



مکملہ عربیہ منہج

بسم الله الرحمن الرحيم

مخفی ناید که این کتابستطابانوارالبصا در عقبات عرش درجات بنظر کیمیا بر علمای اعلام  
کثر الله انشا بهسم رسیده و هر یک از این بزرگواران که در این زمان دار تعلید انام بر این است  
تصدیق بر صحت حقیقه آن نموده اند و تقریظ و تدریج بر آن مرقوم فرموده اند چنانچه صورت تقریظ هر کدام  
بخطهم در معرض تحریر درآمده است پس بعد از این تقریظات تصدیقات این بزرگان دین اگر کسی از معایذ <sup>بخت</sup> شیطان  
از روی فساد و کذب عناد و دود <sup>و دود</sup> بر آن نماید آن رو و قدح راجع بر دود قدح بر این امناست  
سین خواهد بود بلکه موافق شبهات این اعلام که در تقریظی فرمایند اقباس شده است معانی  
این کتاب انوار البصار اگر کتاب مبین و ناسیس شده است مبانی آن براخبار طاهیر پس این <sup>ارجح</sup> و قدح  
در حقیقت راجع بر دود قدح بر خدا و رسول خدا و انما اطهار خواهد بود و و شک نیست که آن در حد  
کفر است پس بدو منین دایست آئین پوشیده نماند که هرگاه همچنین اوراق ضلالتی که این کفر در  
و قدح در آن باشد دست یاب شوند بمانند ماده آن عناد با شریعت و فساد عقیده است  
و آن اوراق جنل و کتب ضلال است که وجبات تصنیع و فضای آن و الا هر شبهه که  
از این بر عوام وارد آید خط کنند آن در گناه و اضلال اجاعل آن شریکت خواهد بود و  
بوزر و وبال عاقبت آن در دنیا و آخرت گرفتار خواهد گردید و السلام علی -

من اتباع الهدى



هذا  
 الكتاب  
 هو المستمى بانوار الا  
 ابصار في مراتب البنى الحمار  
 والائمة الاطهار عليهم السلام که از جبهه قطع  
 منارعه و شاجره که بین بعضی از مؤمنین واقع  
 شده بود در حیز تحریر آورده است هر مطلب  
 آن اشاره بدفع ارا می است که  
 بان آراء خلاف جاده حق را  
 پیموده اند و الله  
 المعین







ابو القاسم الحسن  
 الامام الجليل  
 العلامة الزاهد  
 الفقيه  
 مولف و مبالغ  
 باده من فضل  
 عارف و فاضل  
 صورت محمد شریف

( ۶ )

که رفع اینها نیز لازم است لهذا بر خود لازم داشتیم که رساله در رفع  
 این توهمات و بیان آنچه حق است بر وجه ایجاز و اختصار بعبارت  
 واضح و پخته که هر کس بفهمد و تحیر ننهد تا آنکه موجب بصیرت اهل ایمان  
 و قوت یقین اهل ایقان گردد و ما میبیم او را با انوار الابصار می  
 تحقیق مرتب النبی المختار و الائمة الاطهار علیهم السلام و مرتب نمودم او را  
 بر مقدمه و پنج مقصد اما مقدمه پس بد آنکه از برای خاتم نبیها  
 چهار مرتبه است که باعتبار هر مرتبه از آن مرتب چهار گانه اختصار  
 با سیم موسوم و بصفتی موصوف شده اند و مصداق آن اسم  
 و آن صفت گردیده اند ۱ مرتبه اول ۲ مرتبه نبوت است که مشتق  
 و ما خود است از نباء یعنی خبر و چون حضرت نبوی اخبار شنونده  
 از جانب خداوند متعال باخبار و احکام از این جهت نامیده شده  
 نبی و موضوع شده است از جهت این ذات مقدس باعتبار این  
 منصب جلیل این اسم مبارک و مطلق این اسم بر آن حضرت  
 قرآن شریف بشیوع و کثرت شده است که احتیاج به تشبیه  
 ندارد ۲ مرتبه دوم ۲ مرتبه رسالت است یعنی پیغام رساندن



واضح باد که این  
 تقریفات نیز در آخر  
 کتاب با مرتبه فایده  
 و بندی پس  
 شد پس  
 عربی از اندام  
 کتاب جمع  
 نماید  
 است  
 نسخ  
 آنچه در گذشته است  
 در این کتاب  
 کتب فیضی  
 در اینجا  
 الحبرین  
 و غیره  
 از آنکه  
 در این  
 مورد

از خداوند متعال بخلاق واجب است باین مرتبه نایمده شده اند بر رسول  
 یعنی رساننده اخبار و احکام الهی ببنده کان او این اسم مبارک  
 نیز باعتبار این مرتبه بکثرت و تواتر در قرآن و غیر آن بر حضرت نبوی  
 اطلاق شده است مرتبه سیم مرتبه ولایت است یعنی اولی بصر  
 و چون ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله اولی است بمؤمنین از  
 خود مؤمنین بنص قرآن شریف چنانچه حضرت ابی‌الارباب در سوره  
 احزاب میفرماید: البقیة الاولیاء المؤمنین من انفسهم و از واجه امها قسم  
 یعنی این پیغمبر حق اولی است بمؤمنین از خود مؤمنین و از واج او  
 صلی الله علیه و آله نمبر له مادرهای ایشان است مقصود آنکه چنانچه  
 اباء ولایت و اولویت تصرف بر اولاد خود دارند در صورتیکه  
 آن اولاد صغیر و غیر بصیر یا مورات خود باشند همین طور این  
 رسول ولایت و اولویت تصرف بر شما دارد و نمبر له پدر است بر  
 شما که اصلاح امور دنیا و دین شما در قبضه اختیار و استیلا است  
 و شما نمبر له صغیر غیر مختارید نسبت باو پس باعتبار این مرتبه و مقتضا  
 این منصب نایمده شده اند بولی چنانچه خداوند علو و سوره

با اینکه  
 بسیاری از  
 گفته و غیره که  
 اینک بنی بعضی  
 تعالی است  
 آنکه مراد ایشان  
 این بنی نبی است  
 دارای نبی رساله  
 نیز باشد چنانچه  
 از این گفته مش  
 و غیر آن معنی میکند  
 بنی را بانه انسا  
 اوج  
 الیه بشرع و از  
 یومرتب تبلیغه  
 امر بکفر سوره  
 ایضا  
 پس بنی را ادای  
 امور تبلیغه  
 نشده است  
 شونده است  
 و حی و حرم

مانده تصحیح باین اطلاق نیز فرموده میفرماید: «انما ولیکم الله و  
 رسولہ و الذین آمنوا الی اخر الایه یعنی این است و خبر این نیست  
 که ولی شما و صاحب اختیار شما خدا است و رسول خداست و  
 کسانی که ایمان آورده اند و این صفت دارند که پیامبر از دنیا  
 و در رکوع نماز تصدق میدهند یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام  
 موافق تفاسیر متطافره ۶ مرتبه چهارم ۶ مرتبه امامت است  
 یعنی استحقاق پیشوائی خلق و مقتدا بر بودن کل امام و این  
 منصب مرتبه ایست که باعتبار این منصب و مرتبه اطلاق  
 میشود بر آن بزرگوار امام ۶ و واجب است بر امت از جهت ۶  
 همین منصب قدا بر آن بزرگوار و متابعت نمودن آن ۶  
 رسول مختار ۶ و جمیع امور معاش و معاد و دین و دنیا را  
 و طریق وصول الی الله ۶ و دلیل بر اثبات مرتبه امامت ۶  
 عنقریب در معرض بیان خواهد آمد پس چون این بزرگوار احسانا  
 این مرتب و مناصب اربعه مذکوره است بعضی از ۶  
 مؤمنین که عارف بتفصیل این مراتب از حقیقت تفاضل و ترفع  
 اند

مبلغ  
 شد خبر و بسته  
 نیز عبت با تبلیغ  
 دین هر دو معنی باب  
 خبر است پس با اعتبار  
 اول خبر شونده است  
 و باعتبار دوم خبر  
 دهنده است که  
 عبارت اخرای بر  
 است و نیز نشان  
 ندارد و با اینکه نبی را  
 بعضی مشتق از  
 نبوة یا از نبوة  
 گرفته اند یعنی رفته  
 بجهت رفته مرتبه  
 بر غیر خود از خلق تا  
 از نبی بمعنی طریق  
 گرفته اند بجهت بودن  
 نبی وسیله کسب  
 حق و در این دو وجه  
 گفته اند

هر مرتبه از مرتبه دیگر نیستند سوال میکنند که اگر چه این مراتب از آن  
حضرت انکساک پذیر نیست که بتوان بر وجه حقیقه تصور هر یک علیحده  
نمود ولی در مقام فرض اگر نخواهیم که یکبار این مرتبه اول قابل تیره  
دیگر بر وجه قابل و تیره فرض کنیم کدام مرتبه افضل است از تیره  
خود پس اگر مرتبه امامت مطلقه آن حضرت را با مرتبه نبوت مطلقه آن  
سرور ملاحظه کنیم کدام مرتبه افضل است از یکدیگر جواب اینست که  
مرتبه امامت افضل است از مرتبه نبوت و همچنین از مرتبه رسالت نیز  
بجهت آنکه بیان شد که نبوت مطلقه بشرط لا با اعتبار نباء و  
خبر است از جانب خداوند تعالی رسالت بشرط لا با اعتبار  
رسانیدن این خبر است بخلق و این هر دو مقام مقام ظاهر و مقام  
قولست و مقام امامت بشرط لا با اعتبار این است که آن بزرگوار  
از جانب خداوند تعالی مقتدا بر خلق یعنی بر خلق واجب است که در  
جمع امور معاش و معاد خود متابعت آن بزرگوار نمایند و او را  
طریق و محل اقتدا و اتباع بنهند و در هیچ امر از حکم و فرمان او  
خارج نشوند حاصل آنکه امامت ایستادگیست بر جمیع مخلوق

نبوة  
بر اصل است  
مثل نبوة و در او  
بقلب همه است  
و او - پس ادغام  
مثل مرده - و وجه  
عدم منافات است  
که هر کس در وجه تیره  
بیان کرده است  
مقام امکان وجه تیره  
بیان کرده است  
مصنف در مقام  
بیان تحقیق و آنچه در  
نزد او ارجح است  
از وجه مذکور و  
بیان کرده است  
همین تحقیق است  
میشود از اخبار اهل  
بیت مثل آنچه  
وارد شده است  
در اصول کافی و  
بصائر الدرجات  
و غیر آن کتب  
معتبره در بیان فرق  
بین نبی و رسول و  
محدث که در همه

از جانب خالق چنانچه مقام و منصب و ولایت بشرط لازم با اعتبار  
 او توفیقی است که خداوند متعال بجهت آن بزرگوار برقرار فرموده است  
 و او را ولی و صاحب اختیار فرموده است جمیع امت و جمیع امور  
 ایشان بطوری که حکم آن بزرگوار نافذ تر بود بر نفوس خلق از خود  
 خلق بنفوس خود و این دو مقام مقام باطن و مقام فعل است واضح  
 است که مقام باطن و فعل افضل است از مقام ظاهر و قول این یکبش  
 ملاحظه هر یک از این مراتب است بشرط ملاحظه عدم مرتبه دیگر با و اما  
 بحسب حقیقت پس مرتبه نبوت و رسالت با مرتبه امامت و ولایت  
 در آن حضرت لازم ملزوم یکدیگرند و انکار یکدیگر بر وجه حقیقه  
 متصور نیست و این ظاهر و باطن از یکدیگر جدا نمی شوند پس هر زمان  
 که اطلاق نبی یا رسول بر آنحضرت می شود بشرط لایست بلکه بشرط  
 شئی است یعنی بشرط مراتب دیگر است پس هر وقت که اطلاق  
 شود بر آن سرور و لفظ نبی یا رسول پس سایر مراتب نیز با و منوی و  
 مقصود است و بعبارة اخری و هب علی الاطلاق و تسمی که  
 آن بزرگوار را به خلعت نبوت و رسالت مخلف فرمود آن نبوت

نبی  
 الله و منشیهم  
 لعل و بالله مرسی فی  
 منامه و شیخ الصدوق  
 و لا یعیان الملکات  
 شکلی نیست که این  
 از برای نبی منشی است  
 تا آنچه ذکر شده است  
 از تحقیق و الله العالی  
 منه

فايده

تخصیص این حضرت  
 از جهت احترام او و حیاء  
 آن حضرت است  
 چه که ایشان در آن  
 همان مرتبه است  
 و لایستند الاخیره  
 پس این لازم ملزوم  
 در حق ایشان جاری  
 نیست نیز خبر  
 از سایر مرتبهاست  
 که این استلزام در  
 حق ایشان کلیه

نماید  
 منه

و رسالتی بود که جامع مرتبه امامت و ولایت نیز بود و زمانی نیست  
 که نبوت و رسالت این بزرگوار خالی از این دو مرتبه عالیه علیه باشد  
 و این دو مرتبه ظاهر خالی از این دو مرتبه باطن باشند و  
 و از همین جهت است که اطلاق این دو اسم یعنی رسول و نبی بر آن  
 حضرت بکثرت شده است چه در تشران و چه در غیر آن  
 بلکه جمیع خطابات تشرافی که متعلقه بآن جناب است تعبیر همین  
 دو لفظ مبارک شده است و از جهت همین استلزام یعنی  
 استلزام مرتبه نبوت و رسالت مرتبه ولایت و امامت را  
 بخلاف عکس یعنی عدم استلزام امامت و ولایت نبوت  
 و رسالت را پس چون که نبوت و رسالت آن حضرت  
 اختصاص است از امامت و ولایت و از این جهت است که لفظ  
 و رسول مختص شده است بآن بزرگوار و در خطابات الهیه بآن  
 دو خطاب مخاطب گردیده اند و بخلاف امامت و ولایت  
 که چون از مراتب و مناصب اختصاصیه آن حضرت نیست  
 بلکه بعد از انتقال آن حضرت صلی الله علیه و آله از این عالم



عالم بانی این دو مرتبه بطریق خلافت و وصایت منتقل  
 می شود و خلفا و اوصیاء بعد از ایشان واحد بعد واحد  
 و ناظر بهمین است حدیث ابن جمهور حسامی در کتاب غوالی الله  
 از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: «النَّاصِبُ شَرُّهُ  
 مِنَ الْيَهُودِ وَنَسِيلُ كَيْفَ ذَٰلِكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ الْيَهُودَ  
 مَنَعَ لُطْفُ النَّبُوَّةِ وَهُوَ خَاصٌّ وَالنَّاصِبُ مَنَعَ لُطْفُ الْإِمَامَةِ وَهُوَ  
 عَامٌّ ۖ» یعنی ناصبی بدتر و شر او اکثر است از یهود و عرض کردند  
 چرا این رسول الله ۳ حضرت فرمودند بجهت اینکه یهودی منع لطف  
 نبوت را و او خاص است ۴ و ناصبی منع نمود لطف امامت را  
 و او عام است ۵ مقصود آنکه امامت مختص لشخص خاص و زمان  
 خاص نیست ۶ بلکه نسبت بجهت و عام است ۷ پس ثمره  
 مترتبه بر آن نیز عموم دارد - بخلاف نبوت و این عموم که در امامت  
 ذکر شد - عموم بنسبی است - و بعبارة اخری امامت مطلقه  
 ساریه در هر یک از ائمه است بطریق تناوب ۸ و این منافات  
 ندارد و خصوصیت امامت را نسبت بجهت از ائمه با اعتبار -

شخص هر یک و زمان هر یک و از اینجا است که امامت در هر یک  
 از ائمه باین اعتبار خاص است و صفت و منصب خاصه  
 باوست و اشتراک با غیر خود در زمان خود ندارد و نمی شود در یک  
 زمان دو امام موجود باشند که هر دو قائم بامامت بمقتضای  
 این ریاست باشند چنانچه شاهد بر این صاحب کافی در کتاب  
 از حضرت ابی عبد الله روایت کرده که + راوی یعنی حسین  
 ابی علا از آنحضرت پرسید که کیون الارض لیس فیها امام قال  
 لا قلت کیون امان قال لا الا واحد هما صامت + یعنی آیا  
 می شود که بنوده باشد در زمین امامی + حضرت فرمودند نمیشود  
 + عرض کرد که می شود و امام در یک زمان مجتمع شوند  
 حضرت فرمودند نمی شود + مگر آنکه احدی صامت باشد  
 یعنی مباشر امامت نباشد + و از این جهت است که  
 اطلاق امام بر هر یک در زمان هر یک بکثرت شده است  
 + و منافی عموم مفهوم لفظ و اشتراک مصداق نیست این  
 بیان + اگر چه در حضرت قائم + نیز جاری است + چه که امامت

باعتبار زمان آن حضرت نیز خاص بآن سرور بوده است \*  
 ولی بیان شد که از جهت دیگر یعنی جهت مفهوم عام است و نبوت  
 و رسالت از جمیع جهات خاص است هم بحسب مفهوم و هم بحسب  
 مصداق با استلزام این دو مرتبه در آن حضرت \* مرتبه اول  
 ولایت را نیز چنانچه گذشت \* پس از این جهت اطلاق این دو اسم  
 بر آن حضرت اولی بخصیص شد است تمام شد آنچه مقصود از  
 مقدمه بود و بیان می شود مطلب مقصود و ضمن پنج مقصد  
 مقصد اول در اثبات مرتبه امامت از برای خاتم النبیا  
 مقصد دوم در افضلیت مرتبه امامت در آن حضرت  
 از مرتبه نبوت و رسالت مقصد سیم در اینکه همین امامت خاتم  
 انبیاست که منتقل شده است بطور خلافت و وصایت  
 بسوی اوصیاء آن بزرگوار بعد از آن عالی مقام  
 مقصد چهارم در عدم تساوی مرتبه اوصیای خاتم  
 انبیاء با آن حضرت در فضیلت \* چنانچه بعضی توهم برده اند  
 بلکه سبب برافضاند از حضرت امیر و سایر ائمه از مراتب شایسته

مقصد پنجم در فضیلت ائمه اطهار از همه پیغمبران اولوالعزم  
غیر خاتم نبیا اما مقصد اول بعینه اثبات مرتبه امامت  
از جمله خاتم انبیا صلی الله علیه و آله پس کانه بمرتبه واضح است  
که سزاوار نیست راه یافتن شک و تردید و چنانچه از تعریف امامت  
که علمای اعلام در مقام اثبات آن از برای اوصیای نام  
کرده اند ظاهر و بین است در علامه حلی اعلا الله مقامه و سایر  
علمای متکلمین در بحث امامت می نمایند که ۱ الامامیه در  
ریاست عامه فی امور الدین والدنیا الشخص من الاشخاص  
عن النبئی یعنی امامت ریاست و فرمان فرمائی است بطریق عموم  
در امور دین و دنیا از برای شخص معینی از اشخاص بنیاده نبوی  
و این ظاهر است که منسوب غنه دارای مرتبه این ریاست  
نباشد بالا اصل تقدیمی نمیکند از او بسوی نایب بنیاده و تئیل  
دوم آیه شریفه است که در سوره نبی اسرئیل می فرماید  
۲ یوم ندم عواکله اناس با مهم ۳ یعنی روزی خواهد آمد که خواهم  
خواند در آن روز هر گروی از خلق را با امام زمان آن کرده و این

معلوم است که خلق زمان حضرت رسول را بهم خواهند خوانند  
 و در روز قیامت و در آن زمان امامی و مقتدائی که صاحب  
 ریاسته عاتقه باشد نبوده است مگر آن حضرت و اگر مرتبه  
 امامت در ایشان ثابت نباشد و باعتبار این مرتبه مصداق  
 لفظ امام نباشند پس آیه شریفه نسبت بآن زمان بی قیاس  
 می نازد و این مقتضای آیه شریفه باطل است قطعاً و لیل  
 مستوم و کافی از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق  
 روایت کرده که فرمودند: یوم ندعو اهل ناس با ما هم ای  
 یا محمّد الذی بین ظمهم و هم و هو قائم اهل زمانه یعنی مرا  
 از اما می که خداوند متعال در آیه شریفه فرموده است آن  
 امامیست که در هر زمان در میان آن قوم است و او قائم اهل  
 آن زمان است و این معلوم است که در زمان حضرت  
 رسول قائم اهل آن زمان وجود مبارک آن سرور بوده و غیر  
 آن بزرگوار کسی قائم اهل آن زمان نبوده و لیل چهارم می  
 از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در ذیل:

بهین آیه شریفه که حضرت فرمودند ۛ یجمع رسول الله فی قومه  
 وعلی فی قومه و الحسن فی قومه و الحسین فی قومه و کل من مات  
 بین طحرائی قوم جاؤامه ۛ یعنی حضرت باقر علیه السلام فرمود  
 و تفسیر این آیه شریفه که خواهد آمد حضرت رسول در قوم خود و حضرت  
 امیر المؤمنین در قوم خود و حضرت امام حسن در قوم خود و حضرت  
 امام حسین در قوم خود و هر امام که بمیرد در میان گروهی و قومی  
 خواهند آمد آن گروه و قوم با آن امام و این حدیث ظهیر نام دارد  
 در اطلاق لفظ امام بر آن بزرگوار و دلیل ششم حدیثی است  
 که صاحب محاسن در محاسن آن حضرت امام جعفر علیه السلام روایت کرده  
 که حضرت باصحاب خود فرمودند که انتم و الله علی دین الله یعنی  
 بخدا قسم که شما قائمید بر دین خدا ۛ پس تلاوت فرمودند این آیه  
 شریفه را ۛ یوم ندعو اکل الناس با ما هم ثم قال علی امامنا  
 و رسول الله امامنا و کم من امام یوم القیمه یلین اصحابه و یغیثو  
 یعنی حضرت پس از تلاوت آیه شریفه یوم ندعو اکل الناس با ما هم  
 فرمودند حضرت امیر المؤمنین علی امام ماست و حضرت رسول الله

امام ماست و چه بسیار از امامان که خواهند آمد در روز قیامت در  
 حالتی که لعن خواهد کرد و هر یک از آن امامان اصحاب خود را لعن  
 خواهند نمود و آن اصحاب آن امام را مقصود آنکه امام حق و امام ضلال هر دو  
 خواهند بود و درین حدیث تصریح شده است باطلاق لفظ امام بر رسول  
 خدا و لیل ششم آنکه مرتبه امامت عطا شد از جانب خداوند  
 متعال بحضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب خداوند منت گذاشت بر  
 ایشان بعطاکردن این مرتبه چنانچه در قرآن شریف می فرماید و اولیا  
 له اسحق و یعقوب نافله و کلاً جعلنا صالحین و جعلناهم أمم مبینة و انما  
 وادعینا الیهیم فاعل الخیرات و اقام الصلوة و اتیان الزکاة و کما  
 لنا عابدین یعنی عطا فرمودیم بحضرت ابراهیم اسحق و یعقوب  
 از فضل خود و همه آنها را صالح گردانیدیم و تسبیح دادیم ایشانرا  
 اما آنها که اقتدا و متابعت کنند مردم ایشانرا در امور دین و دنیا  
 خود و هدایت کنند ایشان خلق ابراهیم و اسحق و یعقوب را و اقامه صلوة را  
 و ادان زکوة را و بوند ایشانرا برای ما عبادت کنندگان و در

جای دیگر می فرماید ۴ ولقد اتینا موسی الکتاب فقلنا کن فی مرتبه  
من لقائه وجعلناه هدی بنی اسرائیل وجعلنا منهم ائمه یدعون ۵  
بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون ۶ یعنی تحقیق که داویم حضرت  
موسی را کتاب پس مباحث ای جمعیت در شک از لقای تو حضرت ۵  
موسی را در شبی که بالا بردیم تو را با آسمان و وجوه دیگر نیز گفته اند در  
معنی این جزایه و گردانیدیم موسی را هدایت از برای بنی اسرائیل ۵  
قرار دادیم امام از بنی اسرائیل که هدایت کنند خلق را با ما چونکه صبر  
کردند و بودند یقین کننده گان بآیات ما ۴ پس از این روایه معلوم  
شد که خداوند متعال مرتبه امامت را عطا فرمود بحضرت ابراهیم و  
بعض از اولاد او و در مقام ائمان بر ایشان اخبار از امامت ایشان ۵  
فرموده و شک نیست که این مرتبه غیر از مرتبه نبوت و رسالت بود  
چنانچه توضیحی از آن خواهد آمد ۴ پس اگر این مرتبه از برای خاتم النبیا  
ثابت نباشد لازم می آید که آن بزرگوار فاقد باشد مرتبه را که حضرت  
ابراهم و اولاد او واجد بودند آن مرتبه را و معلوم است که صاحب  
مراتب متعدده فضل است از فاقدان مراتب و هر چند یک مرتبه



باشد سیما مرتبه امامت که افضل جمیع مرتب و مناصب الهیه است  
 و حال آنکه مسلم است که حضرت خاتم انبیا افضل از کل انبیا و رسل و پیغمبر  
 است دل بر آن غفرتیب خواهد آمد و دلیل هشتم در بصایر الدرجات  
 ابن قضایری که از اجله اصحاب است از فضل بن بسیار روایت میکند  
 که از حضرت ابی جعفر سؤل شد از قول خدای متعال ۴ که فاسئلوا  
 اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون ۵ یعنی سؤل کنید از اهل ذکر اگر خود  
 عالم نیستید ۶ قال علیه السلام رسول الله و اهل بیتهم اهل الذکر و هم الا  
 یعنی حضرت فرمودند که رسول خدا و اهل بیت آن بزرگوار ایشانند  
 اهل ذکر و ایشانند اما آن پس در این حدیث نیز تصریح شده است  
 با امامت حضرت رسول و دلیل هشتم حدیث نورانیست  
 محکی از جلد سابع بحار و جلد ثالث از عوالم که صاحب جواهر الاخبار  
 متوجه شده است و حدیث طوالانی است و در آن حدیث است که  
 حضرت امیر خطاب بلمان و ابوذر فرموده منبرموندند که من لم  
 یقر بولایتی لم یفقه الاستمرار بنبوة محمد الا انهما مقرونان و ذالک  
 ان البنی برسل هو امام الخلق و علی عمن بعده امام الخلق و وصی محمد

یعنی حضرت امیر فرمودند کسی که اقرار بخدا بولایت من نفع نمی بخشد  
 و اقرار بنبوت محمد آگاه باشید که اقرار بولایت من نبوت  
 محمد مقرون بیکدیگرند و این از جهت آن است که حضرت خاتم انبیاء  
 نبی مرسل است و او امام خلق است و علی از بعد آن حضرت است  
 بر خلق و وصی محمد و دلیل <sup>سبب</sup> هشتم روایت محمد بن حرب امیر مدینه است  
 که صدوق علیه الرحمه روایت کرده است و حدیث طولی است  
 و عنقریب در مقصد چهارم تمامه در معرض بیان خواهد آمد و آنچه متعلق  
 به تمام است از فقرات آن روایت اینست که حضرت امام جعفر فرمودند  
 بمحمد بن حرب پس از اقامه اوله چند بر اینکه چرا حضرت امیر پارس و دشمن  
 پیغمبر نهادند از جهت شکستن اصنام نه عکس + که فالتبني +  
 رسول الله بنی امام و علی امام یس نبی و لا رسول فهو غیر مطبق  
 بکمال افعال النبوة + حضرت فرمودند پس نبی که رسول خداست  
 هم نبی است و هم امام است و علی امام است و نیست نبی رسول  
 و از این جهت است که طاقت نداشت حمل نمودن سبک بنی نبوت  
 و در این مقام همین قدر از آنکه کافی است در اثبات مرام و زاید

حاشیه  
 مراد  
 از این نبوت است  
 جامع است  
 آن نبوت که دارا  
 سه مرتبه دیگر  
 است  
 الله

از این و استقصا تام در این مقصد و سایر مقاصد خروج از وضع این  
 چیزه است که بنای آن بر اقتدار است و اما مقصد دوم بعینه  
 فضیلت مرتبه امامت نبی از مرتبه نبوت در رسالت آن حضرت پس از  
 بیان وجه ششم هر یک فهمیده شد و دلیل دیگر در اثبات این مطلب و  
 هشام بن سالم است در باب طبقات انبیاء و رسل از حضرت ابی عبد الله  
 علیه السلام در اصول کافی که حضرت فرمودند ۷ الانبیاء والمرسلون  
 علی اربع طبقات فبنی مبنی فی نفسه ولا یعدو غیر ما و بنی یری فی  
 التوم و یسمع الصوت و لا یعاینه فی الیقظه و لم یعبث الی احد و علیه  
 امام مثل ما کان ابراهیم علی الوط و بنی یری فی منامه و یسمع الصوت  
 و یعاین الملک و قد ارسل الی طائفة قتلوا و کثروا و کثرت قتل  
 تبارک و تعالی یوشح و ارسلناه الی مائتة الف و یریدون قال ۸  
 یریدون ثلاثین الفا و علیه امام و الذی یری فی منامه و یسمع الصوت  
 و یعاین فی الیقظه و هو امام مثل اولی العزم و قد کان ابراهیم  
 نبیا و یسر بام حتی قال الله تعالی انی جاعلک للناس اماما  
 قال من ذریتی فقال الله تعالی لانیال عجمی الطالمین ۹

امام  
 این است که  
 حضرت لوط  
 قوم بعد از نوح  
 شدن قوم  
 بودند  
 برین در زمان  
 منزل است

من عبد شما او دشمن لا یحون اما یعنی انبیا و مرسلون بر چها  
 طبقا شد پس نبی است که اخبار شونده است در نفس خود و نبوت  
 او تعدی بغیر خودش نمیکند و نبی است که می بیند در خواب میشود  
 صوت را و معاینه در بیداری نمی بیند و مبعوث هم نشده است  
 بر احدی و بر اوست امامی مثل لوط که پیغمبر بود و مرسل نبود حضرت  
 ابراهیم بر ایشان امام بود و نبی است که در خواب می بیند و میشود  
 صوت را و ملک را هم می بیند و ارسال هم شده است بسوی  
 جماعتی کم باشد آن جماعت یا بسیار - باشد مثل یونس چنانچه  
 خداوند در تران فرموده است در امر یونس که ارسال نمودیم او را  
 بسوی صد هزار یا بیشتر حضرت ابی عبدالله فرمودند آن زیادتی  
 سی هزار بود و بر حضرت یونس هم امام بود و آن بیکیکه می بیند  
 در خواب میشود صوت و می بیند معاینه در بیداری او امام است  
 مثل او انعم و تحقیق که حضرت ابراهیم نبی بود و امام نبود تا آنکه  
 خداوند تعالی فرموده انی جاعلک للناس اماما یعنی قرار  
 دهنده هستم تو را از برای مردمان امام حضرت ابراهیم بخداوند

وجود  
 قوم  
 مرسل  
 بودند بر قوم پنج  
 در تران می فرستاد  
 و آن لوطا لمن  
 المرسلین از جنین  
 و آنکه ابراهیم  
 و حضرت یونس  
 بعد از نجات از  
 بطن ماهی  
 نیز ارسال شدند  
 و ممکن است که حضرت  
 لوط مرسل بودند  
 از جانب حضرت  
 ابراهیم  
 بر ظاهر خود است  
 مننه

عرض کرد که این امامت عطا فرما پذیریه من این خطاب رسید که  
 عهد من بظالمین بنمیرد کسیکه عبادۀ و پیروی او کرده باشد صغیرا  
 یا شونی را نمی باشد امام تمام شد ترجمۀ حدیث و از این حدیث ۴  
 شریف از چند وجه ارتفاع درجۀ امامت بر سایر درجات مستفاد  
 میشود ۴ اول اینکه امام درجات انبیاء و رسل را با اعتبار -  
 تفاضل و تفاوت مراتب و مناصب پیغمبری بر چهار قرار فرمودند  
 و مرتبۀ چهارم را که اقصی المراتب و اعلا الدار ج است و او را مرتبۀ  
 امامت مقرر فرمود که صاحب این مرتبۀ که جامع مرتبۀ ثلثه است  
 امام است مثل پیغمبران اولوالعزم پس معلوم شد که مرتبۀ نبوت و  
 رسالت در ذیل و دون مرتبۀ امامت واقع و مرتبۀ امامت اکل و  
 افضل همه مرتب است ۴ وجه دوم ۴ آنکه فرمودند و هو  
 امام مثل اولی العزم یعنی آن بنی که جامع این مراتب اربعه است  
 امام است مثل معین بران اولوالعزم و این وجه ناشی از تمثیل  
 منویر است چه که این تمثیل صریح در آن است که امامت شأن  
 مرتبۀ اولوالعزمیت لا غیر ۴ یعنی امامت و اولوالعزمی در یک مرتبۀ

واقعه بحکایت نبوت و رسالت و وجه این بحسب اعتبار همان است  
 که ذکر شد که امامت ریاست عامه الهیه است \* و این ریاست  
 حاصل نمیشود مگر از قبل استحقاق و شایستگی ذات که در مراتب \*  
 عبودیت و بندگی و طی مقامات امتحانیه خدائی و حیات جمع مقتضیات  
 لازمه بشری مترجیح او آمو و نو آیی الهی \* و مقام تعارض آن با  
 و خواستههای شهوات نفسانی و سر و ج از هر نوع فتن صغیه فوق  
 طوق انسانی و صابریت بر بلا یا مصائب بایه الامتحان عالم ناشی  
 ترقیات متدرجه مستتر به حاصل کرده باشد تا برسد باین مقام  
 اعلی و سنا بجهت آنکه مراتب ترقیات مترتبه بر عبودیت و مدارج عالی  
 متحصله از قبل قیل شهوات بشریه منحصر بنفوس ناقصه ناس غایت بلکه  
 در نفوس کامله انبیاء و اولیای نیر خاریست چه که ریاضات تکمیلیه  
 الهیه در نفوس ناقصه رفع نقص و افاده تکمیل میکند و در نفوس کامله  
 انبیاء و اولیاء علیهم الصلوٰۃ و السلام افاده حصول علو و رجا  
 و ارتفاع مقامات عالیات میکند که متبل از ان برای آن نفوس  
 طیبیه حاصل نبوده بجهت آنکه حد یقین در فیض قیاض علی الاطلاق

نیست که بتوان توهم نمود و القطار فیض را بر فرض وصول بان حد و  
 مرتب نمود بر آن انقطاع تکمیل را بلکه چنانچه نفی و فیوضات منتهی  
 حقیقه نامناهی است مراتب تکمیل نیز نیست نامناهی است چه که بوصول  
 هر مرتبه از مراتب فیوضات کمالی حاصل میشود که قبل از آن حاصل  
 نیست و از آنچه ذکر شد رفع می شود منافاتی که بحسب ظاهر معلوم میشود بین  
 این حدیث شریف که امامت منحصراً و اولو العزم است و بین دو آیه شریفه  
 که قبل از مقام استمدال بر مقصد اول در معرض بیان آید که مضمون آیه  
 اولی آن بود که امامت با حق و یعقوب عطا فرمودیم و مضمون آیه  
 دوم آن بود که از بنی اسرائیل قرار دادیم امامها و شکی نیست که با حق  
 و یعقوب و سایر نسبیا و بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علی نبینا  
 و علیته السلام انبیاء اولو العزم نبودند و وجه عدم منافات است  
 که امامت مذکوره در حدیث همین امامت است که از قبل استحقاق  
 ذاتی بر پنج تقضیل مزبور حاصل شده باشد و این امامت امامت  
 اصیله است که بحسب موضوع خاص است با نبیاء اولو العزم و از این  
 جهت است که مابقی از مرتبه نسبیا اولو العزم شده است از غیر

ایشان و اما امامت مذکوره در اینین مرتبه است امامت فرعیست  
 که به نیابت و وصایت امام اصل حاصل شده است ازجهت حفظ  
 شریعت آن امام و هر چند که جعل آن نیز از جانب و اب علی الاطلاق  
 و مستحق نام شایسته تمام ۴ در موضع این امامت نیز جعل  
 نشود صاحب مرتبه این امامت نیز نمی شود و مزید تحقیق در این مطلب  
 بطور اوفی در مقصد سیم خواهد آمد ۴ وجه سیم ۴ از دلالت بیان حال  
 حضرت پراهم است که امام فرمودند بنی بود و امام نبود تا اینکه جعل  
 امامت در حق آن بزرگوار از خالق متعال صد دریافت و این با علما  
 صوت و دلالت بر تفصیل مرتبه امامت بر مرتبه نبوت میکند چه که از  
 از ادنی ترقی باعلامی شود و این واضح است ۴ وجه چهارم عظمت  
 و بزرگی است که از اعطاء مرتبه امامت بآن حضرت در نظر آن حضرت  
 حصول پذیرفت که بحض خطاب بصد و جعل امامت ازجهت آن  
 حضرت فوراً آن مرتبه را از برای ذریه خود از خداوند متعال است  
 نمود ۴ دلیل سیم ۴ بر تفصیل مرتبه امامت این حدیث است  
 که در کافی از محمد بن سنان از زید شحام روایت میکند که زید

حاشیه  
 موضوع  
 امامت یعنی  
 یک امامت  
 امامت با  
 امامت  
 امامت



شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که می فرمود + ان الله  
 تبارک و تعالی اتخذ ابنه اسم عبد اقبل ان يتخذ نسباً وان الله  
 اتخذ نبياً قبل ان يتخذ رسولا وان الله اتخذ خلیلاً قبل ان يجعله اماماً  
 فلما جمع که الاشياء قال فی جاکک للناس اما قال من  
 عطیها فی عین بنی اسم قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظاهر  
 قال لایکون السیفه امام النقی + یعنی محمد بن سنان از زید شمام  
 روایت کرده است که او گفت از حضرت ابی عبد الله امام جعفر  
 صادق شنیدم که می فرمود خداوند تبارک و تعالی گرفت ابراهیم  
 عیدش از آنکه بکیر و اورانی گرفت اورانی پیش از آنکه بکیر و اورا  
 رسول گرفت اورا رسول پیش از آنکه بکیر و اورا خلیل گرفت اورا  
 خلیل پیش از آنکه قرار دهد اورا امام پس امام علیه السلام فرمود که از  
 عظمت و بزرگی امامت در نظر ابراهیم عرض نمود بدرگاه اله که  
 ومن ذریتی + یعنی این مرتبه امامت را بدو و اولاد من هم عطا  
 فرما خداوند تعالی فرمود که منیر سد عهد من یعنی عهد امامت  
 بستمکاران و ظالمان امام فرمودند که بنی باشد سیفه امام مستحق

و پرینز کار پس از این حدیث معلوم شد که منصب امامت چنان  
 مناصب و مقامات است و اکمل همه مراتب است که هیچ مرتبه  
 حضرت خلیل از جهه ذریه خود خواستن نکرد مگر این مرتبه را و در جواب  
 از خالق متعال ارشاد شد که عهده امامت بظالمین نمی رسد و  
 مقصود امام علیه السلام از اینکه فرمودند سفیه بنی باشد امام  
 اشاره است بسوی بیان اولی مرتبه ظلم و آن سفاهت است زیرا  
 که سفیه سبب اطلاق مال خود که مایه نقیض اوست در دنیا ظالم است  
 و این اولی مرتبه ظلم است که باین نوع ظلم نیز قابلیت مرتبه امامت  
 ساقط می شود پس چه رسد بکسی که سبب فقر و جور ظلم کند زیرا  
 عیش خود را در آخرت که بطریق اولی از شایسته مرتبه امامت  
 بابطی شود چه که امام کیست که واجبیت بر امت متابعت  
 او و اقتداء با او پس اگر عاصی و ظالم امام باشد لازم خواهد آمد  
 اطاعت و متابعت او در معصیت و ظلم نیز و این محال است  
 اینست که علماء اعلام این آیه شریفه را دلیل بر عصمت امام  
 گرفته اند و باطل کرده اند باین آیه امامت غیر معصوم را دلیل

چهارم روایت مروی از ابن غضائری است در کافی از ابی عبد الله  
 علیه السلام قال سمعت یقول ان الله اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یخذه  
 نبیا واتخذ هبیا قبل ان یخذه خلیلا واتخذ خلیلا قبل ان یخذه رسولا و  
 اتخذ رسولا قبل ان یخذه اماما فلما جمع له هذه الاشياء وفضله قال  
 له یا ابراهیم اتی جا عکلت للناس اماما فمن عطفها فی عین ابراهیم قال  
 یارب من فریتی قال لانیال عهدی الطالمین ۶ و ترجمه حدیث موفقی  
 همین حدیثی است که در دلیل ششم ذکر شد و تقریب دلیل نیز بر سنجی است  
 که در معرض بیان آمد و از اخبار مزبوره و آیه شریفه معلوم گردید نیز  
 آنچه اشاره بان در سابق شد که مراتب تکمیل منحصر بنفوس اوساط ناس  
 نیست بلکه در نفوس کامله انبیا و اولیا نیز جاری است چه که این  
 اخبار ظهورات نام دارند و در انیکه هر مرتبه که از جبهه حضرت ابراهیم حاصل  
 شد فوق مرتبه سابقه آن بود پس هر مرتبه که حاصل شد تکمیل در آن  
 مرتبه بود که در مرتبه قبل آن نبود و این ظاهر و بین است که ترتیب و  
 تدریج این مراتب از قبل ابتدا و امتحاناتی بود که در حق حضرت ابراهیم  
 علی نبینا و علیه السلام بعمل آمد و در همه آن مقامات آن حضرت در

العظم  
 سبک  
 العبدین  
 صفت  
 ق

کمال استقلال بجز توجه بذات ذوالجلال و مراعات امر معبود و پیشانی  
 چیزی از آن بزرگوار صادر نشد و کسر اسامی و در رضای ملک  
 علام و مقایله با یک عالم از خلق نمود و بر جان خود نیاندیشید  
 و در مقام باختن جان در وقت انداختن در کشتش از منجیق استقامت  
 از هیچ ملک مقرب حتی جبرئیل امین نخواست با آنکه همه ملائکه مملو که بر  
 زمین و غیر زمین حتی روح الامین با امور باعانت و نجات او بودند  
 اگر میخواست نجات خود را از ایشان و مع ذلک چشم از همه منصرف  
 نمود و التفات بهیچ کدام نه نمود و بعد از خواهش ایشان بخوا  
 حاجت را از ایشان فرمود حاجت من بخدای من است نه بشما  
 جبرئیل عرض کرد بخواه حاجت خود را از خدای خود و همچنین وقت  
 که کمال اضطراب است فرمود کفی علمه عن السؤل یعنی علم او یکا  
 از خواستن حاجت اشاره بجمال درجه رضا و تمام مصابرت  
 بر محن و بلا که در راه معبود و رؤ و پذیرفت و در مقام تبار کردن  
 مال با آنکه اموال و منال آن حضرت از خدا فرون بود آن ملک که  
 بصورت بشمار از جهته امتحان حضرت تنزهی از معبود و برحق بر زبان

جاری نمود حضرت فرمود یک مرتبه دیگر بر زبان جاری نمائید نصف  
مال خود را تا این تنزیه کرده بتوسلیم میکنم آن ملک آن تقدیس  
تنزیه را مژده نایب بر زبان جاری نمود حضرت نصف اموال خود را با و  
عطا فرمودند و بعد فرمودند دفعه دیگر آنچه بر زبان جاری نمود  
جاری نمائید اموال من هم از آن تو باشد آن ملک آن تنزیه و  
تقدیس را مژده نایب بر زبان جاری نمود حضرت اکل اموال خود  
وست بردار شد و در مقام امتحان ولد که اصعب امتحانات  
بخصوص که خود بدست خودان ولد را فحج نماید و تنبیه مامور شدند  
تاخیر در حکم معبود جایز نیست به عمل آوردند آنچه را که مامور شده بودند  
اینست که خداوند متعال هم بازای این بلا یا و محن بر مراتب علیّه  
آن حضرت متدرجا فرو تا آنکه آن بزرگوار را بر مرتبه امامت  
که فضل و اکمل جمیع مراتب است سرفراز فرمود و این خیر  
مراتب تکمیلی آن جناب بود و از اینجا معلوم می شود برتری و  
بلندی مقام و مرتبه امامت بر سایر مراتب و مقامات و اول  
بر این مقصد زاید از آنچه ذکر شد بسیار است ولی همین قدر در مقام

اطینان کا نیست و ایام مقصدیم یعنی انتقال ہمیں امامت خاتم  
 انبیا بسوی اوصیاء آن حضرت مکانہ قابل استدلال نیست  
 از کثرت و وضوح مگر چون تشکیکی مسموع شده است از بعضی از  
 جهت رفع آن تشکیک میکنیم کہ خلافت و وصایت امیر المؤمنین  
 علیہ السلام مسلم اہل ایمان است و در آن هیچ خلائی نیست  
 بیان شد کہ از برای ہر پیغمبر اولی العزم چہا مرتبہ است کہ لازم  
 او او العزمی اوست مرتبہ نبوت و رسالت چون ہر پیغمبر خاتم  
 ختم شدہ است پس تعدی باوصیاء آن بزرگوار نمیکند و اما  
 مرتبہ ولایت یعنی اولی بتصرف چون این مرتبہ ہم در زمان  
 حیات خاتم انبیا از برای سید اولیا حاصل شدہ بود پس  
 این مرتبہ ہم نمی تواند محل و موضوع وراثت و وصایت واقع  
 شود چہ کہ وراثت و وصایت منوط بہ بعد الموت است  
 و بر عطا یا متصرفات واقعہ در حال حیوۃ اطلاق ارث و وصیت  
 نمی شود و دلیل بر اینکہ حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام در زمان  
 حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین مرتبہ عالیہ از جانب

۷  
 ولایت  
 و امامت امام  
 نبوت و رسالت  
 صح

خالق متعال سرفراز شده بودند بسیار است از جمله آن اوله اییه شریفه  
 وافی بدایه است که می فرماید ۴ اَتَمَّا وَلَّيْكُمْ الدِّينَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ  
 اسْمُوا الَّذِينَ يَتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ۴ ترجمه  
 اییه شریفه گذشت و اینکه مراد از ولی و اولی تبصره در آیه شریفه  
 موافق تفسیر فریقین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و از جمله  
 آن حدیث غدیر خم است که متفق علیه شیعه و سنی است که حضرت  
 رسول حضرت امیر را بلند فرموده فرمودند ۴ من كنت مولاه فهذا  
 علی مولاه ۴ یعنی هر کس که من ولی و صاحب اختیار او شوم ۴  
 پس علی ولی و صاحب اختیار اوست ۴ و از جمله آن این حدیث  
 مشهور است که حضرت رسول فرمودند ۴ انا و علی ابوا هذه الا  
 یعنی من و علی دو پدر امت هستیم پس این حدیث نیز اشاره بسو  
 ولایت است که از برای حضرت رسول و حضرت امیر بر است  
 ثابت است پس معنی آن است که همچنان که پدر را بر اولاد و اولاد  
 در صورتیکه محقول ایشان کافی در اصلاح معاش و معاد است  
 نباشد همچنین من و علی را نیز ولایت است بر امت چه که محقول

است نیز کافی در امور اصلاح نفوس و معاش و معاد ایشان  
 نیست والا اگر غیر از این مراد باشد منافات پیدا خواهد کرد با آیه  
 شریفه که و ما محمد ابا احد من رجالکم الی آخر الایه \* یعنی نیست محمد  
 پدر هیچ یک از شما و ادله و اثبات بر نبوت و ولایت از جهت حضرت  
 امیر در زمان حضرت رسول از اخبار در کتب تفاسیر و احادیث  
 بکثرت وارد شده است پس باقی از جهت موضوع و صحت  
 و وراثت و خلافت نمائند مگر مرتبه امامت که بعد از انتقال  
 حضرت رسول از عالم فانی به عالم باقی منتقل شد بسوی حضرت  
 امیر و همچنین از برای امام دیگر تا قائم آل محمد پس اگر در این مرتبه  
 تشکیک واقع شود پس کدام مرتبه موضوع واقع خواهد شد  
 از برای وصایت و وراثت آن حضرت علیه السلام و نیز  
 از آنچه مذکور شد در مقام ایضاح تعریفی است که علمای  
 امامیه مثل علامه حلی و غیران از برای امامت کرده اند که امامت  
 ریاست عامه الهیه است در امور دین و دنیا از برای \*  
 شخصی از اشخاص به نیابت از نبی چنانچه گذشت و این معلوم است



که نیابت مستلزم مقتضای اجرای امور نیابتیه است بان تسلط  
 و حکومتی که از منوب عنه بنایب رسیده است و الا نیابت  
 نخواهد بود و اگر رسول شود که علما از ثبوت ولایت از جهة حضرت  
 امیر باین اوله مزبوره و غیر آن استدلال بر امامت آن حضرت  
 می نمایند چه که اولویة بنفوس از نفوس لازم دارد و وجوب  
 متابعت مؤولی علیه ولی را و انفاذ و اجرای ولی احکام و لایه  
 بمقتضای حکم شرع انور بر مؤولی علیه و همین معنی امامت است  
 جواب این است که گذشت که بمقتضای اخبار متطافره مستفیضه  
 امام برد و قسمت امام ناطق و امام صامت و نمی شود که دو  
 امام ناطق یعنی دو متصدی امر ریاست و مباشر امور امامت  
 در یک زمان مجتمع شوند چه که مشیت و حکمت الهیه اقتضا نکرده  
 که دو رئیس و سلطان در یک زمان با بر ریاست شرعی الهیه  
 اصالة اشتغال و رزند پس آن ولایت که اثبات امام میکنند  
 با وجود امام ثابت من الله و قائم با بر امامت اثبات امام  
 صامت میکنند امام ناطق پس این ولایت اثبات

میکند اینکه این فی صاحب نشان امامت و منصب ریاست  
 حق الهیه است بعد از امام زمان خود نه انکه اثبات میکند امامت  
 فعلیه حاصل این بیان آنکه چون خداوند عالمیان عالم بود  
 بمعذرت اهل آن زمان با امیر مؤمنان پس از جهت اقامه  
 حجت بر معاندین دین در کتاب اعجاز آئین و لسان خاتم  
 الرسلین اثبات ولایت و اولوئیه تصرف از جهت آن حضرت  
 نمود که بآن اثبات فرماید استحقاق امامت آن سرور را بعد  
 حضرت خاتم النبیا + لیله کت من ملک عن بیته و یحیی من  
 حتی عن بیته و این متنافی نیست استحقاق امامت را بخلافیت  
 و وراثت و از جمله ادله مثبتة این مطلب آیه شریفه است در  
 سوره نسی که می فرماید + وکل شیء حصیناه فی امام مبین  
 یعنی هر چیزی را حصا نمودیم در امام مبین حضرت امیر المؤمنین  
 فرمودند چنانچه حدیث را فاضل فیض در تفسیر صفائی متعریف  
 که آنرا فقه الامام البیین این الحق من الباطل و ریشه حق من باطل  
 یعنی منم بخدا قسم این امام مبین که جدا میکنم حق را از باطل +

میراث یافتیم این منصب امامت را از رسول خدا پس در این شیخ  
 تصحیح شده است بوراثت امامت تقریب دیگر آنکه چون این  
 دین و شریعت تا روز قیامت باقی است الیه حافظین شریعت  
 ضرور است که در هر زمان باشند تا آنکه حفظ نمایند این شریعت را  
 از آراء و اوهام مضلّه باطله منمردین از شیاطین جن و انس و جاهل  
 فرمایند احکام آن را بر اهالی هر زمان تا آنکه حجت الهیه بمقتضای  
 فلقه الحجج البالغه بر ایشان پیرمان تمام باشد و این ثواب و  
 حافظین شریعت لازم است که صاحب مرتبه امامت باشند  
 از جانب صاحب شریعت که باعتبار این مرتبه محل اتباع و اقتداء  
 خلق باشند و نیز صاحب مرتبه ولایت باشند که باعتبار آن  
 نمایند نفوس متجاوزّه از حد و الهی را بسوی اصلاح و انقیاد  
 و تصرف نمایند در حقوق مالیه مقررّه بر وجه خاصّه شریعه  
 بر وجه صلح و سداد و معلوم است که تا این دو مرتبه در  
 حافظین شریعت نباشد حفظ شریعت صورت پذیرد و نخواهد  
 شد و اگر این دو مرتبه اصالتاً باشد و از قبل خلافت دور است

نباشد لازم خواهد آمد که چنانچه نبوت و رسالت خاتم الانبیا بعد از حضرت  
آن بزرگوار منقطع شده است ولایت و امامت آن عالیقدر هم  
که مقام متابعت و عمل بر مقتضیات شریعت آن جنابست و حکم نبوت  
و رسالت آن جناب دارد و هم منقطع شده باشد و این باطل است  
بالضرورة و البدهاتر من المذهب پس باید این امامت و ولایت  
همان امامت و ولایت خاتم اکرم باشد که خلافت بجا نین  
شریعت آن حضرت رسیده است تا آنکه صدق کند که دین  
و شریعت اوست که در قضیه وارثین و اوصیاء و شریعت او در  
آمده است و دایر شده است و از این بیانات شافیه در  
مقام واضح شد فساد آنچه القا کرده است شیطان لعین و در  
قلوب بعضی از مؤمنین و از پیروان دین مبین و آن  
این است که امامت مرتبه ایست مباین با مرتبه نبوت  
و رسالت است و این مرتبه مختص بائمه اطهار است  
و تا روز قیامت باقیست و زوال و قطع بر او طرأین نمیشود  
چنانچه بر نبوت و رسالت از جهت تکمیل مرتبه امامت

و رسالت  
و فوق مرتبه  
نبوت  
ج

و رسالت  
و فوق مرتبه  
نبوت  
ج

آمده است و چون که تکمیل مرتبه امامت شد بمقتضای الیوم به  
 آن کلمات لکم دینکم و نبوت و رسالت منقطع گردید و حضرت  
 خاتم النبیا بعالم تقارخال فرمودند چه که آنچه مقصود از وجود  
 مبارک ایشان بود که تکمیل این مرتبه عالییه باشد بعمل آمد و و ختم  
 نبوت و رسالت بر سرور انبیا نیز آن بود که تکمیل مرتبه مزبوره  
 در زمان آن حضرت بوقوع انجامید پس مقصود از رسالت و  
 نبوت که محل نظیر حضرت رب العزة بود که اکمال این مرتبه علیه باشد  
 و همه انبیا ی سابق هم ازجهت مقدمه همین اکمال قدم.  
 بعرضه این عالم نهاده بودند با تمام رسید چه که جمیع ثمرات  
 نبوت و رسالت در امامت موجود است و سلسله امامت  
 تا روز قیامت برقرار است پس احتیاج بوجود نبی و رسول نیست  
 و غیر این از بیانات و تقریبات سیخیه مخالفه از برای اصول دین  
 و مذہب و مغایره با اعتقادات کل علماء از جمیع عرب  
 که ناشی نشده است پایه و اصل آن مکر از عدم معرفت بمراتب  
 نبوت و رسالت و از روی بصیرت و شریعت و شیطان هم

از طرف محبت با همه اظهار که در صید کردن عقاید غلطه بسیار <sup>در</sup> <sup>است</sup>  
و کمین گاه آن لعین غذا است <sup>در</sup> مطالب و پیچیده که خالی از  
شائبه غلو نیست بلکه عین غلو است انواع زینت آراسته بصورت  
معرفت عرفانی و قلوب مجتین و مخلصین ایمانی انداخته و در  
بر و در تراید آن حیل گوناگون آگخته <sup>در</sup> <sup>است</sup> پندرج ثومن صادق را گول زدن  
از طریق مستقیم هدایت منحرف نموده و مرتبه ضلالت و گمراهی داخل  
میسازد پس هر کس از مومنین که صاحب این عقاید فساد این <sup>در</sup>  
شده است یا وسوسه در قلب او از این گونه اعتقادات افتاد <sup>در</sup>  
باید بطلان این اوراق و افیه <sup>در</sup> <sup>است</sup> و بیانات کافی که استنباط  
شده است از آیات و اخبار <sup>در</sup> <sup>است</sup> و آثار اهل بیت اطهار و موا <sup>در</sup>  
با اعتقاد علماء ائمه <sup>در</sup> <sup>است</sup> این او هام و وسوس را از خود دور <sup>در</sup>  
بنج قویم <sup>در</sup> <sup>است</sup> و طریق مستقیم رجوع نماید مقصد چهارم در <sup>در</sup>  
لزوم تساوی مرتبه امیر المومنین و سایر ائمه معصومین <sup>در</sup> <sup>است</sup>  
یا حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بسبب ربانی که مابه  
الاشباه این تساوی می تواند واقع شود و در این مقصد هر <sup>در</sup>

از مابه الاشکباه این توهم را ذکر کرده و بدفع آن می پردازیم و منه  
التوفیق و دلیل اول از اوله مابه الاشکباه اشترک ولایت و امامت  
است بحسب منصب پس پیغمبر و اوصیای آن سرور چنانچه گذشت  
و جواب همانست که اشاره بان شد که این دو مرتبه نسبت بحضرت  
امیر و اولادان بزرگوار و صلیل و مباین نیست با ولایت و امامت  
رسول محمدر و تا آنکه بعد از تعارض و عدم هر چه حکم بمسئول  
ترستین شود بلکه این ولایت و امامت همان ولایت و امامت  
که بخلافت ازجهت حفظ شریعت منقول شده است از پیغمبر باین بزرگوار  
و این معلوم است که مغایرت ترستین باعتبار تبدل موضوع  
در صورتیکه احد موضوعین اصل و دیگری فرع باشد موجب نیست  
تعارضی را که حکم ثبائی ترستین شود در آن تعارض و این  
منافی نیست آنچه را که ذکر شد که حضرت امیر و ارای ولایت  
شدند در زمان خود حضرت رسول بجهت آنچه ذکر شد که نزد  
ولایت از برای آن حضرت ازجهت تفصیل بر امامت آن حضرت  
بود در آن زمان ازجهت آنکه بعد از حضرت رسول حجت بر معاینین تمام شد

والآثر ولایت که قائمه حد و الهیه و تولیت و مباشرت ریاست  
حقه است البته منوط به بعد از زمان خاتم انبیا بوده است از  
این جهت است که بیان شد که ولایت در زمان حضرت رسول  
اشبات امام صامت میکنند مطلق و دلیل دوم و هشتم  
آیه مباهله است که در آن آیه خالق متعال حضرت امیر نفس  
پیغمبر خوانده است پس فرموده است و قل تعالوا نذعوا

ابنائنا و انباکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبهنا  
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی ای پیغمبر بگو بنده را  
بخیران که اگر انکار و اریه پیغمبری مرا پس بیایید که بخوانیم  
پسران خود را و شما هم بخوانید پسران خود را و بخوانیم نساء خود را  
و شما هم بخوانید نساء خود را و بخوانیم نفسهای خود را و شما هم  
بخوانید نفسهای خود را پس مباهله کنیم پس قرار بود همه بخدا  
بر دروغ گویان و حضرت رسول در مقام ابناء حسنین را  
بروند و در مقام نساء صدیقه طاهره را و در مقام انفس  
حضرت امیر المؤمنین را بروند و مقرب دلیل این است که



چون اتحاد نفسین بر وجه حقیقت محال است و حال آنکه خداوند  
اعلا در این آیه شریفه حضرت امیر را نفس بی غیر مقرر فرموده  
پس مراد تساوی و جمیع مراتب است با آن حضرت و اتحاد  
و جمیع منازل است با آن سرور کمر مرتبه نبوت و رسالت که  
از مختصات حضرت نبوی است و بدلیل مفصل ستایش شده است  
و مرتبه نبوت و رسالت مطلقه بشرطی یعنی معرأة از مرتبه ولایت  
و امامت نمیتواند مرجع شود بجهت آنچه بیان شد که مقام این هر دو مقام  
ظاهر قول است و کمال و کمال آن موقوف بر مرتبه ولایت و امامت  
که مقام باطن و فعلند و بدون این دو مقام اثر جمیع برای مرتبه نبوت  
نمی شود و جواب از این شبهه آنست که چون جناب ولایت با  
و مقام اطاعت و فرمان برداری حضرت خیر البشر العا جمیع مقتضیات  
نفسانی از خود نموده بجهتی که هیچ فعلی از آن حضرت صادر نمی شد مگر از  
حیث قهر آن فعل بارشاد و رضای آن حضرت و تابع فرموده بود  
جمیع افعال مشیت خود را بافعال مشیت آن حضرت پس این مرتبه  
و منزلت از جهته آن حضرت حاصل شد چه که ظاهر است که پس از

حاشیه

بشرط لا

یعنی بشرط این که

بیکون معیاش

ممن الا ماته و

الولاية

منه

اینکه این مقام از جبهه آن امام اناام حاصل شد نفس او و جمیع اعضا و جوارح او بمنزله نفس و اعضا و جوارح آن سید و الامقام میشود چنانچه علیها  
 اینکه القافر موده بود حضرت در مقام فرمان برداری حضرت معبود  
 و تعمیل من این خداوند و در جمیع مقتضیات عالم بشریه را بطور  
 بود کل مشتهیات عوالم نفسانیه را و قرار داده بود نفس خود را در مقام  
 عبودیت بمنزله آن تصرف اطلاق شده است بر آن بزرگوار نفس الله  
 نیز چنانچه در بعضی از فقرات بعضی از زیارات است که استلام علی  
نفس الله القامه و همچنین بر آن بزرگوار همین اعتبار اطلاق میشود نفس الله  
 وید الله و لسان الله و غیر ذلک و ناظر بهمین است حدیث  
 قدسی که عبد طغی حتی اجمعک مثلی یعنی ای بنده من اطاعت  
 کن مرا تا آنکه قرار دهم تو را مثل خودم و همچنین حدیث بنوی که  
 العبودیه جوهره کفیهها الربوبیه یعنی عبودیت و بندگی جوهره  
 که گنه اور ربوبیت است مقصود آنکه عبد در مقام عبودیت هرگاه بدرجه  
 کمال رسید و آن درجه هماشت که ذکر شد که القاندر خود آنچه از  
 مقتضیات عالم بشریه است بنوعیکه مترتب شود بر آن القاندر

حاشیه  
 در زیارت  
 هفتم حضرت  
 امیر  
 ممتد

حصول ملکه که باعتبار آن ملکه هیچ از آن مقتضیات محطو قلب  
 نکرده و نفس مطمئن گردد نسبت به جمیع جوارح از اینکه توجه کند یا توجه  
 و اعضای و آلاتی از اعضا و آلات که در تصرف اوست از عین و لسان  
 وید و جل و غیر آن بغیر ضای خالق و مشیت خالق و کبر و  
 نفس و آلات و افع و در تحت تصرف و سلطنت نفس نسبت  
 بمعبود است فعل معبود و محل ضما و مشیت معبود پس این نفس بعد  
 وصول باین مقام البته بمنزله نفس اقدس میشود وید و عین و لسان  
 و افع در تحت تصرف اوید الله و عین الله و لسان الله میگرد  
 و همچنین سایر آلات نفس و تاثیر رویت و خلافت در این نفس واقع  
 میشود نظیر حدیث محمات یعنی این تأیید شده درش که از کثرت  
 تأثیرات نارنگت نار و اثر نار در او پیدا میشود و هیچیکه هرگز بر  
 او مطلع نشود و عارف نشود بکنه او مشیت میشود و نزد او بنا  
 و هر چند که در واقع نار نیست و از این بیان واضح میشود  
 تاویل حدیثی که از امام روایت میکنند که فرمودند لا مع الله  
 حالات نحن فیها هو الا نحن نحن و هو هو یعنی از برای ما با خداوند

حالات است که مادر آن حالات او هستیم مگر در همان حالات ما هستیم  
 و او اوست مراد آنکه ما مظهر آثار خدا ایم و از آثار خدائی ظهور میکنند که غیر  
 عارف بحقیقه گمان الوهیت بر ما می برد مگر در همان حالت ما ما هستیم  
 بنده و عبد سرمان برداریم و او خالق و آله و معبود ماست حاصل  
 آنکه این مقام عبودیت بر وجه اکتیة و اعلا درجه اتمیة در سرور اولیا  
 و ائمة هدی چنان تکمیل یافته بود که در مقام فناء فی الله نظیر همان  
 حدیده همة شده بودند که آثار الوهیت از ایشان بطهور میرسید  
 این بود که بملاحظه وقوع این آثار جماعتی از منس در حق ایشان  
 کمره شده بخدائی ایشان قائل شدند چنانچه در تذکرة الائمة  
 مجلسی و غیر آن از کتب بتفصیل مذکور است پس از آنچه بیان شد  
 بطهور پیوست که حصول نزول منزله نفس سبعین مرتبه از جهت جناب  
 ولایت مآب که صریح آیه شریفیه است از جهت اطاعت و متابعت  
 آن حضرت بود حضرت رسالت مآب را که با فقهی مرتبه  
 کمال رسانیده بودند تا آنکه این مرتبه و منزله حاصل شد و ظاهر  
 و بین است افضلیت مرتبه مبتوع و مطاع از تابع و مطیع

و شایسته بر این حدیث احمد بن محمد بن بابی نصر است از ابی الحسن  
 موصی از ابی عبدالله در اصول کافی ۴ قال جاء جبر من الاحبا  
 الی امیر المؤمنین فقال یا امیر المؤمنین متی کان ربک فقال -  
 تکلیک امک و متی لم یکن حتی یقال متی کان کان ربی قبل القبل  
 بلا قبل و بعد البعد بلا بعد و لا غایت و لا منتهی لغایتہ القطعت ۴  
 الغایات عنده فهو منتهی کل غایتہ فقال یا امیر المؤمنین انصب  
 انت فقال و لیک انما انا عبد من عبید محمد ۴ ترجمه حدیث  
 آنکه حضرت ابی عبدالله فرمودند که عالمی از علمای یهود حدیث  
 امیر المؤمنین پس عرض کرد یا امیر المؤمنین از کدام زمان ۴  
 پروردگار تو بوده است حضرت فرمودند ما ورت بعرایت  
 بنشیند کدام زمان بوده است که پروردگار من نبوده است  
 در آن زمان تا آنکه گفته شود که از چه زمان بوده است پروردگار ۴  
 من بوده است پیش از هر پیش بدون آنکه پیشی باشد و بعد  
 از هر بعد بدون آنکه بعدی باشد و آخر و منتهائی نیست  
 از برای آخر او منقطع میشود آخر یا در نزد او پس او منتهای هر

آخریت پس آن عالم بود گفت آیا تو نبی هستی یا امیر المؤمنین  
 پس حضرت فرمودند وای بر تو اینست و جز این نیست که من  
 بنده هستم از بندهای محمد پس در این حدیث که از احادیث معتبره  
 تصریح خود حضرت است که من بنده از بندهای محمدم گاه حضرت  
 در جواب سوال عالم بود میفرماید که مقام من مقام استقلال است  
 نیست بلکه مطیع و تابع صاحب نبوتم چنانچه عبد تابع مولای  
 خود است پس مراد تشبیه نمودن آن بزرگوار است خود را در  
 این مقام بعد فرمان بردار و این تمثیل اشاره به همان است  
 که ذکر شد یعنی کمال و تمامیت مرتبه متابعت بحیثیتی که ارتقاء حقیقه  
 شود بمقام نزول منزله نفس مغمیری پس اول مقام و منزله عبد است  
 و چون این مقام تکمیل پذیرفت منزله نفس بر او مترتب می شود  
 و توجیه دیگر در حدیث شریف آنکه چون اطاعت و متابعت  
 حضرت نبوی عین اطاعت و متابعت خالق متعال است  
 چه که قول مغمیر قول الله است چنانچه آیه شریفه ناطق بآن است  
 که یا نطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی نطق نمیکند حضرت

رسول از سبل نفسی به نیست لطف او مکر از وحی الهی و یکی نیست در تطابق  
 افعال آن بزرگوار با قوال آن عالی مقدار پس هر چه از علی واقع می شد  
 بود که از پیغمبر واقع می شد و هر چه از پیغمبر واقع میشد همان بود که از خا  
 متعال صادر می شد مگر آنچه از حضرت امیر واقع میشد از تعلیم رسول  
 بود و از حیث اسوه و متابعت بآن حضرت بود و مقام آن سرور  
 این افعال مقام معلم بود نسبت بعالم پس از این حیث اطاعت و  
 جمودیت آن حضرت سرور کائنات اعیان عبودیت و بندگی به  
 خالق متعال است پس اثبات عبودیت از برای محمد عین اثبات  
 عبودیت است از برای خالق متعال و عبارت اخرا می آن است  
 وی تواند اویل حدیث مذکور منزل بر مرتبه تعلیمیه باشد چنانچه  
 بر این است آنچه از خود حضرت امیر مشهور است که فرمودند من  
 علمنی حرفه صیرنی عبدا یعنی کسیکه تعلیم کند مرا کفر از علم پس  
 تحقیق که گردانیده است مرانده خود و این مبرهن و مبتنی است که  
 آن حضرت تعلیم نموده اند از هیچکس مگر از خاتم انبیا حاصل کلام تا این  
 بیان این بود که این تساوی منزله حضرت امیر با حضرت رسول که

صریح آیه شریفه مباهله است از حیث اطاعت و متابعت بوده است  
 و حاصل نمیشود از این مکررات نقیض مدعی متوهم بی در صورتیکه ثابت  
 شود که مراتب ارتقاء درجات امیر اکرم و یابنی خاتم در مرتبه  
 هم از واهب علی الاطلاق و بمقتضای اصالة استحقاق و تحقق  
 محصل پیدا کرده است و تقرب و ترفع این دین مکررترین بصورت  
 طولی و ترفع ترتیبی و ترتیبی نبوده است اثبات مطلب متوهم می  
 ولی این بابودنش مخالف قواعد مذہب و دین و خلاف اعتقاد  
 کل اهل اسلام و ایمان هیچ دلیلی بر آن قائم است و آیه شریفه  
 ولاتی نذارد بر آن چنانچه ذکر شد و دلیل سیم از دلیل متوهم اخبار  
 طینت است که از بعضی از آن اخبار اتحاد طینت ائمه اطهار  
 با رسول مختار استفاد می شود از جمله آنها اخباریست که در بعضی  
 از درجات که از کتب معتبره شیعه است ذکر شده است که از جمله  
 آن خبر ابی الحجاج است و قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابی الحجاج  
 ان الله خلق محمد اوال محمد من طینة علیین و خلق قلوبهم من  
 طینة فوق ذالک و خلق شیعتنا من طینة دون علیین

قائم  
 نیست بلکه  
 اولی و بسیار  
 برخلاف  
 صحیح



و خلق قلوبهم من طینته علیین فقلوب شیعتنا من ابدان آل محمد و آل الله  
 خلق عدو آل محمد من طین سحچین و خلق قلوبهم من طین اخبث من فاکت  
 و خلق شیعتهم من طین دون طین سحچین و خلق قلوبهم من طین سحچین فقلوبهم  
 من ابدان اولیاء و کت و کل قلب یحیی الی بدنہ \* ترجمہ حدیث سیر  
 آن است کہ ابو الجحاج گفت کہ فرمود از برای من حضرت ابی جعفر  
 ای بابا الجحاج خداوند خلق کرد محمد و آل محمد از طینتہ علیین و خلق  
 کرد قلوب ایشان از طینتیکہ فوق طینت خلقت ایشان بود  
 خلق کرد شیعیان ما را از طینتیکہ پست بود از طینت علیین خلق  
 کرد و لہای ایشان از طینت علیین پس لہای شیعیان با از ابدان  
 آل محمد است و خلق کرد خداوند متعال دشمنان آل محمد را از طین سحچین  
 و خلق کرد و لہای ایشان از طینتیکہ خبیث تر بود از طین سحچین و خلق  
 کرد شیعیان اعدای ما را از طینتیکہ پست تر بود از طین سحچین و خلق \*  
 کرد و لہای ایشان از طین سحچین پس لہای ایشان از طین ابدان \*  
 اما ان ایشان است ہر قلبی میل میکند بسوی بدن خود \* و از حد آن  
 اخبار روایت ابو حمزہ ثمالی است از حضرت ابی عبد الله <sup>ع</sup> مثل همین

حدیث مکرر در آن تبدیل شده است لفظ علیین با علا علیین  
 و از جمله آنهاست نیز سه حدیث دیگر همین مضمون در روایت مروی  
 از ابی عبد الله و دیگر روایت مروی از علی بن الحسین و از جمله آنهاست  
 روایات معتبره عن تغیضه دیگر که مروی است در اصول کافی و  
 غیر آن از کتب معتبره حاصل استدلال متواتر آن است که از این اخبار  
 کثیره معتبره استنباط می شود اتحاد طینة طیبه امیر المؤمنین و سائر  
 ائمه دین و بار رسول این و در مخلوق بودن از علیین و اتحاد  
 اصل دال است بر تساوی مراتب بحسب ترفع و تفاضل  
 و جواب از این شبهه آن است که اتحاد طینت در این بزرگواران  
 منافی فضیلت و زیادتی مرتبت حضرت خاتم الانبیاء نیست  
 چنانچه بسیاری از اخبار طینت دلالت بر اتحاد طینت شیعیان  
 با اهل بیت اطهار نیز میکند مثل روایت علی بن حمزه عن ابی بصیر  
 عن ابی جعفر و قال انما شیعتنا خلقنا من طینة واحدة  
 و خلق عدونا من طینة خبال من حماء سنون و حضرت  
 ابی جعفر فرمودند ما و شیعیان ما خلق شده ایم از طینت واحد

و خلق شده اند دشمنان با از طینته فاسده که آن کل سیاه است  
بود که بصورت درآمد \* و در معنی همین روایت است روایت  
محمد بن مروان از ابی عبد الله و غیر این دو روایت از روایت  
متعدد و واضح و مبهرین است عدم تساوی مرتبه شیعیان با  
ائمه هدی خود \* و همچنین هیچکس مترنم نشده است بجا  
مرتبه شیعیان مطلقا با انبیا و رسل \* با آنکه روایت متعدد است  
باعتقاد طینت شیعیان با این پررگواران نیز مثل روایت صلح  
ابن سہل در بصائر الدرجات از ابی عبد الله \* که المؤمنین  
طینت الانبیا قال نعم \* یعنی راوی سؤال کرده که مؤمن از طینت  
انبیاست یعنی طینت انبیا مخلوق شده است فرمودند بلی  
روایات در این باب نیز متعدد است پس همچنانکه این اجاب  
نی تواند محل استدلال شود از برای تساوی مرتبه شیعیان  
ابرار با ائمه اطهار و انبیاء و الاتبار همچنین است اخبار او  
در آنچه محل کلام و استدلال است علاوه آنکه خلقت از طینت  
علیین نعم از آن است که از فاضل با تصحیح طینت نبی باشد

یا اتصال باشد پس حمل خواهد شد عموم اطلاعی اخبار وارده در محل تراغ  
 بر تفتیش یکم در بعض از اخبار طینت است که دال است بر اینکه  
 طینت اوصیاء از فاضل و یا نفع طینت حضرت خاتم النبیین  
 خلقت شده است و این اخبار در بصایر الدرجات و غیر آن  
 از کتب معتبره موجود است و این مطلب واضح است \* بع  
 بی مطلبی که لازم است شقیق آن در این مقام اگر چه خارج است از  
 کلام و از آنچه در صد است لال آنیم از مقصد و مرام \* ولی  
 چون از مشکلات صعبه انام محل لغزش اقدام خاص و عام است  
 لازم است که ذکر شود و آن آنست که از اخبار طینت چنانچه  
 بعضی از آن در معرض بیان در آمد متفاوتی شود که طینت مؤمنین  
 از طین علیین که طین خلوطیه مبارکه است در اعلام مکان از  
 جنت خلق شده است طینت معاندین دین و دشمنان آن  
 طاهرین از طین سجین که طین شور خبیثه متعفه است در اسفل نار  
 مخلوق شده است و هر طینت میل میکند آنچه از او خلق شده است  
 و معلوم است که مقتضای طینت علیین طاعت و عبادت و مقصد

طینت سنجین کفر و فجور و معصیت است ؛ پس هر چه از ایشان  
 صادر میشود بمقتضای همان چیزی است که از آن خلق شده اند  
 پس کایه مفطور و مجبورند بر افعال خود ؛ پس چه تصور خواهد بود  
 بر معاذین دین و چه فضیلت خواهد بود از برای مؤمنین و مجتبین و  
 بیان دفع این ایراد ؛ و شقیح مطلب و مراد ؛ آنست که خداوند  
 عالم چون افاضه فیض وجود بر موجودات عالم امکان فرمود ؛  
 چنین مشیت او تعلق گرفت که ایصال فیوضات نعمیه ؛ و از  
 تدریج و ارتقاعات شائیه ؛ بر قدر قابلیت موجودات تقریر  
 و قابلیت موجودات را موقوف بر تعینات اختیاریه  
 خود زوات موجوده فرماید تا آنکه هر کس را با اندازه آنچه قابلیت  
 اوست که از قبل اختیارات او حاصل شده است افاضه فیض  
 فرماید پس اسباب امتحانیه فراهم آورد تا آنکه از آن اسباب ؛  
 مخلوق خود را امتحان و خستبار نموده در حق هر کس بمقتضیت  
 مراتب قبولیه او فیض بخشی فرماید ؛ و لو تسمی لشئود در این مقام که  
 خداوند عالم که عالم علی الاطلاق است و علم هر شیئی الی ابد الابد

در ازل الازال از برای او حاصل بود مخفی نبوده است بر او علم هیچ شیئی  
 پس اختیار و امتحان و جستبار از جهت تحصیل علم الهی نیست بلکه از جهت  
 آن است که اگر خالق متعال این امتحان نمی نمود مقتضای علم خود مراتب مخلوقات  
 پست و بلند مقرر نمی فرمود و زبان همه موجودات عالم امکانی با اعتراض  
 بر خالق متعال کشوده می شد و اگر دلهمه و خوف الوهیت مانع بود از توفیق  
 با اعتراض لا اقل در قلوب خود این اعتراضات را ضمیری نمودند پس  
 لازم شد که عمل بر علم صرف نه نماید بلکه علم را از برای خلق معلوم فعلی فرماید  
 تا آنکه قدر و منزلت هر کس از قبیل اختیارات خودش بر او معلوم و معین  
 گردد و تا آنکه توهم اعتراض از هر کس منفع گردد و دیگر آنکه اگر با  
 نفرموده بود و منازل و مراتب خلق از حیث افعال اختیاریه خود ایشان  
 معلوم نشده بود البته هر کس تناسلی مقام پیغمبران او را العزم می نمود  
 و زبان اعتراض میکشید که چرا ما منزلت پست و ایشان منزلت بلند یافتند  
 پس اثر اختیار و امتحان نسبت بمخلوقات عالم امکان از ازل اتفاق و  
 وفاق است نه نسبت بخداوند عالمیان است که عالم علی الاطلاق  
 است پس اول موجودی را که خالق و دودار عالم عدم بعرصه خود

۲  
 در این مقام چه می  
 دارد چگونه میگوید  
 که این امتحان

و در معرض تقرب مقصود و در آورده عقل اول ممکنات و قلم  
 کتب و فرکاینات و واسطه وجود جمیع مخلوقات و شخص اول  
 عالم امکان و روح پیغمبر آخر الزمان و بود پس خداوند عالم بآن  
 روح مکرم و ذات معظم عرصه عالم ایجاد را رونق افروز و آن  
 مقصود و عالم وجود بر تبه مقام شایسته و منزلت تقرب و بندگی را  
 ظاهر نمود که مقرب بارگاه قدس و جلال و محبوب خداوند لایزال  
 گردید و خداوند متعال از نور مبارک او اوصیاء او را بظهور آورد  
 و آن ارواح و انوار طیبیه مبارکه نیز تاسی بآن روح طیب و طاهر  
 نموده در جمیع طرق فرمان برداری و امتحانات عالم بشری و  
 پاز مرا تبت بندگی و عبودیت و رضای حضرت احدیت و  
 پیرون نهاده قدم بر قدم حضرت خاتم مشی نموده اقای جمیع ارباب  
 در جنب رضای خالق متعال فرمودند تا آنکه بمثل خاتم انبیا مقرب  
 بارگاه کبریا گردیدند و پس این انوار مقدسه و سایر انوار وارواح  
 طیبیه انبیا و اولیا علیهم الصلوٰه و السلام و شعیان ایشان که تاسی بآن  
 انوار طاهره نموده و طی همه مقامات امتحانیه الهیه نمودند و در سلک

سابقین و مقررین درگاه اله منسلک گردیدند پس خداوند متعال هم در  
 این عالم اجسام که تعبیر بعالم خلق می شود و قلوب و ابدان ایشان را  
 بمقتضای همان استحقاق در عالم ارواح که تعبیر بعالم امری شود  
 از طینت علیین که طینت طیبه بهشته است مخلوق فرمود چه که ابدان و آلات  
 جسمیه بدنیّه ایشان نسبت به ارواح و نفوس مبرزه لباسی است که این نفوس  
 و ارواح بآن لباس اخیث استحقاق از و اهب علی الاطلاق مخلص میگردد  
 و واضح است که خلعت سلطان بر رجال دولت بمقتضای مراتب  
 تقرب و عزت منبعه از تکمیل مراتب طاعت و عبودیت عطا  
 می شود پس البته باید خلعت خلعت جسمیه سابقین درگاه و مقررین  
 بارگاه اله بخصوصیت تام و اتمیه تمام به از جانب ملک علام  
 ممتاز باشد پس این طاعت و عبودیت قبولیه اختیاریه و  
 خلعت علت شده است از برای تکون ابدان مقررین از طینت  
 بهشت برین و در این نشاء ناسوتی نه اینکه طینت علیین علت  
 شده است از برای تکمیل مراتب عبودیه در این عالم تا اینکه عیار  
 شود که هر کس که طینت علیین باشد باز دایره عبودیت و اطاعت



بیرون نخواهد گذاشت و بجز علم فوز و فلاح و سداد و صلاح نخواهد  
 افراشت و حاصل آنکه اختیار را خود ایشان در عالم ذر و عالم  
 ارواح علت شده است از برای خلقت ابدان ایشان از علیین  
 در عالم خلق و جسم پس این خلقت خلقت جزایه اختیاریه خود ایشان است  
 لا غیر و همچنین است امر در سایر مخلوقات بجهت آنکه متذکر خداوند اعلا  
 ارواح و نفوس ایشان را مخلوق و ابداع فرمود و گرفت از ایشان  
 عهد و میثاق بندگی و جمیع مراتب اطاعت و عبودیت خود را  
 از او امر و نواهی و تخلق بجمیع اخلاق حسنه و تجنب از جمیع اخلاق رذیله  
 و گرفت عهد و میثاق محبت و ولایت جمیع اینها و اولیا خود را  
 از ایشان سیمای عهد و میثاق ولایت و محبت سرور انبیا و پیغمبران  
 و اوصیاء طاهرین آن بزرگوار از خلق جمیع عالم ابداع حتی از جمیع انبیا  
 و اوصیاء و اولیاء پس هر کس قبول جمیع این عهد و موافقت نمود در  
 همان عالم سعید شد و استحقاق خلقت علیین پیدا کرد در این عالم  
 اجسام و هر کس قبول نکرد و شقی شد و استحقاق خلقت سفلیین پیدا کرد و  
 همین است سرحدی که فرمودند **وَالسَّعِيدُ سَجِدُ فِي بَطْنِ امَّةٍ**

و الشقی شقی فی بطن امه یعنی سعید در بطن مادر سعید است و شقی در بطن  
 مادر شقی است چه که این سعادت و شقاوت در همان عالم  
 بمقتضای اختیارات این نفوس حاصل شد و خلقت اجسام ایشان  
 بر وفق استحقاق ایشان بعمل آمد چنانچه ذکر شد این است که در  
 این عالم کسانی را می بینیم از تعدادی که اگر جمیع عالم کافر شوند جمیع آلله  
 تبارک و تعالی علیه کفر را در محال ترین بر ایشان القا کنند و در هستی  
 بنیان ایمان ایشان بهم نمی رسد و کسانی دیگر می بینیم از اشیاء که اگر  
 معجزات یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر امشاهده کنند هیچ تنزل  
 در اساس کفر و شقاوت ایشان نمی باید و خیالات و همینه سفسطیه  
 خود را در ابطال مذنب حق از اوله قویه می شمارند حاصل آنکه  
 آن عالم عالم بذر است و اختیار و این عالم عالم ثمر است و در  
 فعل چنانچه این عالم عالم بذر است در فعل و عالم آخرت عالم  
 ثمر است در مجازات اعمال پس نسبت آن عالم باین عالم مثل  
 نسبت این عالم است بعالم آخرت پس بذر و تخم تقوی  
 و عبادت و بندگی و سعادت و یا تخم کفر و معصیت

و ظلم و شقاوت ؛ که کاشته اند بحسب قبول و اختیار در آن عالم  
 ثم آنرا بر میدارند بر وفق همان در این عالم بحسب فعل و عمل چنانچه  
 در این عالم نیز هر بذری که ریخته شود بحسب فعل و عمل ثمر آن برداشته  
 خواهد شد در آخرت بحسب نعمه و نعمة ؛ پس اگر در این عالم بذر  
 طاعت و عبادت کشت شود ؛ در عالم آخرت ثمر راحت  
 و نعمت و فرمان فرمائی و عزت و حکم رانی و سلطنت بر اندازد  
 عمل اضییب خواهد شد و اگر بذر کفر و شقاوت و فجور و معصیت  
 کشت شود ؛ در آن عالم ثمر نعمة و فقر و ذلت و عذاب الیم  
 و خلو و حسیم عاید حال او خواهد گردید ؛ مقصود آنکه این عالم  
 نیز مثل عالم دوزخ عالم اختیار است و مخلوق شب و روز در آن  
 و قبولند یکی اختیار و طریق جهنم و نار و یکی طریق جنت و منازل  
 ابرار چه که تکمیل اختیارات عالم در در این عالم میشود با اختیار  
 پس در آخرت در حق اهل جنت خواهند گفت که خود ایشان  
 اختیار کرده اند جنت را و با بلی نار خواهند گفت که خود ایشان  
 اختیار کرده اند نار را و اگر آید و شود که موافق این بیانات جمیع

بذر  
 بمعنی  
 تخم

و شمسند بفعل خود عباد خواهد شد پس تقضیات و غنایات الهیه  
در کدام مورد ظهور پیدا خواهد کرد ؟ جواب اینست که اثر ظهور تقض  
الهی در ترتیب بذور عملیه عبادت است که بر بحرانی عملیکه در این قلیل  
محدوده عمر ابرار عبادی شود که اگر در میزان اجاره و استجاره  
عرفیه زمان عامل در آید قلیل اجری زیاده بر او مترتب نخواهد شد  
پروردگار کریم این عمل جزئی را در کشت زار رحمت خود و ترتیب  
فرموده تا آنکه مترتب میشود بر قیمت و بهای ثمرات حیات ابدی  
و سلطنت سرمدی و مقامات عالیّه بهشتی که همیشه باقی است  
و فنا و زوال بر او غیر طاری است ؟ حاصل بیان این است که  
مخلوق عالم ابداع چنانچه صریح کتاب الله است بر سه قسمند  
اول سابقونند که سبقت گرفته است رحمت خداوند بر ایشان در  
عالم ارواح و عالم امر مقتضای قبول و اختیارات ایشان که  
موجب شده است رحمت کامله الهیه را بر وجه اتم و سلسله طیبیه  
موجولات سابقه طولی و ترتیبی است و ابداع و ایجاد چه که خالق  
متعال اول روح طیب پیغمبر آخر الزمان را بر عرصه وجود آورد و عالم

بذور  
نعمت  
تجربها  
بذر  
نعمت  
تجربهم

که بذل  
شعور و حق  
ایشان شد  
ست  
طبع

امکان را بوجو و مسعود و منور فرمود و مقرب بارگاه جلال خود  
 گردانید پس از این روح مبارک سرور اولیا و صدیقه کبری و  
 اولاد طاهرین این دو بزرگوار را خلق فرمود و از بزرگواران  
 سایر انبیا و اولیا و شیعیان خلص را خلق فرمود و امتحان همه  
 انوار مقدسه در همان عالم بعمل آمد و همه آنها بر ترتیب مراتب از مقرب  
 و رگانه ایزد متعال گردیدند و طینت همگی این انوار در عالم جسمان  
 مستحق خلقت از طین علیین گردید و نیایدند در عالم خلق و جسمان  
 مکرر جهت ارشاد انام و و انیکه حج خداوند باشند بر عباد و در  
 امصار و بلاد و آنچه واقع می شود بر ایشان در این عالم از بلا یا و  
 فتن و مصدمات و محن و از استقامت ابتلائی از جهت زیا  
 ارتفاع درجات ایشان است چنانچه در سابق نیز اشاره بن  
 دویم و سیم از اقسام ثلثه اصحاب یمین و صحاب شمالیه  
 این دو صنف نیز در عالم ارواح آنچه لازمه امتحان ایشان بود  
 بعمل آمده است پس صحاب شمال که شقاوت تام اختیار نمود  
 یعنی ایمان بنبیا و اولیا نیاوروند و انکار نبوت و ولایت نمودند

و بسبب این از دین و ایمان منصرف گردیدند پس جزای ایشان  
 این شد که اجسام بتیّه ایشان از طین بچین صرف مخلوق شود که  
 اقتضای آن شقاوت صرف است مثل کفار بدین و معاذین دین  
 مبین و ثمنان آل طوئیس و رهزان ادیان مذاهب حق و هر مکان هر  
 زمان هر فعل و هر زبان و اما اصحاب مبین اگر چه در مقام ایمان مبتدیان  
 و اصول دین مذاهب بر وجه عقدا و متابعت سابقین بودند و همه عقدا  
 حق را قبول فرمودند و همین جهت از اصحاب مبین گردیدند ولی در مقام فعل  
 عمل قبول سعادت صرف از ایشان بوقوع نیایمید مگر قلیل از ایشان بلکه  
 بقدر اعداد و نفوس اختلاف در اختیارات ایشان از حیث کیفیت و  
 کثرت و قلت واقع شد و بر مقتضیات همان مراتب شئی و اختیارات  
 لا تخصی خلعت خلقت جسمی باین نفوس در این عالم حساب عنایت گردید  
 این است که در این عالم دیده می شود از حالات نامن اختلافات بسیار  
 نهایت و در مراتب سعادت و شقاوت ایشان و در مقام عمل  
 پس تحقیق و جمیع احکام شریعت تابع شرع انور است مگر وقتی که  
 فرج در میان آید و دیگری در همه احکام بر منهای شریعت است مگر

و قتی که شهوت مال در میان آید و دیگری بر متابعت طریقه حق است مگر  
 و قتی که شهوت منصب و حکمرانی در میان آید و دیگری در هر چه مستقیم  
 مگر و قتی که شهوت قرب سلطانی و من گیر شود و دیگری در همه مراتب  
 دین عامل و بصیر است مگر و قتی که شهوت پیرو مریدی در میان آید و  
 بگذارد الی غیر النهایه این است که خداوند متعال هم در این عالم که از  
 جهت تکمیل اختیارات عالم ذر و ارواح خلق شده است امتحان  
 هر کس در بهمان چیزی مقرر فرموده است که مقتضای شهوت  
 طبیعی است و مخالف شرع انور است و اگر سؤال شود  
 که چون امتحانات نفوس در عالم ذر با تمام رسیده است و بر  
 طبق این طینت بنحاص و عام عنایت شده است پس چه حکمت  
 و ثمر و اوامر و نواهی شرع مطهر جواب میگوییم اولاً  
 حکمت بهمان است که ذکر شد که عالم ذر عالم قبول صرف است  
 و یا فعل است بوجه اجمال و این عالم عالم فعل و عالم تفصیل است  
 بوجه اتمام و اکمال پس در مقام تکمیل حجت بر انام اکمال و اتمام  
 ضرور است و ثانیاً چنانچه نفوس در ارواح در آن عالم قابل فحشاء

عقله  
 که یا فعل است  
 بوجه اجمال است  
 بان است که بعضی  
 است  
 اخبار وارد شده  
 که در عالم قدس  
 افزون شده و  
 شد بذرات ارواح  
 که بر وند در آن  
 پس بعضی فرشت  
 و سعید شدند  
 بعضی ابا کردند  
 و شقی گردیدند  
 منته

بودند و بجز او مقتضای قبول آن عالم طبیعت جسمیه یافتند و در این عالم  
در این عالم نیز فاعل مختارند و بجز او مقتضای فعل در این عالم حط و لذت  
و تعذیب و فتنیّت خواهند یافت و عالم آخرت <sup>مقصود</sup>

آنکه بعضی قبول سعادت و شقاوت یا بین بین در عالم قبول واجب  
و مستحکم نشده است که فاعل مضطر شوند بر مقتضای آن در این عالم  
فعل پس باز اگر نخواهند رجوع کنند بحضرت و اهب العطا یا و توبه  
و انابه نمایند از آنچه واقع شده است از ایشان در هر عالم از توبه  
و خطایا و مواظب شوند بر عمل کردن بر خلاف مقتضای جبلت و  
طبیعت از روی ریاضت و خلاف نفس نمایند بقوه عقلیه و  
هر چه بلکه نفس شده است از اخلاق رویه و صفات رفیقه الهیه  
خداوند رحمن نیز قلم عفو بر جرم ایشان میکشد و طبیعت و ملکات  
نفسانیه ایشان را تعمیر میدهد و نه علی کل شیء قدیر و بعباده رحیم قال الله

تعالى الله ولي الدين آمنوا بحججه من الظلمات الى النور يا خالق  
مستعال می فرماید که خداوند ولی یعنی ناصر و معین امور کسانی است  
که دست از مقتضیات جبلتیه غیر ایمانیّه خود برداشته و پادروا



ایمان گذارند سرون می آورند ایشانرا بسبب هدایت و توفیق و اذن  
از ظلمات و تاریکیهای کفر بسوی نور ایمان و همچنین می شود که مقتضای  
طبیعت علیین در شخص باشد و بسوء فعل و عمل از قبل مقتضیات خارج  
از طبیعت تغییر دهدان قصار او تبدل کند با مقتضای سنجین و این غالباً  
مجاورت و مجالست با اغویا و اشقیاء واقع میشود پس بسوء مجاورت  
با ایشان نور ایمانی طبیعتی سلب و ظلمت کفر قائم مقام او میشود

و قال الله تعالى والذين كفروا اولياهم الطاغوت يخرجونهم من  
الى الظلمات یعنی کافرانیکه کافر شدند اولیاء و نصرت کنندگان  
از حدود الهی هستند سرون میکنند ایشانرا از نور فطره و مقتضای  
طبیعت بسوی ظلمات فساد استعداد و انحراف از جهات هدایت  
و سداد حاصل آنکه تمیز اصحاب همین از شمال بر وجه انفصال در  
این نشاء اجسام است که از جهته اتمام امتحان و تمیز فریقین از  
یکدیگر مقرر خلق شده است خداوند متعال در سوره عنکبوت میفرماید

والم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون  
و لقد قلنا الذين من قبلهم فليعلم الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين

ایشان  
طواغیت  
یعنی طغیان  
کننده گان  
صح

یعنی کیا گمان کرده اند مردمان که ترک می‌شوند و دست برداشته می‌شوند محض  
 اینکه بگویند ایمان آوردیم و حال آنکه امتحان و آزمائش نشده اند و هر آنکه  
 امتحان و آزمائش نمودیم کسانی را که پیش از ایشان بودند از جهت اینکه خدا  
 عالم شود و بداند که کیست صادق و راست کو در ایمان و کیست کاذب  
 و دروغ کو در این ادعا و بیان این معنی موافق قرائه مشهور است که  
 لِيَعْلَمَنَّ الرَّاسُخُونَ فِي الدِّينِ اَلَّذِينَ هُمْ يُعْتَبِرُونَ قِرَاءَةُ مُنَوَّهٍ اَنْدُو اِيْرَادِيْكَ ظَا  
 الورد است بر این قرائه و آن این است که لازم می‌آید که خداوند  
 عالمیان قبل از امتحان بندگان عالم نباشد بصدق و کذب ایشان  
 مدفوع است باینکه علم الله بر دو قسم است علم ذاتی که عین است و علم  
 و تبدل نیست و علم فعلی آن علم با افعال مخلوقات است از حیث وقوع  
 وقوع و صدور آن افعال از ایشان و تطابق علم با معلوم فعل و معلوم  
 که این علم از این حیث متوقف بر وقوع و صدور فعل است پس  
 تا فعل واقع نشود علم بآن حاصل نمی‌شود و علم واقع در آیه شریفه  
 این علم فعلی است نه علم ذاتی و در جمیع از امیر المؤمنین و حضرت  
 امام جعفر روایت کرده است که این دو بزرگوار قرائه فرمودند

و لیکن کسب لام از باب افعال پس معنی این میشود که آزمائش و امتحان  
 نمودیم کسانی را که قبل از شما بودند چنانچه شما را امتحان میکنیم از جهت آنکه  
 اعلام کنیم و امتیاز فرماییم صادقین و ایمان را از کافران و کفار ایشان  
 پس مراد این خواهد شد که امتحان از جهت تمیز و معلومیت صادقین است  
 از کافران در نزد خود ایشان و الا همه کس را قیامی صدق و ادعای  
 مراتب صادقین خواهد نمود و بنا بر این مصدق خواهد شد همان  
 بیانی را که در سابق از همین باب تفصیل گذشت و هیچ اعتراض هم  
 ندارد و نخواهد آمد و نیز در سوره مائده می فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ

لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ لَّيْسَ بَلَدُكُمْ فِيمَا أُتِيْتُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَلَا  
 بِحُكْمٍ جَمِيعٍ فَيُنْزِلُ فِيكُمْ مَبَآئِمْ فَيَهْتَفُونَ بِهَا﴾ یعنی و اگر نخواهد خداوند  
 هر آینه قرار میداد شمار را بیک گروه و متفقین در یکدین و لکن میخواهد امتحان  
 و آزمائش نماید شمار را در آنچه داده است بشما از شرایع مختلفه بنا بر  
 هر عصری و هر قری پس سبقت گیرید بسوی خیرات رجوع شما جمیعاً  
 بسوی خداوند است پس آگاه خواهد کرد شمار را خداوند با تفسیر یک  
 دراء اختلاف کردید در دنیا و در سوره که گفت میفرماید: ﴿وَأَجْعَلَنَّ

ما علی الارض نزیسته لها السبل و هم ایتیم حسن عملا : یعنی قرار دادیم که  
 در زمین نیستند اگر ایشان زمین تا آنکه امتحان و آزمائش کنیم اهل زمین را  
 که کدام یک از ایشان نیکوتر هستند از حیثیت عمل و در سوره تبارک  
 می فرماید : تبارک الذی بیده السموات و هو علی کل شیء قیوم  
 الذی خلق الموت و الحیوة لیسبلوکم ایتیم حسن عملا و هو لغریز العنقر  
 یعنی باخیر و برکت است آن کسیکه در دست اوست ملک و سلطنت  
 و او بر هر شیئی قادر و توانا است و آن کسی است که خلق کرده است  
 موت را و حیوة را از حیثه آنکه امتحان کند شما را که کدام یک از شما  
 بهتر هستید از حیث عمل کردن و آیات و اخبار بر این مضمون  
 بسر حدّ توانم است بدانکه آنچه بیان شد که بعضی در عالم ذر قبول کرد  
 نکردند و غیر توحید و اعتراف بوجود صانع و ربّی موجودات بود  
 و اما در اذهان و اعتراف بوجود صانع پس چون تکلیف ایجاد  
 و اعتراف بحجّت و اخذ مواثیق رسالت و امامت و مودّت  
 اهل ولایت و غیر ذلک از تکلیف عباده موقوف بر معرفت خالق است  
 پس اول در عالم فرابودله و بر این وجه صحیح مفیده یقین اثبات بود

والو هیته خود نمود بر خلق عالم امکان و عهد اعتراف و شهادت گرفت  
 از ایشان و بعد ایشان را در معرض تکلیف و امتحان در آور و چنانچه در سوره  
 اعراف می فرماید **واذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم**  
**واشهدهم علی انفسهم السب برکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القيمة انما**  
**کننا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشک ابنا ونا من قبل وکننا ذریعته من**  
**بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون** یعنی یا وکن ای پیغمبر مانی را که  
 پیرون آور و پروردگار تو را ظهور و اصلاب بنی آدم ذریه و اولاد  
 بنی آدم را و شاهد گرفت ایشان را بر نفسهای ایشان که آیا نیستیم  
 و پروردگار شما گفتند بلی شهادت میدیم که تو پروردگار ما هستی و این  
 اشهاد و اقرار از جهت آن بود که گرا هست داشتیم از آنکه بگویند در روز  
 قیامت که ما غافل بودیم از الو هیته در بوته پروردگار و یا بگویند که  
 اینست و جز این نیست که پدرهای ما کافر و مشرک شده بودند  
 قبل از ما و اولاد آنها بودیم که بعد از آنها بوجود آمده بودیم پس  
 کردیم آنها را پس آیا را هلاک میکنی بسبب آنچه کردند اهل بطالت یعنی  
 پدرهای ما که ما را همراه کردند **مراد آنکه خالق متعال در عالم**

چنان نصب دلائل و برایین بر الوهیت و ربوبیت خود نمود که مجال انکار از  
 برای ایشان نماند و مقام علم ایشان بمرتبه رسید که شاید شدند  
 بر نفسهای خود که نتوانند انکار نمایند چه که شهادت بعد از مرتبه علم و هیبت  
 پس عذر ایشان در روز قیامت مسموع نخواهد شد که ما غافل بودیم باید  
 ما مشرک و کافر شدیم پس ما هم تقلید آباء خود کردیم و گمراه شدیم از جهت  
 آنکه کسی که علم بچیزی حاصل نمود از روی بران علمی بقبضی جایز نیست  
 که تقلید کند غیر ائمه پس از آیه شریفه مستفاو شد که در عالم در معرفت  
 از جهت عباد برائی و علم حلی شده است و بر همان جبلت و علم محسوس  
 بحشر انسانی و مخلوق بخلق ناسوتی گردیده اند که اگر نخواهند تقلید  
 الا بآباء هم انکار نمایند عذر ایشان در قیامت مسموع نخواهد شد این است  
 که جمیع ادیان تشنه و مذاهب مختلفه از اقسام کفار و غیر کفار  
 قائل بخالق قادر و صانع مدبر هستند و هیچ کس صانع را انکار  
 نیست و وجه آن است که همان آثار صانع که در عالم در نمایانند  
 از برای ذرات موجودات که عارف شدند بر وجه یقین بخالق  
 خود در این عالم نیز موجود است بجهتی که هر کس ادنی شعوری که

باعتبار او مکلف تواند شد داشته باشد علم جزیم حاصل میکند و چنانچه  
 هرگاه نظر خود را مهمل نگذاشته فکر در آثار قدرت الهی و مصنوعات  
 ناقصه حضرت سبحانی نماید و پدید آید که کلا برو فی حکمت خلق شده است  
 پس نمی شود که بی صنایع مدبر حکیم مخلوق شده باشد و اگر بخوبی التفات  
 کنی با آنچه ذکر شد از تحصیل معرفت نظری پس نظر کن بعین اعتبار و  
 آثار صنایع پروردگار مثل اختلاف لیل و نهار و صبریان  
 عیون و انهار و نزول سلوج و طرار و اوضاع حکم برای  
 بکار و منافع مودعه در هر یک از معادن و اشجار و شمار و نژاد  
 و مرجان و غیر آن از تفایس بشمار و حرکت سماء و اضطراب  
 هواء و تغییر اشیاء و اجابت دعاء و آنچه نازل میشود بر اهل  
 طغیان و فساد از بلاء و آنچه صرف می شود از بلا و دواهی از اهل طاعت  
 و رجاء و ایجاد موجودات و صنایع مصنوعات و تکوین ابدان  
 و تقصی زمان و استقامت نظام و صطکات عنمام و کفایت  
 میکند از حیث بران فکر در صنایع خود انسان فضلا از سایر  
 انواع حیوان کجبه آنکه مصنوعات مبدعه در انسان دلیلی هست بر

اصطکاک  
 بهم برخورد  
 حاشیه

وجود صانع قاطع و بر مانی است بر الوهیه اوساط خلق کرده است  
 و بر از تراب و بودیعه گذاشته است در اصطاب مستق  
 کرد او را در رحم و کردانید علقه بعد از آن مضمغه بعد از آن عظام  
 پس پوشانید بر او لحم پس گردانید او را خلقی بنوی پس مپیا  
 فرمود از برای اولین صافی و گردانید او را غذائی وافی که هرگاه  
 مص کند جاری می شود لبس و محبتش میشود هرگاه بردارد خون  
 بودیعه گذاشت محبت او در قلب ام تا تحمل نماید آنچه لازمه تربیت  
 اوست از کلفت و تکلیف بردار شود زحمات شاقه او را  
 بوجه مهربانی و رافت تا منتقل شود از حالی بسوی حال تا بر  
 بجد کمال و عطامی کند در خلال این احوال آنچه لازم بجهت  
 مراتب اوست در مقام استکمال از نطق فصیح و فکر صحیح  
 و سایر قوای ظاهریه و باطنیه و اعضا و جوارح بدیهه که اگر  
 در معرض تحریر آید بوجه مفصل بر هر عضوی بکثرت می شود کتابی  
 مطول تا آنکه کامل شود از جهت اوستعداد و تحصیل امور معاش  
 و معاد و شناسد خالق خود را از روی بصیرت و معرفت و

خام  
 گوشت  
 مانده



دشمنی کند در سلوک بنده کی و اطاعت تا آنکه مستعد شود از جهت  
 تنعم بنعمه ابدی و قابل شود از جهت جلوس بر او زنگ سلطنت  
 سرمدی ولی بین حالت این بی انصاف انسانی را که چشم از همه  
 اسباب بصارت پوشیده نسبت میدهد این همه آثار قدرت ناشی  
 که کلاً بر وجه حکمت خلقت شده است بسوی و هر بلا شعور و خود را قرا  
 میدهد داعی و کور و من لم یجعل الله له نورا فانه من نور علی  
 چون چشم از نور هدایت منصرف کرده است و شهوات  
 نفسانی را که مایه الاستحسان عالم انسانیست بر خود امیر نموده است  
 و عزت و دولت اعتباری چهار روزه عالم فانی را بر عزت  
 و سلطنت باقی ترجیح داده است و احکام تکلیفی الهیه را  
 در پس پشت انداخته است و زمان خود را بام در اجرا  
 احکام نفسانی مشغول نموده صرف فرموده است البته باعث شده  
 که نور فطره اولیه الهیه که بآن راه طریق حق می شود سلب شود  
 و در تیه ضلالت گمراه گردد و این جنای کفران خود عبادت  
 که از قبل سوء و تبیح اختیار او حاصل گردیده است و الا اگر بآن

اشاره است  
 بسوی جماعت  
 دستگیر و  
 نیچری که در این  
 زمان طلوع و  
 بروز کرده اند  
 منته

بر طریق هدایت مثنی می نمود آن نور فطرت بجزای مشکران این  
 بهمت مرتبه تر اید حاصل می نمود تا با علی مرتبه هدایت میرسید که ایضا  
 بسوی مطلوب است که دیگر ضلالت و گمراهی امکان ندارد پس چون خالق  
 و دود بسوء اختیار این انسان نمود سلب این نور را و فرمود  
 این کمبخت گمراه منکر آله گردید و الا سبب انکار الوهیت می نماید  
 و بکدام دلیل متکبر میجویند اگر یکی از مصنوعات فرنگی که مشتمل  
 بر اسباب و آلات بسیار و همه آن آلات را بفهمند که هر کدام از جهت  
 چه چیز غضب شده است مگر چندانکه که حکمت آنها مخفی نباشد البته میگویند  
 ما نفهمیدیم و حمل بر عدم حذاقت فرنگی نمی کنند و نمی گویند این فرنگی  
 لغو و عبث را متکبر شده است در مصنوع خود بجهت آنکه غلبه  
 بر وجه حکمت و حذاقت می یابند و یا نمیگویند که این مصنوع خود  
 بخود و بی صانع پیدا شده است پس چه شده است ایشان  
 که هزاران حکمت خلقت مصنوعات بدیعی الهیه را که عقل بر فهم آنها  
 مستطیل است و محل انکار نیست و خود نیز از عان بر حکمت آنها  
 دارند هیچ تاثیر نمی بخشد در آنها و محض چند چیز که نمی فهمند

حکمت آنها را بهری مذہب میشوند و حال آنکه حکمت آنها نیز  
 در نزد حافظین شریعت ظاهر و مبرهن است و هر چند جهال ارجحه  
 عدم استعداد و بصارت باطن از فهم آن عاجزاند مثل آنکه  
 رنگ سرخ و زرد و غیر آن از الوان مرتبه بر صاحبان البصار ظاهر  
 ظاهر است و همچنین الوان غنی مرتبه را بر قیاس مبرئیات میتوان  
 پایشان فهمید ولی اگر نخواهیم مکتور ما در او بفهمانیم الوان را که  
 باین صورتند و هر کد ام از دیگری ممیز باین تمیز نیست هرگز  
 نخواهد فهمید و اما اگر با الصاف و در فطرت صاف باشد  
 انکار اسم نخواهد کرد و این قدر قیاس عقلی جاری خواهد نمود  
 که در صورتیکه جمیع ذوی البصار بر وجود الوان متفقند پس  
 جای انکار نیست و اذعان بآن واجب است پس در اینجا  
 میگوییم که جمیع عقلاء ذوی البصار جمیع مذاهب و ادیان متفقند  
 بر وجود صانع با قطع نظر از آنکه یکصد نیست چهار هزار و پنجاه  
 معجزات ظاهره با بهره آمدن و خبر و او ند بوجود واجب الوجود  
 پس بجهت اهل الصاف همین قدر کافی است در اذعان بوجود

مانع فرض میکنیم ظلمت جهالت و خست فطرت و سلب  
 سعادت و امن گیرند بر این انکار و تحصیل عزت و اقبال و  
 اندوختن مال و منال او را در ضلالت انکار پروردگار گرفتار نمود  
 معلوم نیست که چه داعی در وجود ایشان در اضلال و گمراهی پدید آمده  
 و قصد تقرب بکدام اله میجویند که این مسکینان وادی جهالت را  
 بدار البوار کفر و ضلالت دعوت مینمایند و ترنزل در ارکان ایمان  
 این کمبختان می اندازند مسموع می شود که این جماعت خدا را  
 شناس انسان رقیس بر مثل اشجار و گیاه است اساس  
 مینمایند که چنان چه از تربیت دهر سبزی شوند و خشک نمیکرد  
 و خاک می شوند و اثری از آثار ایشان باقی نمی ماند همچنین  
 انسان چنین چه قدر از طریق عقل گمراه شده اند چه که عقل سلیم و احد  
 و حاکم است که اشرف مخلوقات این عالم بحسب صورت و سیرت  
 و عقل و تدبیر امور و تحصیل معاش و قوه لطف و سایر قوای ظاهریه و  
 باطنیه و استعداد فهم و ترقیات کلیه و ملکات علمیّه و غیر ذلک از این  
 از تعداد خارج است انسان و سبب موجودی از موجودات این عالم

میتواند همسری کند با انسان پس چگونه عقل حکم میکنند که بپذیرد  
 مخلوق اشرفی قیاس شود بر مثل شش و یکا و بجهت آنکه معین است که  
 مقصود از وجود این اجسام نامیه حصول منفعتی است که عاید شود و مخلوق  
 دیگر از حیوان و غیر حیوان بخلاف انسان که معین است که وجود و خلقت  
 او مقصود الایغریست بلکه عقل و نقل مستقل است که آنچه مخلوقات است  
 از ذوات ممکنات این عالم همه آنها را انسان قله غائی است  
 پس خلق شده اند یا ازجهت منفعت واصله بسوی ایشان و لو بواسطه  
 بشمار و یا ازجهت آنکه اسباب و محل اعتبار شوند از برای معرفت  
 پروردگار و یا نشا کردند ازجهت انتزاع تصور تعذیب و تنم  
 در آخرت و فهم عوالم حجت و نمار و یا محل شوند از برای امتحان  
 و آزمایش ایشان در این دارنا پایدار و غیر ذلک از آنچه بر  
 عقول و ذوی الالباب پوشیده نیست پس از روی عقل قطع نظر  
 از تصریح شرعی فهمیم که چون ایجاد هر چیز در این دنیا ازجهت وجود  
 انسان شده است پس باید غرض برزکی از وجود انسان که  
 نمونه عالم امکان است نیز مختص نظر خالق متان بوده باشد تا آنکه

از جمله  
 اوله نقلیه  
 این آیه شریفه  
 است و  
 خلقی که نامی  
 الارض  
 جمیع  
 عاقبت  
 منه

یکجا دین لغو و پفایده نباشد و چون از حال آن غرض تعلیقش نمائیم  
 از روی عقل و شریع خواهیم فهمید که آن غرض نیست مگر عبادت  
 و حصول معرفت و بندگی معبود و در این عالم و  
 وصول به جسم و فیوضات نامتناهی او بر وجه اتم در آن عالم  
 حاصل آنکه ظهور خالق و مصالح بر تبه الیست که اگر کسی انکار او نماید  
 باید دلائل اقامه کند بر آن و هرگز اقامه نخواهد کرد و اما بر وجود او پس  
 جمیع مصنوعات دلیل بر مصالح قادر متعالست هر سبزه که  
 از زمین بر آید بروحیت او زبان کشاید و در کافی و  
 توحید چنانچه محدث فیض در صافی نیز متعرض است از حضرت  
 باقر روایت کرده اند که آن حضرت سؤال شدند از این آیه شریفه  
 سابقه و اذا خذ ربک من بنی آدم الی آخرها حضرت فرمود  
 اخرج من طحس آدم ذریته الی یوم الیقین فخرجوا کالذرق من قشر  
 و اراهم صنعه و لولا ذلک لم یعرف احد ربّه یعنی پسرون آورد  
 خالق عالم از پشت آدم اولاد او را تا روز قیامت پس پسرون  
 آندند مثل مورچه های بسیار کوچک پس شناساند خودش را بایشان

و نمایانید ایشان را صنعتهای خود که دال بر وجود صانع بود و  
 اگر نشا ساینده بود خود را بایشان و عارف فقرموده بود ایشان  
 بمصنوعات خود هیچ کس نمی شناخت پروردگار خود را  
 پس این حدیث شریف نیز مثل آیه شریفه سابقه دلالت میکند  
 که در عالم فرخداوند لم یزل آثار صنوع خود را بایشان نمود و  
 ایشان را بر بویته خود عارف فرمود و بطوریکه مجال انکار از برای  
 ایشان باقی نماند پس هر کس انکار کند نیست انکار او مکرار و  
 عناد و لجاج شیطانی و اغراض فاسده نفسانی و عذر تحکس  
 در عالم قیامت که عالم مظاهر ثرات اعتقاد و اعمالست مسموع  
 نخواهد شد و از جمله اخباریکه دلالت میکند بر امتحان اصحاب  
 یمین و شمال قبل از خلقت ایشان در این عالم جسمانی  
 حدیث شریف است در اصول کافی مروی از حضرت  
 صادق پس حضرت بعد از سؤال شدن از تفسیر آیه شریفه و اذا  
 ركبتم من نبي آدم الى اخر الاية منسرمودند که ان الله عز وجل  
 قبض قبضه من تراب التربة التي خلق منها آدم فضرب عليها

عذاب الفرات ثم تركها اربعين صباحا ثم صب عليها الماء

الاجاج فتركها اربعين صباحا فلما اختمرت الطينة اخذها

بانعر كما شديدا فخر جو كاللوز من بينه وشماله وامرهم جميعا ان

يعدوا في النار فدخل اصحاب الميمن فصار عليهم بردا وسلاما واول

اصحاب الشمال ان يدخلوها يعني حضرت فرمودند که خداوند

عالم گرفت قصبه از آن خاک که طینت آدم را خلق کرد و از آن

پس ریخت بر آن خاک آب شیرین خوشکوار پس گذاشت او را

تا چهل صباح بعد از آن ریخت بر آن آب شور تلخی را پس

گذاشت او را تا چهل صباح پس چونکه تکمیل شد تخمیر آن تراب

از این دو آب گرفت آن طینت را پس الید او را مالیدن بشکند

پس خارج شدند مثل مورچه های بسیار کوچک از طرف میمن

و از طرف شمال و امر کرد خداوند متعال ایشان را که بروند در

آتش پس داخل شدند اصحاب میمن در آتش پس گردید آتش برایشان

سرد و سلامت و اما کردند اصحاب شمال اینکه داخل شوند

پس از این حدیث استنباط میشود آنچه ذکر شد در سابق که در پیش



بنی آدم غییر از نابالغین در عالم فرامتحان شدند و بسبب این امتحان  
 اصحاب یمن و شمال از یکدیگر ممتاز گردیدند و مقتضای آن در این  
 عالم طینت خلقت یافتند پس در این حدیث شریف صورت  
 امتحان بیان شده است که بدو اطمینت همه را از دو مقتضی تشاو  
 متضاد خلق فرمود و بصورت مورچهای که چکات ظاهر نمود  
 کمال قوه شعور را ایشان عنایت فرمود چنانچه صاحب صافی در  
 تفسیر خود از حضرت صادق روایت میکند که آنه مثل کیف اجاب  
 و هم فرقان جعل فیهم ما اذا شکه بهم اجابوه یعنی حضرت سوالی  
 شدند که چگونه جواب دادند مخلوق و حال آنکه بودند بصورت مورچ  
 پس حضرت فرمودند که خداوند متعال قرار داد و ایشان از عقل و  
 شعور چیزی که هرگاه سوال می فرمود ایشان را جواب میدادند  
 او را پس ایشان را مختار نمود که میخواهند اختیار نمایند طریقه  
 یمن را که طریق جنت است بکذاشتن خواهشهای نفسانیة  
 عاجله و نیویة و قیام بر احکام شریعت حقه الهیة و  
 میخواهند اختیار نمایند طرف شمال را که طریق لبوی و البور است

باختیار کردن شهوات حیوانیه و لذات و تمیّه نقدیه این دارفانی پس  
 هر کس بطرف اول مشی نمود از اصحاب یمین و مستحق عنایت  
 رب العالمین گردید و هر کس بطرف ثانی میل کرد از اصحاب  
 شمال و خود را محروم از رحمت خالق لایزال نمود و در بیان آنچه  
 عقبیهائی است که لازم است در معرض بیان درآید تا آنکه دفع  
 بعضی اشکالات بر آن مترتب گردد و تمیّه اول آنکه مراد از یمین  
 ارواح سابقینند از نسبیا و اولیاء و ائمه هدی و شیعیان خلقت  
 ایشان که از جهه ارشاد خلق و داخل نمودن مردم را بدین حق قدم  
 دایره عالم تکلیف نهاده اند و از جهه اصحاب خود بائین و پرکت واقع  
 شده اند و طرف ایشان طریق نبوی جنت است پس هر کس بطرف  
 ایشان مشی نمود یعنی اسلام و ایمان با ایشان آورد و مستحق سبقت  
 و طریقۀ ایشان گردید و جمیع احکام وارده من الله را ایشان  
 طوعاً و رغبتاً قبول نمود از اصحاب یمین شد و هر کس برخلاف  
 ایشان مشی نمود و دخل و ضلال و از اصحاب شمال گردید و مردم  
 از شمال نیز نفوس شیطنیه ضالّه اضلالیه ایست که در مقابل ایشان

حکم ضلال و اضلال برپا نموده خلق را از ایشان منحرف می نمایند و بدان  
 حیل و غرور شهوات نفسانی و حمیه و عصبیه جاهلیه و عنیت و ریاسته  
 اعتباری این وارفانیه خلق را صید نمایند و آتش و زهر من عقاید و  
 اعمال ایشان انداخته داخل در محاب خود میکردند و این نفوس  
 شریکه نفوس طبیعه است که در قبال نفوس سابقین مخلوق شدند  
 و چون باین نفوس طبیعه در مقام عبودیت و بندگی ارتقا  
 مکان و رفعت شان در نزد خالق منان نتوانستند برابری  
 کنند و منزله ایشان پست شد پس باین نفوس علیه  
 حسد و کبر و زیدند و بسبب آن ملعون و مطرود خالق گردیدند  
 پس در مقام عداوت و تلافی برآمدند و چون ید امکان تصرف  
 و ساوس ایشان در این نفوس سابقین که از مخصوصین حضرت رب  
 العالمین اند کوتاه بود همت بر وسوسه اولاد و اصحاب ایشان  
 گذاشتند که اثر حسد خود را بر ایشان ظاهر سازند و ایشان را  
 از مشی بطرف همین منحرف ساخته و در سلکت اصحاب خود شریک  
 داشته با خود و کجبین و اصل سازند و کام خود را بر دارند و خداوند

۷  
 که  
 لازمه  
 آن  
 می  
 باشد  
 بر این قول  
 خدای تعالی  
 است از قول  
 طبیعه که لا غنیم  
 جمعین الامجاد  
 منهم المخلصون  
 یعنی اخوان ما هم  
 گردانندگان تورا  
 جمیعاً الا مخلصین  
 از بینندگان تورا  
 حاشیه

متعال هم بمقتضای حکمت و مصالح چند که عمده ان است  
 عباد است و امتیاز صالح از طالح و اهل عنا و است ایشان را روز  
 و اسم ایشان را صاحب شمال گذاشت تیمه دوم آنکه  
 قبول هر یک از صاحب همین و صاحب شمال در عالم ذر بود و  
 پنج واقع شده است اول در مقام اعتقاد که اصل است دوم  
 در مقام عمل که فرع است پس اصل و قبول صاحب همین اصول عقاید  
 حق است که شهادت است باو تیمه بروج اذعان مع جمع  
 توابع آن از اعتقاد ثبوت صفات ثبوتیه جمالیه آنکه که تعبیری  
 شود و صفات جمال و سلب جمیع صفات سلویه از آن ساحت  
 بارگاه که تعبیری شود و صفات جلال و همچنین شهادت  
 بر سالت و نبوت رسل و نبیا و ولایت و امامت اوصیاء و  
 ائمه پس جمیع توابع آن از اذعان و اعتقاد و تحقیق آنچه مایل شده  
 از احکام متعلق باشد بامر عبادت مثل احکام خمس و تکلیفیه و چه منقول  
 بود بامر معائن مثل سایر احکام از حقوق و ایقاعات شرعیه باین  
 مثل حلیت مجلات و حرمت محرمات و احکامات ارث و حدود

۷  
 قیامت  
 مهلت داد  
 و پیروان  
 ایشان را  
 بایشان  
 ملحق ختم  
 صحیح

۷  
 اصول  
 و منبر  
 بسوی ایشان  
 چه آن حکام  
 صحیح

و غیبت آن از احکام منزله از جانب خداوند و در وجه  
 مستغرق باشد با مر معاوش و قایع بعد الموت الی یوم المعاد از سوال  
 و منکر و حشر جمیع اعباد و عباد و در عرضة حشر و نشر صحایف اعمال و توفیق آن  
 بر وجه کمال اگر خیر است خیر و اگر شر است شر و غیر ذلک از آنچه حقه را در عالم قبول  
 نمودند و اعتقاد ثابت جازم با و در زیند مسلم و مومن شدند  
 و از اصحاب یمین گردیدند و بطرف یمین میل نمودند چنانچه  
 هر کس انکار کرد شیئی از این عقاید را از اسلام و ایمان محروم شد  
 و از اصحاب شمال گردید و بطرف شمال میل نمود چه که همین انکار  
 نیز اصل در اصحاب شمال است پس معیار و ملاک در اصحاب  
 یمین و شمال این و اصل است یعنی ایمان آوردن بر وجه مزبور  
 بسا بقین و عدم ایمان بایشان بر وجه اعتقاد و یقین و  
 هر چند بر و کردن یک حکم باشد از احکام منسوخه برایشان از  
 جانب رب العالمین پس هر کس دخل در اصل اول شد پس  
 در اسلام و ایمان و اعتقاد حقه خود سعید ابدی شد که ثمره آن خلود  
 در جنت بحسب عاقبت و منعم شدن بنعمت و ائمه آخرت است

شرعیست بر  
 آن قائم است  
 پس کسانی که  
 جمیع این  
 عقاید  
 صحیح

و هر کس داخل در اصل دوم و از اصحاب شمال گردید حققت  
 ابدی شد که عمره ان نیز مخلوق در نار بعد از این دار و همیشه بعد  
 بودن بعد از درکات دار البوار است و خداوند متعال  
 طینت قلوب صنف اول را بجزای قبولشان از فاضل طینت  
 سابقین که از علیین است در این عالم خلق مخلوق فرمود و چنانچه  
 گذشت این است که مؤمن موحدا که عالم کافر شوند در  
 اعتقادات او خللی واقع نمی شود و بر طریقه توحید و رسالت  
 و امامت مستقیم است و طینت صنف دوم را بشومی و شیخ  
 اختیار او از طینت سچین مخلوق فرمود اینست که بسیار کسان  
 دیده میشوند که حقیقه دین و مذهب و هر چند بدیهی شود و به  
 بر این یقینیه بمنزله رسد که تشکیک در آن محال شود این  
 کجاست شوم بمقتضای خبث طینت از قبول آن ابا میکند و  
 امتناع می ورزد و این جنس برای قبول اوست در آن عالم  
 و هر چند خداوند متعال بوسعت رحمت خود او را مجبور و مفطور  
 بر این اقتضا فرموده که اگر بخواند رجوع کند بدین حق نتواند بلکه

هر وقت بخواهد رجوع کند میتواند و سوره را در این دار است  
 اختیار باقی است و میتواند بجای هات و ریاضات شرعی این  
 مقتضیات را با خدا و آنها تبدیل نماید چنانچه اشاره بآن در  
 سابق نیز شد و اما قبول در مقام عمل که فرع است مثل عمل بواجبات  
 از صلوة و صوم و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر معروف و نهی از منکر  
 و غیر آن از مقتضیات و اجزاء و شرایط و همچنین ترک منیات از محرکات  
 کبیره و غیر آن از ضغایر و خلاف مروت پس قبول این  
 فروع نسبت باصحاب شمال معدوم المصدق است چه که هر فرع  
 تابع اصل خود است و این صنف از فیض اصل محروم شده اند این در  
 صورتی است که هیچ از عقاید اصول حقه را قبول نکرده باشند مثل  
 کفار و هری و وثنی و غیر آن و اما نسبت کسانیکه قبول اصول  
 ایشان بر پنج صحت یعنی جامع جمیع شرایط و اجزاء که از هر جهت  
 مطلوب شرعیت باشد واقع نشده است بلکه واقع شده است  
 بر وجه فساد مثل آنکه واقع شده باشد با انکار شیئی از ضروریات  
 دین و یا مذہب پس جمیع اعمال فرعیه ایشان نیز

منظور است چه که صحت فروع مترتب بر صحت اصول است  
 بلی در منہیات هر قدر تجربی نماید عذاب ایشان در آخرت  
 زیاد خواهد بود و چنانچه هر کس از ایشان اعمالی از او صواب شود  
 و صفاتی ملکه او گردد که آن اعمال و صفات فی حد نفسه محبوب  
 خداوند متعال باشد مثل اخلاص مستغنی که دفع ظلم از مظلوم  
 و اعانت محتاجین و عدل و سخاوت و خفض جناح و سروشی  
 از برای مومنین و علمای دین و غیر این اوصاف و اعمال  
 محمود و پس چون سینه خالق متعال جل ذکره بر آن تعلقی گرفته  
 است که عمل پس نیکوکاری را ضایع نفرماید جزای عمل این  
 اشخاص را غالباً در دنیا بوجه اکل و اونی بایشان ایصال میفرماید  
 و احقاق حقوق ایشان بنماید این است که می بینی غالب  
 کفار را و سعادتمندان دین سپین و مذہب حق را که در کمال عزت و  
 جلال و ثروت و اقبال بسر میبرند و اگر چیزی از  
 اجور و ثواب ایشان با آخرت اقتدا باعث تخفیف عذاب  
 ایشان خواهد شد ولی باعث نجات از جهنم نخواهد گردید و از



و از اینجاست که خلاق عالم در قسم مبارک شیم اشاره بهمین بیان  
 فرموده می نماید و لولا ان یكون الناس امة واحدة  
 لجلنا من کثیر بالرحمن لیبیوهم سقفا من فضة و معارج علیها یطهرون  
 و لیبیوهم ابوابا و سورا علیها یتکئون و زخرفا و ان کل ذلک  
 لما متاع الدنیا و الآخرة عند ربک للمتقین ترجمه آیه شریفه  
 آنکه و اگر نه این بود که ناس گروه واحد پس در کفر رغبت  
 میکردند هرگاه کفار را در نعمت و وسعت میدیدند بجهت حب  
 ایشان دنیا را هر آینه قرار میدادیم از برای کسانی که کافر میشو  
 نند بخداوند رحمن از برای خانه های ایشان سقفها و بام ها از نقره  
 و در جات قرار میدادیم از برای آن بیوت و سقف که بسبب  
 آن عروج نمایند و مشرف شوند بر منظره های آن سطوح  
 و از برای بیوت ایشان ابواب مقرری نمودیم و تختها قرار  
 میدادیم کلا از نقره که گنجینه کنند بر آن تختها و عطا میکردیم انواع  
 چیزهای زینت داده شده بطلا و نسیج کل اینها مگر مطاع دنیا  
 و آخرت در نزد پروردگار تو از برای متقیان و پرهمیز کاران

تمام شد ترجمه آیه شریفه پس مراد از آیه شریفه والله اعلم  
 آنست که چون از کفار کاہی اعمالی صادر می شود که آن اعمال  
 فی حد ذاتہ محبوب خالق لایزال است که باید ثمره جزا بر آن  
 مترتب شود پس در همین دار که محل مقصایست کفار  
 بمقضای قصودشان که مستقامت عت این دار فانیست  
 توفیہ اعمال و حق ایشان می شود و بجهت عدم حکمت در توفیہ  
 کل اعمال ایشان در این نشاء حال بر فرض زیادتی آن اعمال  
 آنچه باقی می ماند از مراتب جزائی ایشان حواله بہ نشاء آخرت و قیامت  
 میگرد و و چون بواسطه کفر در آخرت از نعمت جنت محرومند  
 و سلم تقدیر قبل تدبیر ایشان بمقضای العبد بر والله یقدر  
 بر تعذیب ایشان در درکات حجیم بر این پایه است در تخفیف  
 عذاب ایشان ثمری بخشد و اینکه خالق متعال در آیه شریفه اسم  
 مبارک خود را بر حمان بیان نموده و لمن یحیر بالرحمن فرموده است  
 نیز اشاره بهین نکته است که خداوند رحمن بسبب کفر ابر کافر  
 ضایع نمی نماید و اعمال خیریه او را در همین دنیا بروجه کمال

با و ایفای منسراید از جهت آنکه رحمت رحمانیه مقصور بر دنیا است  
 و آن عام است که شامل کافر و مؤمن هر دو می شود بخلاف  
 صفة رحیمیت که آن مقصور بر آخرت است و خاص مؤمن است  
 و غیر مؤمن در او شریک نیست و اینکه خداوند تبارک و تعالی در  
 مقام اعطاء جزای کفار بیوت را و آنچه متعلق بتکبیرات است  
 تخصیص مذکور فرموده است آن است که عمده تجمل دنیا تحت بیوت  
 و متعلقات بیوت است و وقتی تجمل بیوت و زخارف آن پردا  
 می شود که سایر تجلات و زخارف نیز بوجه اکل صورت پذیر  
 شده باشد پس فردا هر که مستلزم و حاوی سایر  
 افسار و تجلیه و نیویه است مخصوص مذکور فرموده است و نکته  
 دیگر در این تخصیص اشاره بسوی نهایت آرزو و هم اهل کفارت  
 که بجزای اعمال خود مترصد آتند با آنکه در نظر اولوالباب و  
 صاحبان بصیرت غیر قابل آن است که عمر کران بهرادر  
 تحصیل آن مصروف دارند و چشم اعطیات باقیه اخروی  
 پوشیده گردانند و نکته دیگر اشاره بسوی اسراف است که

و جهت همت این دون مهتبان وادی صمدالت واقع شده است  
 که در امر اخروی و داری باقیه خود مقصور میوزند و در امور دنیوی چهار  
 روزه عمری همت بارین دار فانیه اسراف و تبذیری نمایند  
 و خود را در زمره اخوان شیاطین بنص آیه شریفه ان المبدین  
کانوا اخوان شیاطین و خل می سازند و این اسراف  
 و تبذیر اگر چه با سبب خدائی و عطیه رحمانی است بر فرض ایضا  
 آن ولی مسبب از اراده و خواهشهای خود این سرقه ضلالت  
 شیطانی است که در عوض اعمال خیریه خود خواهان تنسیخ این را  
 حضرت خالق سبحانی در آیات قرآنی فرموده می فرماید  
من کان یرید حرث الاخره نزله فی حرثه و من کان یرید  
حرث الدنیا نوله منها و ماله فی الاخره من نصیب ترجمه  
 آیه شریفه وافی به ایه آن است که کسی که اراده کند کشت و  
 زراعت آخرت را می افزایم و زیاده کنیم بر کشت او و کسی که  
 اراده کند کشت دنیا را میگیریم او را نصیب از دنیا و نیست او  
 برای او نصیب در آخرت تمام شد ترجمه آیه شریفه و در حدیث

قدسی است چنانچه صاحب علل در علل از حضرت صادق ع  
روایت فرموده است که خداوند متعال در حدیث قدسی  
میفرماید: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَبْدِي الْمُؤْمِنُ فِي نَفْسِهِ لِعَصَبَتِ الْكَافِرِ**  
**بِعَصَابَةِ مَنْ ذَهَبَ يَعْنِي أَلَمْ يَكُنْ يَكُونُ كَمَا يَكُونُ فِي قَلْبِ سَبْدَةٍ**  
**مُؤْمِنٍ مِنْ حَسْبِي هِيَ أَيْ بَتَمَّ بِرَبِّهِ كَفَّارٍ وَتَمَّ إِلَهُهَا مِنْ طَلَا**  
**وَأَمَّا قَبُولُ فِي مَقَامِ أَعْمَالٍ مِنْ أَصْحَابِ مَدِينٍ بِسَبْقٍ كَزَيْدٍ**  
**كَمَا يَقْدَرُ أَعْدَادُ نَفُوسٍ اخْتَلَفَ فِي مَرَاتِبِ قَبُولِ أَيْشَانِ وَاقِعٌ**  
**شَدِيدٌ** است و خداوند متعال هم جل شأنه مقتضیات قبول  
ایشان را از سعادت و شقاوت بحسب عمل و طینت ایشان  
تخمیر فرموده است چنانچه آثار و مقتضای آن در این عالم از  
کیفیت اعمال و اختلاف رفتار خلق واضح و لایح است  
و آنچه در این حدیث شریف ذکر شده است از امتحان  
امتحان در مقام اعتقادات است نه اعمال بجهت آنکه ذکر  
شده معیار گردیدن از اصحاب مدین با اعتقاد است نه بعمل  
پس هر کس اسلام و ایمان آورد و بسایقین اعتقاد ثابت جازم

از اصحاب همین شد و هر چند در اعمال مخالفت در زد و طریق اشتباه  
 و اغویا سپید بلی آنچه قصور و رزند در اعمال منسوع و مرتب  
 شوند از منہیات شرع مؤاخذہ و تعذیب خواهند شد بقدر آن  
 چه در دنیا بابتلای مبصائب از فقر و مرض و بلیات و غیر آن چه  
 در شاید موت و صعوبات آن و چه در دواهی قبر و سؤال سنجیر  
 و منکر و طغنه و فشار قبر و عیسر آن و چه در عالم برزخ تا  
 قیامت و چه در عرصه محشر تا فراغ خلق از حساب که ابتدا  
 آن پنجاه هزار سال است و چه در دوزخ و درکات  
 حجیم بر نفس زیادتی اعمال شر و معاصی که بجز جهنم کافی در  
 تخلیص و توفیق آن اعمال نشود ولی عاقبت بعد از چیدن  
 ثمرات و بال اعمال ستخلص از عذاب و مستحق دخول جنت و خلوت  
 عوالم قدس که از ثمرات و لوازم اعتقادات اصحاب همین است  
 خواهند شد تبصره ایست متعلق باین مقام که لازم است  
 که ذکر شود و آن این است که بیان شد که مراد از همین انبیاء  
 اولیا هستند از سابقین و ذکر خواهد شد و مقام خود شش

که نبوت و ولایت جمیع انبیا و اولیا مأخوذ از نبوت و ولایت  
 حضرت خاتم النبیین و امیر المؤمنین است پس اصل در جمیع  
 نبوتها و ولایتها این نبوت و ولایت کامله متاصله است  
 و این نیز معین است که جمیع ثمرات نبوت حضرت خاتم النبیین  
 در ولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین منطوقی است چنانچه  
 گذشت و تحقیق شد که امامت و ولایت حضرت امیر عین  
 امامت و ولایت پیغمبر است و باطن نبوت و رسالت آن  
 سرور است و خود حضرت امیر نیز بمنزله نفس پیغمبر است  
 پس ثمرات نبوت و ولایت و امامت جمیع انبیا و اولیا و  
 ائمه هدی در حضرت امیر جمیع و آن بزرگوار جمیع و متبع جمیع  
 این فیوضات و ثمرات است و امامت و ولایت آن  
 حضرت نیز حاوی جمیع عقاید حقّه جمیع انبیای و اولیای  
 ابرار است پس اعتقاد بولایت و امامت آنحضرت  
 جزء اخیر علت تامه کل عقاید حقّه است و مستلزم اعتقاد بحقیقه  
 جمیع انبیا و رسل ماضیه و ائمه قرون خالیه است در صورتیکه

مراد  
 آنکه اعتقاد  
 بامامت و ولایت  
 آنحضرت در صورتیکه  
 منتهی ثمرات است که  
 اعتقاد بجمیع انبیا  
 و رسل و اوصیاء  
 ایشان داشته باشد  
 والا اگر کبر الایمان  
 بنسب یا اعتقاد  
 حقه ایشان را انکار  
 نماید کافیه انکار  
 امامت و ولایت  
 حضرت امیر را  
 نموده است  
 و همچنین اوصیاء  
 ایشان و اعتقاد  
 حقه اوصیاء  
 منتهی  
 حاشیه

حقیقه ایشان بر وجه یقین تواند و غیر آن ثابت شده باشد  
 پس همین کامل جامع آن برزگوار است پس در هر کجا از قرآن  
 و اخبار که لفظ همین ذکر می شود و منصرف به همین کامل است  
 که ذات بامین و برکت آن حضرت باشد و قرینه قوی بر  
 این مطلب تطابق لفظ همین است با لفظ علی در اعداد و صو  
 پس همین نیز در عدد یکصد و ده است مثل علی پس هر قدر از  
 نفوس که در عالم ذر قائل با امامت همین کامل یعنی حضرت  
 امیر المؤمنین و امام است یا زو و فرزندانش که عین امامت  
 اوست شدند و طوق اطاعت و اعتقادات آن سرور  
 که حاوی اطاعت و اعتقادات جمیع انبیای سابقین است  
 در گردن انداختند از اهل همین شدند کجیب عاقبت مستحق  
 خلوع و جنبت گردیدند و هر چند معاصی پیشمار از ایشان صا  
 شود پس این ایمان ایشان با آن حضرت حشمت است  
 که هیچ معصیت ضرر با و نمیرساند و صاحب او را ایمان  
 خارج نمیکرد و اندو هر چند آن معاصی فجیع ذات خود موجب



موجب تقدیب صاحب خود خواهد کرد و اگر مقبوله و آناه و اعمال نکند  
 جمیره نگروه باشد چنانچه ذکر شد و از این بیان واضح شد  
 معنی حدیث شریف مشهور که حب علی خسته لا یضر معها سئیه  
 یعنی حب علی خسته ایست که ضرر نمیرساند باو هیچ سئیه و گناه  
 پس مراد از خسته در این حدیث و امثال این حدیث ایمان  
 بآن حضرت و قبول ولایت آن عالم مرتب است که پیچ معصیت  
 از معاصی جوارحیه ظلل و درین ایمان نمی اندازد و این ایمان را  
 سلب نمیکند در صورتیکه جامع جمیع شرایط باشد و هر چند  
 در این سلسله از منتهی تمام ادیّه از دنیا تا صفیّه قیامت بجزای  
 وزر و وبال خود خواهد رسید و غالب معاصی در عرصه قیامت  
 بشفاعت ارباب شفاعت یعنی پیغمبر خدا و ائمه هدی و علمای  
 دین بین معفو و مغفور خواهد گردید و بحکم از اصحاب یمن  
 در کرد و اعمال خود باقی نخواهد ماند چنانچه نفس آیه شریفه است  
 که کل نفس اکیسة الی الله الا اصحاب الیمین ترجمه آیه دانی  
 هدایه آن است که هر نفسی در روز قیامت در کرد و اعمال

خواست که صاحب مین شیعیان و پیروان حضرت امیر المومنین علیه  
 موافق بسیار از اخبار کسانی هم خواهند بود از اهل معاصی از صاحب  
 ولایت که در جهنم داخل خواهند شد بسبب یاقی معاصی خود و سالها  
 در جهنم خواهند ماند از سالهای آخرت که هر روزی از آن بقدر هزار سال  
 دنیا است پس بعد از انقضای زمان عذاب آنها جبرئیل از  
 جهنم عبور خواهد نمود و بر حال ایشان مطلع خواهد شد و بنجام  
 انبیاء اخبار خواهد داد و آن حضرت ایشان را شفاعت خواهند  
 فرمود و از عذاب مستخلص خواهند نمود و این جماعت نیز  
 قطعاً از اهل مین خواهند بود چه که اهل شمال در جهنم محکوم خواهند بود  
 و نجات و استخلاص از برای ایشان نخواهد بود پس این جماعت  
 مستثنایند از تحت آیه شریفه سابقه بدلیل منفصل و وجه  
 آنکه در حدیث شریف اخذ بولایت و ایمان بحضرت امیر تعمیر  
 بلفظ حب شده است بعلاوه لزوم اشاره یلیحه است یا نیکه  
 ولایت سایر ائمه نیز در این حب و ولایت مأخوذ است  
 چه که لفظ حب با اعتبار یثیه و زبر یعنی حروف اصلی و تولیدی

حب  
 آیه کل نفس  
 بما کسبت  
 راجعه  
 آیه کل نفس  
 حاشیه

دوازده است پس اشاره بدوازده حب است و چون  
 اصل در ائمه حضرت امیر است که ابو الائمّه است و نسبت سایر  
 ائمه بان حضرت مثل نسبت آن حضرت است بحضرت رسول<sup>ص</sup>  
 که مترله نفس و مترله اتحاد است از اینجهت گفتا بلفظ مبارک آن  
 سرور شده است و از این بیان رفع میشود منافاتی که بین  
 این حدیث است و امثال این حدیث و بین اخبار متواتره و آیا  
 متظافره که دلالت میکند بر اینکه هر کس هر عمل که از او صادر شود  
 جزای عمل خود را خواهد یافت اگر خیر است خیر و اگر شر است شر  
 و دیگر آنکه اگر حب علی کافی در دفع کنا بان باشد لازم می آید  
 که رفع همه تکالیف شود از عباد و محض اضممار و اظهار حب آنحضرت<sup>ص</sup>  
 و این بضرورت از مذنب باطل است و دیگر آنکه آن  
 حضرت حافظ شریعت خاتم انبیاء بودند و حفظ احکام شریعت<sup>ص</sup>  
 و مراد از احکام امر بطاعات و زجر از منہیات است و اگر  
 گفته شود که این احکام ظاهر و شر است و حب آن حضرت  
 باطن و لب است و محط نظر صاحب شریعت باطن و لب است

۷  
 شریعت  
 حفظ

نه ظاهر و قشر جواب این است که هیچ لب بدون قشر و  
 هیچ باطن بدون حفظ ظاهر باقی نمی ماند و شرع مقدس  
 هم مأمور و مبعوث بر حفظ ظاهر شده است و ناس هم مأمور بر ظاهر  
 و دیگر آنکه در اخبار علایحیه وارده از اصحاب عصمت و رعاض  
 اخبار آنچه وارده شده است و عمل علما و اصحاب بر آن است  
 این است که هر حدیث که وارد شود و مخالف قرآن باشد یا  
 مرفوض یا مؤول است و عمل بر اخباری می شود که مطابق قرآن است  
 و شکی نیست که اخباریکه دلالت میکنند بر آنیکه هر کس در دنیا  
 معصیت از او صادر شود جزای خود را بمقتضای آن در آخرت  
 خواهد یافت اگر تدارک توبه و عمل صالح نکند مطابق آیات قرآن است  
 پس اخباریکه معارض این اخبار و آیات است مؤول خواهد شد و عمل  
 اجماع علما و اصول مذهب و آن همانست که ذکر شد تنسیخ  
 آنکه گذشت در بیان اخبار طینت که معصوم فرمودند که خداوند  
 متعال قلوب شیعیان را از طینت علییین مخلوق نموده همان طینت  
 که ابدان ائمه را از آن طینت مخلوق نمود و ابدان شیعیان را از طینتی

خلق فرمود که پست تر بود از طینت علیین تا آخر حدیث که گذشت  
 پس این حدیث دلالت میکند بر تفاوت خلقت بین قلوب  
 شیعیان و ابدان ایشان بر وجه مزبور و این تفاوت از جهت  
 همانست که ذکر شد که اصحاب یمن که مراد از شیعیان ایشانند  
 چون در جمیع اعتقادات حقه که مورد آن قلب است مشی بطرف  
 یمن نمودند و جمیع آن اعتقادات را از سابقین قبول کردند  
 بجزای این قبول خداوند متعال هم قلوب ایشان را طینت  
 علیین مخلوق فرمود و این است که در اعتقاد مقتضای همان  
 طینت چنان جازم و ثابتند که بوساوس غارت کننده کان  
 مذاهب و ادیان و تلبیسات ایشان شکست در ارکان اعتقاد  
 ایشان واقع نمی شود ولی چون در مقام عمل لطافات  
 و عبادات و انزجار از محرّمات که محل آن ابدان است از متابعت  
 سابقین و مشی بطرف یمن قصور ورزیدند و بقدر اعدا و نفوس  
 اختلاف در قبول ایشان از حیث خصوصیات اعمال که سبب  
 آن تفاوت در مقام تقرّب و انحطاط ایشان واقع می شود

واقع شد پس خداوند متعال هم هر چه مقتضای قبول ایشان  
 در مقام اعمال بود طبیعت خلقت در این عالم بایشان عنایت  
 فرمود و بسبب همین تصور بر این ابدان را از صیقل  
 علیتین مخلوق فرمود و طبیعت است از علیتین مخصوص نمود چنانچه  
 در سابق بتفصیل گذشت پس این حدیث هم دلیل تام است  
 بر اینکه این امتحان وارد در این حدیث شریف و امتیاز اصحاب  
 شمال از همین بحسب اعتقاد واقع شده است نه بحسب عمل  
 یا تشریک چه که اگر چنین بود باید فرق در خلقت طبیعت  
 قلوب و ابدان ایشان واقع نشود از جهت آنکه مقتضای این  
 حدیث همه بطرف یمن میل کردند و از اصحاب یمن گردیدند  
 و در مژه شیعیان و مجتهدین محسوب شدند تقریباً  
 آنکه حضرت ابی جعفر در این حدیث ابی الحجاج فرمودند  
 که پس دل‌های شیعیان ما از ابدان آل محمد است  
 و هر چه میل میکند بسوی بدن خود یعنی دل‌های شیعیان  
 با میل میکند بسوی ائمه خود پس در مقام میل بسوی ائمه

قلب را تخصیص دادند اشاره بآنکه بحسب ابدان در متابعت این  
 برزگواران تصور خواهند ورزید تنه چهارم انگبین  
 شد که اصحاب یمن مجبض قبول مراتب میان بحسب اعتقاد از  
 اهل نجات شدند و هر چند بحسب اعمال از اهل معاصی باشند  
 این بیان اگر چه حق است ولی مؤمن نباید اعتماد بر اعتقاد  
 نموده از عاقبت خود خاطر جمع شود و بهمین طمینان خود را در  
 مهالکت و معارک معاصی اندازد چه که خاصیت تجربه  
 بر معاصی آن است که بتدریج سرایت در سلب اعتقاد نیز  
 میکند و انسان را بوادعی کفر و الحاد می اندازد پس اولاً  
 بسبب کثرت معصیت قبح شرعی آن برداشته می شود چه  
 هر چه کثرت پیدا کرد ملکه و خصلت نفس می شود و نفس باو  
 انس پیدا میکند و هر چه محل نفس و ملکه نفس گردد و در نظر نفس  
 حسن می نماید چنانچه دیده می شود در بعضی اشخاص انواع  
 صفات و هیبه و مع ذلک در نظر ایشان تحسین و نیک  
 مینماید و خلاف او را در هر کس می بینند انکار میکنند

پس و تکیه قبیح برداشته شد از تسبیح و آن قبیح نیکو حسن نمود  
 پس هر چیز که نقیض اوست قبیح می شود چنانچه حکم نقیضین است  
 و این معین است که عبادت نقیض معصیت است و همینکه  
 عبادت مغضوب شد اعتقاد نیز سلب می شود و این عین کفر است  
 این است که کسانی را می بینی از خلق که بواسطه کثرت مجالست با  
 معاصی و کفر و مانوس شدن با افعال سیئه آن جلساء چنان عادات  
 و محاسنات شرع انور و نظراتشان قبیح می شود که اگر در مجالس  
 آنها ذکر می از عبادت و تجتنب از معصیت و عاداتی  
 از عادات شریعت مثل نماز و طهارت و زاید از رو  
 ایست میخندند و صاحب انرا در عادات و جماع محسوب میدارند  
 و بیکدیگر در حماقت او چشمک میزنند و همز و لمز مینمایند و هر  
 کس منہمک است در شیطنت و نکروی و جان عزیز صرف  
 کردن در اخذ اموال دنیا و مباح و گشتن مجرمات الهیه  
 و بی پروا بودن در عواقب امور اخروی و حفظ عزت و ریاست  
 در این دور و زده عمر بی اعتبار و هر چند حاصل شود



بهر قضیت و رسوائی و عار    اورا ذکی و زیرک و دانا و  
 خیر و بصیر و بینا    میداند و سیئات و بیات و سیل  
 الدین ظلموا ای منقلب یقلبون    خالق تعالی در کتاب اعجاز  
 خطاب بجناب ختمی مآب میفرماید که ای پیغمبر قل ای نبی که با حق  
 اعمالا الدین ضل ستمیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسبون  
 صنعنا اولئک الدین کفر و ابایات ربهم و لقائه محضت اعمالهم  
 فلا نسیم لهم یوم القيمة و زنا    یعنی ای حبیب با و مقام اعلام  
 و ارشاد بگو به بندگان ماکه آیا خبر دهم شمارا بزبان کارترین  
 مردمان از حیث اعمال بدانند که ایشان کسانی هستند که  
 ضایع و نابود است سعیها و عملهای ایشان در حیات دنیا  
 و حال آنکه گمان میکنند که عملهای خود را نیک و مستحسن میدانند  
 این جماعت کسانی هستند که کافر شده اند بآیات پروردگار  
 شان و کافر شده اند بملاقات رحمت پروردگار پس حبط  
 و باطل شده است عملهای ایشان پس بپای خود میروند  
 از برای ایشان میرانی که اعمال ایشان موازنه نشود بان میرا

خوب  
 از ایشان  
 صادر میشود  
 یعنی عملها  
 ی  
 مح

که اعمال ایشان موازنه شود بان میزان چه که اعمال ایشان باطل  
 شده است پس در محبت هم داخل خواهند شد بدون حساب تمام  
 شد ترجمه آیه شریفه پس این اشخاص با من مبالغت نفس اماره  
 شوم گرفتار نمی شوند کما از همین طریق تجربی و معاصی پس  
 شیطان اول وسوسه میکند که اعتقاد تو درست است و باقی  
 تو بخیر است چند روزی کام نفس برآر بعد تو به خواهی کرد  
 این بچاره اسیر نفس هم مغرور با من وسوسه گردیده در دام شیطان  
 گرفتاری شود تا می رساند او را بمقامیکه توبه در حق او امکان  
 ندارد و بهمان تقصیل که گذشت بجهت آنکه از جمله ارکان تو  
 یکی پشیمانی برافات است از طاعات و برماوقع است  
 از محرمات و غم بر فعل اول و جزم بر عدم ایقاع ثانی و جمیع غم  
 و این پشیمانی و غم باید حالت نفس شود و محض با  
 پس کی واقع خواهد شد این حالت از برای این بچاره مسکین است  
 الاعتقاد و قیل از این هم ذکر شد که این عالم از جهت تجلیل عالم  
 در خلق شده است و مردم در این عالم فاعل محنت دارند

چنانچه در آن عالم قابل مختار بودند پس گاه است که قبول  
 آن عالم را بحسب اختیار فعلی یا تسبیح اختیار فعلی تغییر و تبدیل میدهند  
 مثل بلعم بن باعور که از بنی اسرائیل بود و شایسته آن شده  
 بود که خداوند متعال اسمی از اسماء اعظم خود را باو عنایت فرمود  
 بود که بسبب آن مستجاب الدعوه شده بود و هر مطلب که  
 میخواست و خدا را با آن اسم در آن مطلب میخواند استجاب  
 میدیافت و در زمان نمرعون واقع شده بود و مایل  
 شد بسوی نمرعون پس وقتی که حرکت کرد فرعون  
 در طلب موسی و اصحاب موسی پس خواهش کرد فرعون  
 از بلعم که دعا کند بر موسی و اصحاب موسی که خداوند حبس کند  
 ایشان را از برای نمرعون پس سوار شد بلعم بر حمار  
 خود و بجهت آنکه برود در طلب موسی پس آن حمار را منع کرد از رفتن  
 پس شروع کرد در زدن حمار پس خداوند متعال آن حمار  
 را بتنطق در آورده گفت وای بر تو ای مرا میرانی که مشی  
 کنم با تو از جهت آنکه نفرین کنی بر من پس خدا و جماعتی از مؤمنین

پس متنبه نشد و انقدر بر آن چهار زد که آن چهار مرد پس خداوند  
 متعال هم او را مطرود و درگاه خود فرمود و آن اسم اعظم را  
 از زبان او منسج نمود و از یاد او محو نمود و او را در زمره اغویا و  
 ضالین داخل گردانید چنانچه خالق متعال در تشرآن مخرج خاص  
 از حال او اخبار می فرماید که ای پیغمبر و ائمه علیهم نباء الله

ایستاده ایستافان منهنجا فاتبه الشیطان فکان من الغایون  
 و لو شئنا لرفعناه و لکنه اخذ الی الارض و اتبع هواه فمشه کمثل

الکلب ان تجل علیه لیث او ترک علیه ذالک مثل القوم الذین  
 کذبوا بآیاتنا فاقصص القصص لعلهم یتقون ترجمه

آیه وافی هدایه آن است که تلاوت کن ای پیغمبر ایشان خبر  
 کسی را یعنی بلعم بن باعور را که دادیم باو آیات خود را یعنی

علوم اسم اعظم خود را پس منتزع و منقطع کرد خود را  
 از آن آیات و اسم اعظم یعنی عملی نمود که باعث شد که شک کنیم

و بکیریم از او آن اسم را پس ملحق شد او را و ردیف و قرین او  
 گردید شیطان پس گردید از کمر امان و اگر منجواستیم هر آینه

مرفوع و بلند میگردد و این مقام او را در نزد خود و کس بسوی  
 خستیا و خود میل کرد بسوی دنیا مثل کسیکه همیشه مغلل خواهد بود  
 در دنیا و متابعت کرد خواهشهای نفسانی خود را و مقتضای  
 آیات را قمار نکرد پس از این چته ضبط نمودیم عمل او را پس  
 مثل او در صفت مثل کلب است که اگر حمله کنی بر او هلاک میکند  
 یعنی خراج زبان میکند بتنفسش دید و اگر او را بحال خود بگذاری  
 نیز هلاک میکند یعنی حالت او بر یک طریقه است که حمله و عدم  
 حمله تغییری در حالت و صفت او ایجاد نمیکند مثل بلغم و امثال  
 او که وعظ و ارشاد تاثير در ضلالت و کراهی او نمیکند این مثل  
 قومی است که نگذیب کردند آیات ما را پس بخوان بر  
 ایشان این قصص را شاید ایشان در عواقب امور خود فکر  
 کنند و براهستقیم هدایت رجوع نمایند و در ورطه گمراهی  
 آیات الهی گرفتار نگردند تمام شد ترجمه آیه پس باید  
 احتیاط عاقبت از دست نداد و بسوسه نفس اماره و شایطان  
 مکاره از طریق مستقیم عمل انحراف نوزید و بحسرت دائمی

روز قیامت که قرار شد خداوند تبارک و تعالی می فرماید  
 وَاَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ اِذْ يَقْنُتُ الَّامِرُ      یعنی تیرسان ایشان را  
 ای پیغمبر از روز حسرت و ندامت یعنی روز قیامت زمانیکه  
 گذشته باشد امر و مدار خبر منحصر گردد و بر آنچه واقع شده است در  
 این دنیا از خیر و شر      علاوه بر فرضیکه عمل معاصی اعتقاد  
 او را تبدیل ندهد و بر صحت اعتقاد بعد از چشیدن سزای اعمال  
 و مغفرت در آمل ملاقات پروردگار نماید      ولی چقدر انفعالی  
 در حضور سلطان حقیقی از برای او حاصل خواهد بود اگر گناه به  
 بخشش شرمشاری هست      و در جنت نیز درجه او از کسانیکه  
 موفق با اعمال بوده اند نیست خواهد بود و بجهت آنکه در آخرت نیز مثل  
 دنیا درجات خلق متفاوت و تفاضل است و هر کس بقدر  
 اعمال خود اخراجات ترافع درجات و حظ و لذات خواهد یافت  
 و بهمان نسبت در تأکل و مشرب و مناکح و مراکب و غیر آن  
 بهره مند خواهد گردید      چنانچه خالق متعال جل اسم و دست بزرگوار  
 مجید می فرماید      اَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَآ اٰخِرَةَ لَآ اُولَئِكَ

درجات و اکبر لقضیلا یعنی بهین ای سیمپهر که چه کوه لقضیلا  
 دادیم در دنیا بعضی ایشان را بر بعضی و هر آینه آخرت بزرگتر است  
 از حیث درجات و بزرگتر است از حیث لقضیل معصوم فرمودند  
 چنانچه حدیث در جمیع است که مابین اعلا درجات جنت و اسفل  
 آن مثل مابین آسمان و زمین است پس زهی کم بجای و کم نصیب که بجهت  
 لذت چند روزه دنیای بی اعتبار از علو درجات دائمی  
 بهشت و اتمیه لذات و سلطنت جنتی دست بردار شده و با  
 بادنی درجات و لذات آن دنیوی گردد و ابد الابد در همان درج  
 و انبیه نیبیه قیام و رزو و قفا الله المراضیه و جنبان  
 معاصیه تنجسیم آنکه این تجمیع طیفیات باب شور  
 و شیرین که در این حدیث شریف است از جهت حدوث و  
 حصول دو اقتضای متضادی است در نفس که داعی شود  
 قبول خیر و شر را در مقام امتحان که پس میل بطرف خیر  
 حاصل شود از اقتضای آب شیرین و میل بطرف شر از اقتضای  
 آب شور و تبیل هم که در ضمن بیان اخبار طیفیات ذکر امتحان در

میان آمد و بیان شد که در بدو امر و خلق از هر کس قبول خاصی  
 بعمل آمد و بر وفق آن قبول در این عالم بحسب طینت  
 خلعت خلقت یافتند نیز مقصود همین بود که خداوند متعال  
 جل اسماء خلق را واجد و اقتضای خیر و شر بر وجه مساوات نمود  
 و بعد مکلف قبول نمود و الا قبول عمل بدون اقتضای آن  
 صورت پذیر نمی شود پس آنچه در این حدیث است از تفصیل  
 مسیئین اجمال سابق است و این طینت طینت خلقت فرمی است  
 که از جهت امتحان در عالم در عنایت گردید و این غیر از طینت  
 خلقت این عالم است که بجزای قبول آن عالم عنایت میشود  
 چنانچه صاحب کافی از ابی عبد الله روایت کرده است  
 که حضرت فرمودند ان فی الجنة شجرة تسمى المزن فاذا  
 اراد الله ان یخلق مؤمنا اقطر منها قطرة فلا تصیب بقله  
 ولا ثمرة اكل منها مؤمن او کافر الا اخرج الله عز وجل من  
 صلبه مؤمنا ترجمه حدیث آنکه بدستیکه در بهشت  
 هر آینه درختیست که نامیده میشود مزن پس هرگاه



اراده کند خداوند متعال که خلق کند مؤمنی را میریزد از آن حوض  
 قطره پس نمیرسد آن قطره هیچ سبزی یا گولی را و  
 هیچ شمره و میوه را چه بخورد او را مؤمنی و چه کافری مگر آنکه میریزد  
 می آورد خداوند عز و جل از صلب او مؤمنی را حاصل مطلب  
 آنکه آنچه از اخبار که دلالت میکند بر اختلاط و استخراج میاه  
 و تراب طینت از دو مذهب متضاد پس مراد تراب و  
 طینت در عین عالم ذر است که از جهت امتحان بخلق عنایت  
 شده است و آنچه دلالت میکند بر خلقت طینت بعضی از  
 طین علیین مثل طینت قلوب مؤمنین از اصحاب یسین و  
 شیعیان ائمه دین و بعضی از یحییٰ مثل معاذین دین یسین  
 و دشمنان ائمه معصومین پس مراد از آن خلقت و  
 طینت خلقت طینت این عالم خلق و اختیار است که  
 بجزای آنچه قبول شده است در عالم ذر برترتیب و تدرج  
 مراتب بر وفق استحقاق از خالق علی الاطلاق عنایت  
 شده است و در سابق هم اشاره بآن کرده دیدیم <sup>تنبیه</sup>

آنکه چون اصحاب همین و شمال در این عالم ناسوت بیکدیگر مختلط گردیدند  
 پس بعضی از اصحاب همین از اثر مجاورت و اغوای اصحاب شمال  
 بحسب عمل در سلک فساق و فجار شلک گردید که مستحق توبیبت و عقاب  
 خالق گردیدند و بعضی از اصحاب شمال از ارشاد و هدایت اصحاب  
 همین در اعمال حسنه سبیل نموده عامل بعضی از طاعات و مبرات و  
 متعلق با خلاق نیک گردیدند ولی چون اصل در عمل اعتقاد و  
 و هر عملی تابع اصل خود و راجع باصل خود است در ترتیب ثواب  
 و عدم آن پس جمیع اعمال خیریه اهل شمال چون از اثر اصل و اعتقاد  
 اهل همین ناشی شده است و بتاویب و ارشاد قولیه یا عملیه  
 ایشان حصول پذیرفته است پس ثواب آن اعمال کلاً راجع  
 بایشانست و در نامه عمل ایشان ثبت خواهد شد و خود اصحاب  
 شمال بسبب تصنیف اعتقادات حقه شرعیه که اصل در صحت  
 اعمال است از ثواب آن اعمال محروم خواهند ماند و همچنین جمیع اعمال  
 شرکه از اصحاب همین بغوای اصحاب شمال واقع شده است چه آن  
 اغواء قولاً واقع شده باشد و چه فعلاً کلاً راجع

بسوی اصحاب شمال خواهد شد و در نامه عمل آنها ثبت خواهد گردید  
 چه که جمیع شر و غم نیز از اجب بسوی اصل خود است و آن  
 عدم اعتقاد بمراتب حقه شرعی است اگر چه عامل این شر و راز  
 اصحاب یمن نیز بقدر عمل شر تعدیل خواهد کشید و از این بنا  
 واضح شد معنی اخباریکه از معصوم وارد شده است که در روز قیامت  
 جمیع اعمال حسنہ معاندین مذنب حق را بمؤمنین خواهند داد  
 و اعمال سیئه مؤمنین را بمعاندین حق خواهند داد حاصل مراد  
 آنکه اثر ارشاد اهل حق اهل ضلال را اگر چه نسبت بابل ضلال بدرست  
 از جهت فقد اعتقاد که شرط صحت اعمال است ولی آن اثر نسبت  
 بهادین و مرشدین اهل ضلال باقی و برقرار است و همچنین اثر  
 اغوای اهل شمال و معاندین ضلال اهل حق را اگر چه نسبت بابل  
 حق بعد از تعدیل و پیشیدن و بابل آن اعمال یا چیز  
 آن اعمال بتوجه در حال و یا بشقاوت شافعین در مال  
 هبائ منثور خواهد شد و ایشان بفیوضات رحمت حق از  
 جهنم بقای سر پای ایمان که آن اعتقاد است فایض خواهند

کردید ولی آن اثر نسبت باغویا و ضلالت طریق هدی برقرار خواهد  
 ماند و وبال جمیع معاصی و شرور حاصله از اغویا  
 ایشان و زنا می عمل ایشان ثبت و منشأ تعذیب دائمی ایشان  
 خواهد گردید این بیان و ترتیب آثار از طرفین در صورت  
 که هدایت و غوایت و اعتقاد و مؤثر نکرد و اعتقاد را بر قلب  
 نکرد و اند و الا قضیه منعکس و اصحاب مین شمال و صحاب شمال  
 مین خواهند گردید و اثر هر کدام بر واقع خود مترتب خواهد شد و در  
 سابق گذشت که این عالم ازجهت تکمیل عالم در ابداع شده است  
 و ممکن است که در این عالم سعید عالم در بصری افعال خوشی  
 شود و خوشی عالم در بحس افعال خود سعید شود و چه که سلسله اختیار  
 هنوز باقی است تا روز قیامت **تنبیه مهم** آنکه  
 اشکی که فروخته شد ازجهت اتمام تکمیل مرتبه امتحان بقیر است  
 براتب تکالیف عباد و احکام شرعی و تامل بامر سید  
 و معاد که اگر چه در واقع نور محض و سلامتی صرف است  
 ولی بحس ظاهر آنکس که بعید و خوشی است از حقیقه این نور

بسبب حجاب شهوات نفسانی و بعد از ساختن حجاب  
 رحمانی آن نور را بصورت ناری بیندازد و دخول آن آب  
 و اقلناع میورزد این است که در این عالم تکلیف معین  
 صالح که داخل در مصداق اصحاب مین است جمیع تکالیف  
 شرعی را که بمنزله همان آتش افروخته است بقدر طاقت  
 بشریه تحمل میشود و کمال شوق و خالق کردگار چنان آن نار را  
 در حق او بنور تبدیل می نماید که از این تکالیف و عبادات  
 حظ و لذتی حاصل میکند فوق جمیع حظوظ و لذات چنانچه  
 اگر کسی شب تجذیل از او فوت شود متالم و متحسر میشود و فوق  
 جمیع الآام و حسرات و همچنین است حال او نسبت  
 بسایر عبادات و طاعات و آنکه داخل در مصداق اصحاب  
 شمال است این نور در نظرش نار و هر یک از او امر  
 الهیه کانه یک آتش شریار است و حال آنکه منهدک است  
 و مثل او یا اصعب از او و او امر نفس مارعه شوم و شیطان  
 رچم میشود خائف و قاعداست از سفر حج که حکم

حاکم حقیقی است و فرمان برنده است بجان و ذهاب ایمان  
 در سفر کسبوی سمارک و مهابکت که حکم حاکم مجازی است اسراف  
 کرات میکند و در انجام شهوت نفس در این چهار روزه عمری شبها  
 و هزار جلد می انگیزد و خسروچ از تحمیل حقوق الهی مانند خمس و زکوة  
 از صبح تا بشام بطبع خام در خدمت امراء عظام بجلوس  
 و قیام افتخاری و رزد و از خدمت خالق بسینار باقامه  
 چند رکعت نماز که کفر و ایمان باو مستیاز می یابد  
 و بایه فخر سردی و حیات ابدی است انحراف میوز  
 متفر است از مجلس و عطف و نصیحت و ذکر احکام شریعت  
 که بایه حیات روح و خلوه و نعیم است و جان فشان است  
 در جلوس محافل فسق و معصیت و رقص و سرود و فحشا  
 بد عاقبت که موجب سوء آخرت و عذاب الیم  
 و تحلل قبول امر معروف و نهی از منکر که از واجبات شرع الوری  
 چون حمار جیح الطمعات میهند و از حکم مالک الملک است انحراف  
 و رزیده بر سالکین طریق شریعت عضبناک میگرد

و در مقام اعراض از معروف و ارتکاب منکر که از مبغوضات  
خالق اکبر است چون حاله الخطب حبس السطاعت برکس از  
روی هوا و هوس در کردن انداخته مثل اصحاب فیل از خیال  
اباپل قهر خدا و جلیل نیاندیشیده جمله بر تحریب کعبه ملت و دین  
می آورد و بان خنجر میکند و فرحناک میگرد و همچنین است قبایس  
در سایر افعال منس نفوذ بالله من شر و الفساد و در حد  
دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت

فرمودند لما اراد الله ان يخلق الخلق شرسم بين

يديه فقال لهم من ربكم فاول من نطق رسول الله و امير المؤمنين

والائمة فقالوا انت ربنا فحمد الله العلم والدين ثم قال للملائكة تشهدوا

حكمه ديني و علمي و امنائي و هم يسئلون ثم قال لبني آدم قروا الله

تعالى بالبر و طيبه و لهيئوا له النفر بالولاء و الطاعة فقروا انعم ربنا

استرنا فقال الله للملائكة تشهدوا فاعمال الملائكة تشهدوا

قال على ان لا تقولوا غدا انا كنا عن هذا غافلين

و حقيقه اراده كرد خالق متعال اينكه خلق كند خلق را رحمت

ارواح را پیش روی خود پس گفت از برای ایشان که کیست  
 پروردگار شما پس اول کسیکه تنطق کرد رسول خدا و سرور  
 اولیاء ائمه هدی بودند پس گفتند که تویی پروردگار ما پس  
 تحمل فرمود ایشان را علم و دین پس مبلانکه فرمود ایشان حاملان  
 دین و علم منند و این های منند و خلق سؤال کرده خواهند شد  
 در روز قیامت که با ایشان چه کردند پس فرمود چه  
 بنی آدم که اقرار کنید از برای خداوند بر بوتیه و از برای این  
 چند نفر بولایت و اطاعت پس گفتند بلی ای  
 پروردگار ما اقرار کردیم پس فرمود خداوند از برای ملائکه که شاه  
 باشید پس ملائکه عرض کردند شاه شدیم پس خداوند فرمود  
 این شهادت از جهت آن است که بخوید فروای قیامت که ما غافل  
 بودیم از بوتیه خداوند متعال و ولایت رسول مختار و ائمه  
 اطهار را و این حدیث تو هم سنو و خلاف آنچه در  
 شد در سابق از اینکه روح طیب و طاهر همیشه از زمان و  
 اوصیاء آن بزرگوار قبل از نموده ارواح خلق شدند و وجه



عدم توهم آن است که در این حدیث این است که وقتی که  
 اراده کرد خداوند که خلق کند ایشان را بخت ایشان را پیش رو  
 خود معلوم است که بخت ایشان قبل از خلقت ایشان صورت  
 پذیر نیست مگر نسبت به ارواح ایشان پس مراد آنست  
 که وقتی که اراده کرد که ارواح را در عالم اجسام خلق فرماید  
 بخلق جسمی جمیع فرمود ایشان را در موضع معینی از جهت  
 اخذ میثاق و گرفتن عهد و حاصل آنکه خلقت دو  
 خلقت است خلقت ارواح و در آن خلقت خالق متعال  
 روح خاتم انبیاء و سرور اوصیاء و ائمه هدی را از همه ارواح  
 مقدم خلق فرمود چنانچه در سابق گذشت و خلقت  
 اجسام و در این خلقت این بزرگواران را مؤخر از همه انبیاء  
 و اوصیاء ایشان زمینت افرازی عالم اجسام گردانید از  
 جهت حکمتهایی که این رساله کفایش باینها را ندارد  
 بی آنکه از این حدیث استنباط می شود آن است که در میثاق  
 ملائکه را شاهد گرفت خداوند بر اقرار بنی آدم بر توبه خود

آنچه از حدیث سابق مفهوم میشود وایه شریفه هم بر همین سبب  
 دارد آنست که نفسهای خود بنی آدم را شاهد گرفت بر اقرار ایشان  
 میشود و حکم بجهنم بنا فات نمود باینکه چه ضرر دارد که هر سر و  
 اشهاد واقع شده باشد      اول بدلول علیه است  
 باین حدیث شریفه      دوم بدلول علیه است  
 بطاهر آیه شریفه و الله العالم      دلیل چهارم متواتر اخبار  
 نور است که دلالت میکند بر اینکه حضرت رسول و حضرت  
 امیر از نیک نور مخلوق شده اند پس تفاضل معنی ندارد و بعد  
 تنادوی نور خلقت که مابه الارفعاع هر مخلوقیت از مخلوقات  
 اشرف      و اخباریکه که دلالت میکند بر اتحاد نورین  
 از طرف خاصه و عامه در کمال کثرت است که متفرقا هم  
 حدیث و اخبار رنیب کتب خود فرموده اند که از جمله آنها  
 اخباری است که صاحب غایت المرام که از اجله اصحاب است  
 کتاب خود را بآن اخبار زینت داده است و ما بعضی از آن  
 اخبار را که از طرق خاصه روایت کرده است در رشته تحریر

درمی آوریم و از جهت عدم تطویل در مطولات آن ترجمه آن کتاب  
می نماییم و هر کس بخواهد بر اصل آن مطلع شود رجوع کند به اصل  
آن کتاب از جمله آن اخبار خبری است که از

محمد بن علی بن بابویه طاب ثراه روایت میکند و طریق آن را  
میرساند بسوی علی بن موسی الرضا علیه السلام و آن حضرت از  
طریق آباء خود بسوی علی بن ابیطالب که حضرت فرمودند که

رسول خدا ص فرمود خلقت انا و علی من نور واحد

یعنی من و علی خلق شدیم از یک نور و از جمله آنها خبری است

که نیز از ابن بابویه روایت میکند و میرسد طریق آن بسوی ابی

پس ابی در گفت شنیدم از رسول خدا که می فرمود که خلق

شدم من و علی بن ابی طالب از یک نور تسبیح میکردیم خدا

تعالی را در نزد عرش پیش از آنکه خلق کند آدم را بدو هزار سال

پس وقتی که خلق کرد آدم را فرستاد و این نور را در صلب آدم

و تحقیق که آدم ساکن شد بهشت را و مادر صلب او بودیم و تحقیق

که همت گذاشت آدم بر خطیئه و مادر صلب او بودیم و تحقیق

که سوار شد فوج بر سفینه و مادر صلب او بودیم و افتاد حضرت  
 ابراهیم در کشتش و مادر صلب او بودیم پس بودیم که خداوند  
 متعال نقل میداد ما را از اصحاب طاهر نسوی از خام طاهره  
 تا آنکه رسانید ما را بسوی عبدالطلب پس منقسم گردید و ما را بدو نصف  
 پس قرار داد و مادر صلب عبدالقدوس قرار داد علی را در صلب  
 ابيطالب و قرار داد و در من نبوت و برکت را قرار  
 داد و در علی فصاحت و شجاعت را و شوق نمود از برای  
 ما و اسم از اسماء خود پس صاحب عرش محمود است  
 و من محمد و خداوند اعلی است و علی بن ابی طالب  
 علی است و از جمله آنها روایتی است که از شیخ طوسی علیه السلام  
 روایت کرده است و شیخ بسطه واسطه از امام علی النقی روات  
 کرده است و آن حضرت از آباء خود از حضرت امیر المؤمنین  
 علی بن ابیطالب روایت فرمودند که حضرت رسول فرمود  
 یا علی خلق من و مرا خداوند متعال و نور از نور خود پس اینکه  
 خلق کرد آدم را پس گذاشت این نور را در صلب

اوم پس ساینه این نور البسوی عبدالمطلب پس  
 منقسم شدیم از عبدالمطلب من بسوی عبد الله و تو فرایستی  
 در ابطال صلاحیت ندارد نبوت مکرز برای من  
 و صلاحیت ندارد وصیت مکرز برای تو پس کسیکه انکار کند  
 وصیت تو را انکار کرده است نبوت مرا و کسیکه انکار  
 نبوت مرا بر دمی اندازد خداوند متعال او را در آتش و از  
 آنجمله حدیثی است که بچند واسطه از حضرت امام موسی کاظم  
 روایت کرده است که حضرت فرمودند که خداوند متعال  
 و تعالی خلق کرد نور محمد را از نور یکم اختر اع فرمود آن نور را  
 نور عظمت و جلال خود و آن نوری بود از عالم لا هو تیه الهیه  
 که سبقت نکرفته بود بر آن نور هیچ نوری و همان نور بود که  
 تجلی کرد در کوه طور بر موسی در وقتیکه طلب رؤیت نمود از  
 خداوند متعال پس موسی تاب دیدن آن نور را  
 نیاورد پس بهوش شد و افتاد و این نور نور محمد صلی الله علیه  
 و آله بود پس چونکه اراده کرد آنکه خلق کند محمد را

از این نور صفت گردان نور را بدو جزو پس خلق کرد از  
 جزء اول مجزأ و از جزء دیگر علی بن ابی طالب را و خلق  
 نموده است از این نور عین این و دبزر کو را را خلق کرد ایشان  
 خداوند اعلا جل و علا بدست خود و مید روح در ایشان بنفش  
 خود از جهت خود و تصور سر بود ایشان را بر صورت ایشان و قمر  
 و ادایش را این از برای خود و شاید های بر خلق خود و خلیفها  
 خود بر بندگان خود تا آخر حدیث و چون باقی حدیث از شما  
 خارج بود اکتفا بهین قدر شد و از جمله آن اخبار  
 خبری است که اسناد آن را میرساند بانی جعفر محمد بن علی  
 الباقر علیه السلام که حضرت فرمودند که بود خداوند متعال  
 و بنود عین او هیچ شیئی نه معلوم و نه مجهول پس قل  
 چیزی که ابتدا کرد از خلق مخلوقات این بود که خلق فرمود محمد  
 و خلق کرد و اهل بیت را با او از نور عظمت خود پس گفت  
 فرمود ما را در اطله خضراء در حضور خود تا آخر حدیث  
 و از جمله آن اخبار حدیثی است که از شیخ طوسی علیه الرحمه در

مصباح الانوار روایت کرده است و آن حدیث طویل است  
 و آنچه متعلق بمقام است این است که حضرت رسول بعم خود  
 عباس فرمودند ای عسم وقتیکه اراده کرد خداوند اینکه خلق  
 کند ما را تکلم فرمود بکلمه پس خلق کرد و نوری پس تکلم کرد بکلمه  
 پس خلق فرمود و از آن کلمه روحی پس مخرج  
 فرمود آن نور را بآن روح پس خلق فرمود مرا و برادر  
 علی را و فاطمه حسن و حسین را پس بودیم که تسبیح میگردیم  
 خداوند اعلا را در وقتیکه تسبیحی نبود و تقدیس میکردیم او را  
 در وقتیکه تقدیسی نبود تا آخر حدیث و از جمله آنها  
 اخباریست که از جهت اثبات مقصد پنجم در  
 معرض بیان خواهد آمد و بیان شد که اخبار در این باب  
 کثیر الورد است از طرفین که محل انکار نیست  
 و جواب آنست که مضمون این اخبار تلقی بقبول است و  
 هیچ شکلی نیست که همه این انوار از یک نور خلق شده اند و از  
 اصل نشوونوده اند ولی اصالت اصل و اتحاد انوار

بحسب بدو دلالت نمیکند بر تساوی مرتبه خاتم و اوصیا  
 آن سرور اکرم نسبت به جمیع مراتب تقضیل چه که اسباب  
 ارتفاع شئون و تفاضل مراتب منحصر در انوار خلقت و علو  
 طینت نیست بلکه میشود که از یک جهت و دو جهت تساوی حاصل  
 باشد و از جهات دیگر تفاضل واقع شود مثلاً مندرج انسان  
 و شریعت با یکدیگر در مرتبه مساواتند و نمی توان از این مساوات  
 استدلال نمود بر تساوی مراتب ایشان از جمیع جهات  
 بلکه خاتم نسبتاً نیز در این مرتبه مقتضای آیه شریفه  
 قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ باجمیع افراد است مرتبه مساوات  
 دارند و نمی توان دلیل بر اتحاد مراتب است با آن حضرت  
 و فضیلت دانست پس میگوئیم این انوار مقدسه و  
 این اشباح مطهره مقتضای احادیث طینت و انوار نور  
 در یک مرتبه واقعند از حیث فضیلت و شرف مرتبت  
 نسبت باین دو اصل و هر چند ذات اقدس نبوی مرتبه  
 افضلیت دارند بر این انوار از جهات دیگر غیر از این وجه



پس افضلند ازجهت منصب نبوت افضلند ازجهت منصب  
رسالت افضلند ازجهت منصب خاتمیت افضلند ازجهت مقام  
منصب امامت و ولایت افضلند ازجهت مرتبه اسبقیت  
در علمیت چه که هیچ علمی باوصیای آن حضرت نرسید  
و صاحب هیچ علمی از علوم نشدند مگر توسط آن حضرت و  
گذشت که باعتبار این مرتبه حضرت امیر فرمودند

اما عبدمن عسید محمد و همچنین افضل بودند ازجهت پیر  
بودن و مطاع بودن بر یاسته حقه الهیه و میتواند که این حدیث  
منزل بر این نیز باشد و افضل بودند بجهت افتخار و مبارک  
منودن این انوار باین نور مجسم و روح منور که از عترت طاهر  
او واقع شده اند علاوه بر این بیانات و تقریبات

این توهم تنویر مجسم اجتهاد و در مقابل اجماع و نفس صریح است  
چه که تصریح کمال علمای اسلام است بر فضیلت مرتبه خاتم  
انبیاء بر امیر المومنین و سایر اوصیاء و سنجش اختلاف  
نکرده است مگر کسی که در زمره غلات واقع شده اند و از این

متین خارج کرده اند که اقوال ایشان از خیر و قابلیت استماع  
خارج است و از جمله نصوصیکه دلالت

بر فضیلت مرتبه حضرت نبوی میکند حدیثی است که صدوق علیه الرحمه

بسه واسطه از عبد الجبار بن کثیر تمیمی میانی روایت میکند که گفت

شنیدم از محمد بن حرب امیر مدینه که گفت سؤال کردم از جعفر بن محمد

فقلت له یا بن رسول الله فی نفسی مسئله اريد ان اسئلك عنها

یعنی گفت بحضرت که یا بن رسول الله در قلب مسئله ایست که اراؤ

دارم سؤال کنم آن مسئله را از تو فقال ان شئت اخبرتك

بمسئلتك قبل ان تسئني وان شئت فسل پس حضرت امام جعفر

فرمودند که اگر میخواهی خبر میدهم من تو را بمسئله تو پیش از آنکه سؤال

کنی از من و اگر میخواهی سؤال کن قال فقلت له یا بن

رسول الله وبأی شیئی تعرف ما فی نفسی قبل سؤالی عنه قال

بالتوسم والتقرئ ما سمعت قول الله عز وجل ان فی ذلك

لآیات للمتوهمين وقول رسول الله اتقوا فراسة المؤمن فانه یظهر

بنور الله عز وجل ابن حرب گفت که گفتیم یا بن رسول الله

به چهره می خنمی آنچه در نفس من است پیش از آنکه سؤال کنم آن  
 چیز را از تو حضرت فرمودند بعلامت و فرستی که خداوند از برای  
 مؤمن قرار داده است آیا نشیندی قول خداوند عزوجل که می فرماید  
 که بدستیکه در این ارسال عذاب بر قوم لوط آیت تذکر و استنبار  
 از برای متوکلین یعنی از برای کسانی که ایمان آورده اند و متوکلین  
 حقایق اشیاء و ابلاجات آن اشیاء و همچنین قول رسول خدا  
 که فرمودند القوام نسته المؤمن الی آخره یعنی به پیوسته  
 از فراسته مؤمن پس بدستیکه مؤمن نظر میکند بنور خداوند متعالی  
 قال قلت له یا بن رسول الله فاخبرنی بمسئله قال اردت  
 ان تسئله عن رسول الله لم یطوق حمله علی بن ابی طالب عند  
 حط الاصنام من سطح الکعبه مع قوته و شدته و ما طغیته  
 فی قلع باب القموص بحجر و الرمی به و راثه الرعین ذراعا و کان لا  
 یطیق حمله الرعین رجلا و قد کان رسول الله یرکب الفرس  
 و البغلة و الحمار و یرکب البرق لیلۃ المعراج و کل ذلک دون  
 علی فی القوة و الشده یعنی این حرب گفت

که پس گفتم یابن رسول الله پس خبر بده مرا بمسئله من حضرت  
فرمودند ای ابن حرب اراده کرده که سؤال کنی از رسول خدا که چرا  
طاقت نیاورد حمل او را علی بن ابی طالب در وقت انداختن صفا  
و شبهای قریش از پشت بام کعبه با آن شده و قوتیکه حضرت را  
و بطهور آمد آن قوه از آن حضرت در کندن باب مقوس از قلعها  
خیبر که محکم ترین آن قلاع بود و انداختن حضرت اندر چاه  
و نزع پشت سر خود و حال آنکه طاقت نمی آورد حمل آن در چاه  
نظر بانکه رسول خدا بودند که سوار می شدند اسب را و قاطر را  
و حمار را و سوار شدند حضرت براق را و شب معراج و کل اینها  
در قوه و شدة کمتر بودند از حضرت مرتضی علی قال

فقلت له عن هذا والله اريد ان اسلمك يا بن رسول الله

فاخبرني فقال ان علياً بر رسول الله شرف و بهار تقع و به

وصل الى اطفاء نار الشك و البطل كل معبود و دون الله

عز وجل و لو علاه السب لخط الاصنام لكان بعلي مرتفعاً

و شريفاً و اصلاً الى خط الاصنام فلو كان ذاك

لکان افضل منه الا ترى ان عليا قال لما علوت ظهر رسول الله

شرف و ارتفعت حتی لو شئت انال السماء لملتها  
یعنی ابن حرب گفت که پس گفتم از برای امام علیه السلام که  
بخدا قسم همین سوال را اراده داشتم پس خبریده مرا پس  
حضرت فرمود که بدستی و تحقیق که حضرت امیر المومنین بسبب  
رسول خدا شرافت پیدا کرد و بر رسول خدا ارتفاع حاصل  
نمود و بآن بزرگوار تو متصل هست بسبب اطفا و خواموش  
کردن آتش شرک و باطل کردن هر معبودی غیر خدای  
متعال و اگر بر حضرت امیر المومنین بالا رفته بود

حضرت ختمی باب از جهت انداختن صنام هر آینه لازم  
می آمد بسبب علی ارتفاع و شرف حاصل نموده باشد  
و بسبب آن بزرگوار تو متصل هسته باشد بسبب انداختن  
صنام و اگر این طور شده بود لازم می آمد که علی  
افضل باشد از آن حضرت ایمنی بین اینک علی فرمود  
پس از آنکه زدوش حضرت سوار شد م شرافت و ارتقا

حاصل نمودم که اگر میخواستم با شما برسم هر آینه میرسیم  
 اما علمت آن المصباح هو یستدی به فی الظلمة و انبعاث  
 فرعه من اصله و قال علی انما من احمد کما لضوء عن الضوء اما  
 علمت ان محمداً و علیاً کما نوراً بین یدی اللہ تعالی قبل  
 خلق الخلق بالفی عام وان الملائكة لما رشت ذلک النور رات  
 له اصلاً قد شعب منه شعاع لاح فقال الہنا و سیدنا ما ہذا  
 النور فادھی اللہ عزوجل الیہم ہذا نور من نور یدی اصلہ نبوة و  
 سرعہ امامتہ اما النبوة فلم یحضر عبدی و رسولی و اما الامامتہ  
 لعلی حجتی و ولی و ولولایہما ما خلقت خلقتی اما علمت ان  
 رسول اللہ رفع یدی علی بغیر حرم حتی نظر الناس الی  
 بایض ابیطیہ فحببہ مولی المسلمین و اما محکم و قد احتل الحسن  
 و الحسین یوم حنین بنی النجار فلما قال لہ بعض اصحابہ  
 ثاقلنے احدہما یا رسول اللہ قال نعم الحاکمان و نعم الرکبان و  
 ابوہما خیر منہما و کان یصلی باصحابہ فاطال سجدہ  
 من سجداتہ فلما سلم قبل لہ یا رسول اللہ لقد اظلت

هذه السجدة فقال عليه السلام ان ابني ارغطني فكريست ان  
 اعجله حتى ينزل واما اراد بذلك فغيرهم وتشریفهم فالسجدة  
 رسول الله بنی امام وعلی امام پس بنی و لا رسول فهو غیر  
 مطیع بحسب افعال النبوة حضرت فرمودند  
 یا بن حرب آیا منی دانی که چراغ هدایت جسته می شود یا و  
 و ظلمت و ابتعاث فرج او از اصل اوست و  
 حضرت امیر المؤمنین فرمودند که نسبت من با محمد  
 مثل نور و روشنی است که حاصل شده باشد از روشن  
 و نور دیگر مرا و این است که نور من حاصل شده است  
 از نور احمد پس حضرت فرمودند یا بن حرب آیا  
 بنیدانی اینکه محمد و علی نوری بودند پیش روی خدای  
 تعالی پیش از آنکه خلق شوند مخلوق بدو هزار سال بدو تنگ  
 ملائکه و قنبر دیدند این نور را دیدند که از برای آن  
 اصل است که شعبهای شعاع و نور از آن لایح و طاهر است  
 پس ملائکه عرض کردند ای پروردگار ما وای سید ما این

نور چه نور است پس وحی فرستاد خداوند عز و جل تسبیحی ایشان  
 که این نور است از نور من که اصل آن نبوت است و فرع آن امامت  
 اما نبوت پس از برای عبد من و رسول من محمد است و امامت  
 پس از برای حجت من و ولی من علی است و اگر نبودند ایشان خلق نمیکرد  
 خلق خود مرا ایامند استی ای سپهر حرب که رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله بلند کرد و باروی علی را در غدیر خم تا آنکه دیدند مردمان  
 سفیدی زیر بغل آن حضرت را پس قرار داد علی را مولای  
 مسلمین و امام ایشان و تحقیق که برداشت حسن و  
 حسین علیه السلام را به دوش خود در روز خطبه نبی  
 بخار پس چو تنبیه بعضی از اصحاب آن حضرت خواش کردند  
 که کی می از آن دو پسر کواریا ایشان بدیدار چه حال حضرت فرمود  
 این دو دوش من خوب دو حامل هستند و این دو فرزند  
 من خوب دو را که هستند و پدر ایشان بهتر از ایشان است  
 و بود آن خستمی آب که نماز میکرد با اصحاب پس طول داد سجده  
 از سجدهات خود را پس بعد از سلام سؤال کردند که یا رسول الله



بحقیق که طول دادی این سجده را پس آن بزرگوار فرمود  
 بدستی که این من سوار شده بود بر پشت من پس فرموده  
 داشتم که تعجیل کنم او را از چته پائین آمدن و این است و  
 جز این نیست که اراده می فرمود با آنچه ذکر شد بلبندی مقام  
 ایشان را و اظهار شرف ایشان را پس بنی رسول خداست  
 و بنی است و امام است و علی امام است و نسبت بنی و  
 هم رسول پس نبود طاقت آوردن ده کج و بر داشتن افعال  
 نبوت **قال محمد بن حرب الکاملی البهالی فقلت**  
**زونی یا بن رسول الله فقال انک اهل للراية ان رسول الله**  
**حمل علیا علی ظهره یرید بذلك انه ابو ولده و امام الامة**  
**من صلبه کما حوّل رواه فی صلوٰة الاستسقاء و اراد ان یعلم**  
**اصحابه بذلك انه قد تحول الی حدیث خصبا قال فقلت له زونی**  
**یا بن رسول الله فقال حمل رسول الله علیا یرید بذلك ان**  
**یعلم قومه انه هو الذی یخفف عن ظهر رسول الله ما علیه من الدین**  
**و العداة و الاداء عنه من بعده فقلت یا بن رسول الله**

دلالت است  
 که ظاهر است  
 که نمی تواند که  
 باطنی سحر  
 گذارد و اگر آنکه بگذرد  
 نفس آن سرور را  
 و آنکه که بگذرد  
 اوست لایزال  
 امامت و وصایت  
 بعد از اوست  
 نه غیر او و اوست  
 که قابل این است  
 که صحرای سحر  
 شود و پدر او را  
 او کرده اند از  
 صلب او حاصل  
 شود پس حضرت  
 بنی خود را  
 داشتن آن حضرت  
 این  
 مناصب عالی را  
 از چته آن بزرگوار  
 بردم افهام فرمای  
 شد  
 من

ردني قال انه قد احتمله ليعلم بذلك انه قد احتمله واما حمل الآلاية  
 معصوم لا يحمل وزرا فيكون افعاله عند الناس حكما وصوابا  
 وقد قال النبي صلى الله عليه وآله يا علي ان الله تبارك وتعالى حملني ذلوبي  
 شيعتك ثم غفر مالي وذلك قوله تعالى ليعفرك الله ما تقدر  
 من ذنوبك وما تأخر ولما انزل الله تبارك وتعالى عليه يا ايها  
 الذين آمنوا عليكم انفسكم قال النبي يا ايها الناس عليكم انفسكم  
 لا يضركم من ضل اذا اهتديتم وعلى نفس واني فانه معصوم  
 لا يضل ولا يشقى ثم لما هذه الآية قل طيعوا الله واطيعوا الرسول  
 فان تولوا فانما عليه حمل وعليكم ما حملتم وان تطيعوه تهتدوا  
 واما على الرسول الا البلاغ المبين قال محمد بن حرب الهلالي ثم قال  
 جعفر بن محمد يا ايها الامير لو اخبرتك بما في حمل النبي  
 عليا عند حط الاصنام من سطح الكعبة في المعاني التي ارادوا  
 به لقلت ان جعفر بن محمد لمحبسون فحسبت من ذلك ما قد  
 سمعت ففهمت اليه فقبلت راسه وقلت الله اعلم حيث  
 يجعل رسالته كفت محمد بن حرب كالملي

العدة  
 جميع عدة وهي  
 في الأصل  
 الوعد خذفت  
 فاء الفعل  
 وعوض عنه  
 التاء في آخره  
 حاشية  
 منه

الحكم  
 العلم والفقه  
 والقضاء  
 بالعدل مجمع  
 حاشية  
 منه

پس کفتم ز یاد کن مرا یابن رسول الله حضرت فرمودند تو اهل بهم  
 هستی از برای زیادت بدرستی که رسول خدا حل فرمود  
 علی را بر طهر خود را داده نمود و یابن حمل این که علی پدر او لا اوت  
 و امام ائمه است از صلب او همچنان که تحویل و تعلیب نمود  
 رواء خود را در صلوة استسقاء و اراده کرد این که اعلام کند  
 اصحاب خود را باین تحویل رواء این که جرب یعنی خشک آبی و قحط  
 سالی تحویل یافت و منتقل شد بآبدن آبها و سبزی صحراها  
 ابن حرب گفت که پس کفتم ز یاد کن مرا از برای من یابن رسول  
 پس حضرت فرمودند که برداشت حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را و اراده فرمود باین بر  
 داشتن این که اعلام فرماید قوم خود را این که علی آن کیست  
 که سبک میکند طهر رسول خدا را از آنچه بر اوست از دین  
 و وعده ها و او میکند بعد از آن حضرت آن دیون و وعده ها  
 از جانب آن حضرت پس کفتم یابن رسول الله  
 ز یاد کن از برای من حضرت فرمودند که برداشت حضرت

رسول حضرت امیر را بجهت آنکه اعلام کند باین برداشتن اینکه  
 برداشت او را و برداشت او را مگر از جهت آنکه آن حضرت  
 معصوم بود و متحمل نشده بود هیچ گناهی را پس افعال او و نزد  
 هس حکم الله است و اصحابه بواقع است از جهت شان  
 عصمت و تحقیق که فرمود نبی از برای علی که یا علی خداوند  
 تبارک و تعالی جل کرد بر من گنا مان شیعیان تو را پس آفرید  
 آن گنا مان را از برای من و این است قول خدای تعالی که  
 میفرماید نستح کردیم از برای تو فتح ظاهری از جهت آنکه امر  
 فرماید از برای تو خداوند متعال آنچه مقدم گذشته است از گنا  
 تو و آنچه تو خیر شود از گناه تو و قتی که نازل فرمود خداوند  
 تبارک و تعالی بر آن حضرت این آیه شریفه را که

یا ایها الذین آمنوا علیکم نفسکم  
 یعنی ای کسانی که  
 ایمان آورده اید بر شماست که نگاه دارید نفسهای خود را  
 حضرت فرمودند یا ایها الناس بر شماست که نگاه دارید  
 نفسهای خود را ضرر نمی رساند شمارا که راهی دیگران هرگاه

شمار بدایت باشید و علی القس من است و برادر من است  
 پس بدستیکه او مطرح است و معصوم است کمرای و شقاوت  
 از وجود او منقذی است پس تلاوت فرمود این آیه شریفه را  
 قل یا عباد الله اتقوا الله انکم الیه یعنی اطاعت کنید خدای تعالی را  
 و اطاعت کنید رسول را پس اگر روگردان شدید از اطاعت  
 پس بر رسول است آنچه متحمل شده است از بار تکلیف و اطاعت  
 و بر شماست آنچه محتمل شده آید از بار تکلیف و اگر اطاعت کنید  
 خدا و رسول را بدایت می یابید و نیست بر رسول مکر رسانیدن  
 ظاهر گفت محمد بن حرب بلالی که پس حضرت

امام جعفر علیه السلام فرمودند که ایها الامیر اگر خبر دهم تو را  
 بحکم مع آن معانی که اراده کرده بودند بنی صلی الله علیه و آله  
 در برداشتن علی در نزد انداختن اصنام از سطح کعبه هر آینه  
 خواهی گفت که جعفر بن محمد ۳ مجنون شده است پس  
 کفاف است تو را از این معانی همان قدر که شنیدی علم  
 گفت پس بفرخواستیم و بوسیدیم سر آن بزرگوار را و گفت اللهم

حیث یجعل رسالته و این حدیث شریف از جهات  
 عدیده ظاهر بل صریح در مطلوب است و بعضی از فقرات  
 حدیث که فی الجملة خفائی داشت در حاشیه توضیح آن پرداخت  
 و از جمله اخباریکه دلالت بر مطلوب دارد روایتی است  
 که در غایت الدرام از امامی شیخ علیه الرحمه روایت میکند که  
 حضرت امام حسن فرمودند که شنیدم از جدّم رسول خدا  
 که می فرمود

وخلق اهل بیت من نوری و خلق مجیه من نور هم و سایر خلق  
 فی النار یعنی رسول خدا فرمودند که خلق شدّم  
 من از نور خداوند عز و جل و خلق شدند اهل بیت من از نور من  
 و خلق شدند مجبین ایشان از نور ایشان و سایر خلق در آتشند  
 وجه دلالت واضح است و اخبار و آثار در ایضاح این مقصد  
 بر تبه ایست از کثرت که امکان انکار نیست و همین قدر  
 در این مقام کافی است مقصد پنجم در فضیلت  
 ائمه اطهار است بر انبیاء و الابرار غیر از رسول مختار

و داعی بر بیان این مقصد آن است که چون در سابق بیان شد  
 که از جمله اسباب فضیلت حضرت خاتم النبیا <sup>علیه السلام</sup> پیروی او  
 و سایر ائمه هدی مرتبه نبوت و رسالت است پس گاه  
 هست ثمنی در اشکال واقع شود که پس لازم می آید که انبیا  
 و رسل سابقه هم افضل باشند از این بزرگواران از جهت همین دو  
 رتبه که واجد آئند و ائمه اطهار فاقدان <sup>پس از جهت</sup>  
 رفع این اشکال میگوئیم که بیان اجمالی آن این است  
 که چون نبوت و رسالت حضرت خاتم انبیا نبوت و  
 رسالت اصلیه است و دارای ریاست عامه تا صلیه  
 الهیه است <sup>البته موجب ارتفاع و فضیلت است</sup>  
 بر اوصیاء آن حضرت که فاقد این مرتبتین میباشد  
 ولی نبوت و رسالت سایر انبیا و رسل چون ماخوذ شده است  
 از نبوت و رسالت پیغمبر پس نبوت و رسالت ایشان نبوت  
 و رسالت فرعیه است که در تحت و در تحت مرتبه نبوت و رسالت  
 حضرت خاتم انبیا واقع شده است <sup>پس البته</sup>

مفضول این نبوت و رسالت واقع شده است چنانچه خود  
ایشان نیز از همین جهت مفضول آن حضرت واقع شده اند و  
ذکر شد که ولایت و امامت الله تعالی علیهم السلام همان امامت  
و ولایت خاتم انبیاست که باطن نبوت و رسالت آن سرور  
که بنیاست و وصایت بایشان رسیده است پس چنانچه  
نبوت و رسالت پیغمبر ارفع و افضل است از نبوت و رسالت  
سایر پیغمبران همچنین است امامت و ولایت او صیاء آن  
بزرگوار که عین امامت و ولایت آن عالمقادر  
و باطن نبوت و رسالت آن سر عالم اسرار است و  
افضلیت ولایت و امامت امام موجب افضلیت وجود  
امام است و در این خفائی بنیت و ابیان  
تقصیده پس آن است که چون ذات بی زوال حضرت  
ذو الجلال در ازل الازل که هیچ مخلوقی را  
هنوز بعرضه وجود نیاورده بود مخفی بود پس دوست  
داشت که شناخته شود پس مشیت اجل جلالة تعالی



گرفت که مخلوق را خلق فرماید که او را بشناسند و معرفت  
 براتب صفات جمال و جلال او حاصل نمایند چنانچه  
 خود حضرت رب العزت در حدیث قدسی باین مقصود  
 تصریح فرموده می فرماید كنت كنزاً مخفياً فاخبرت  
ان اعرف مخلقت الخلق لكي اعرف یعنی بودم مخفی  
 مخفی پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق  
 کردم خلق را از جهت آنکه شناخته شوم و همچنین در قرآن معجز  
 بیان خود می فرماید وما خلقت الجن والانس الا ليعبدني  
 امام علیه السلام فرمودند ای الایعرفون یعنی خلق نکردم  
 جن و انس را مگر از جهت معرفت پس بمقتضای این مشیت  
 خالق متعال اول نظر فرمود بر جمیع ممکنات عالم امکان  
 و بعلم خود مصلح شد بر ذات امکانی پیغمبر آخر الزمان و  
 ذوات اوصیای آن مادی و وجهان که ذوات  
 شایسته بارگاه قرب الهی و سزاوار فیوضات نامتناهی  
 حضرت سبحانی و قابل تحلل علوم و اسرار خالق ربانی

و در ذات عالم امکان مثل ایشان نایاب و قابل منظور  
 نظر حضرت رب الارباب در هر باب پس اولاً نور و روح  
 مبارک خاتم النبیا صلی الله علیه و آله را بر عرصه وجود آورد و از  
 آن نور مکرّم ارواح و انوار اوصیاء آن سید معظّم ازینست  
 انسانی عالم ابداع فرمود و این ارواح مطهره را مثل سایر ارواح  
 بشریه بر مقتضای بشریه مخلوق و مجعول نمود پس  
 این انوار زبان بتقدیس و تجید خداوند مجید گشودند و خداوند را  
 معبود برحق و خود را عبد مطلق و النسه کمال  
 عبودیه خود را که مسبّب از اعلام مرتبه معرفت حضرت رب  
 العزت بود ظاهر نمودند پس بعد از خلقت این  
 انوار و ارواح منوره خلق فرمود بر پنج ترتیب و تراجی بر  
 وفق مشیّت خود سایر نفوس و ارواح عالم امکان را  
 و جمیع نفوس و ارواح مبدعات را بر تساوی مقتضا  
 و اتحادیه بدون اینکه تفاوتی در مقتضیات وجودات  
 این موجودات قرار دهد ابداع فرمود و وجه این

شاید آن است که خداوند متعال غنی و بی نیاز است از مخلوقات خود و هیچ جهت احتیاجی در او متصور نیست که غرض از خلقت مبدعات رفع آن احتیاج باشد که پس لازم شود که هر صنف از مخلوقات را از جهت رفع احتیاج خاصی مخلوق نماید و مقتضای خلقت او را موافق رفع آن احتیاج فریاد تا آنکه در مقتضیات بدایع تفاوت و اختلاف

حاصل کرده و چنانچه در حدیث قدسی سابق الذکر نیز اشاره باین عدم احتیاج فرموده می فرماید کنت کما کنفتیا یعنی بودم کنج مخفی چه که کنج محتاج پس نیست و هر س محتاج کنج است پس وجه تعبیر کنج در

حدیث شریف اشاره بهمین نکته است که بفهماند که خالق در خلقت مخلوقات از همه آنها بی نیاز است و همه مخلوقات محتاج با وی باشد و در بیان جواب از اشکال اخبار طینت گذشت که این تفاوت و تمیز در مراتب جن و انس پیدا شده است تفاوت عارضیه است که بعد از خلقت اولیه درجه از جن

اختیار ایشان و تسبیح اختیار ایشان ناشی شده است و خالق متعال  
 هم مقتضای همان اختیار را از جهت جزای آن اختیار در  
 جبهه ایشان در این عالم جاری نموده است یعنی  
 طینت و جبهه ایشان را مناسب بهمانچه اختیار  
 نموده اند و در آن عالم در این عالم مقرر فرموده است و  
 دیگر آنکه نفس در هر عالم بر خلق و هر صفت که متعلق به  
 شده باشد و آن خلق و آن صفت را ملکه نفسانی خود قرار  
 داده باشد هرگاه به عالم دیگر انتقال نمود بر همان  
 ملکه خلق و صفت محسوس شود این است که در حدیث آمده است  
 که مَنْ أَحَبَّ حَجْرًا حَشَرَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ  
 یعنی در این عالم اگر کسی سنگ را دوست بدارد و در قیامت با او حشر  
 خواهد شد و دلیل دیگر از قبیل عقل و وسواس  
 خلقت مقتضیات نفوس و ارواح در مجرای این عالم  
 خلقت مبدعات بحسب عقلی از چهار قسم خارج نیست  
 اول آنکه کلام مجبول بر عبادت خلق شده باشند

دوم آنکه کلاً مجبور بر معصیت خلق شده باشند  
 سیم آنکه بعضی بر عبادت و بعضی بر معصیت مجبور مخلوق  
 شده باشند چهارم آنکه کلاً مخلوق شده اند فاعل  
 فحار بر وجه تساوی بدون اینکه تفاوتی و مقتضیات فرد  
 از افراد سلسله آحاد مبدعات واقع شده باشد

اما بطلان اول واضح است چه که بالعیان والوجدان از  
 حال خود و غیر خود می بینیم که مجبور بر عبادت نیستیم و الا  
 معاصی از ما صادر می شود بلکه زاید از طاعت و همچنین  
 بطلان دوم چه می بینیم اشتغال بسیار از مؤمنین را  
 بطاعت و عبادت و عبادت انبیا و اولیای الهیه  
 حد توان رسید که امکان تشکیک در آن نیست

و همچنین است بطلان سیم بحجت لزوم ترجیح بلا مرجح از قاضی  
 حکیم علی الاطلاق و ترجیح بلا مرجح باطل است باجماع کل  
 ذوی العقول از مذاهب ادیان پس باقی ماند در معرض  
 وقوع و ثبوت شق چهارم یعنی خلقت بر وجه تساوی

و قاعل مختار و هو المطلوب و لفتیب دیگر این طلب  
 مستنبط از آیه شریفه و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدوا  
 انکه مقتضای آیه شریفه خداوند متعال خلق فرموده است  
 جن و انس را جهت عبادت و معلوم است که عبادت  
 جبریّه بخواسته است از ایشان و الا ایشان را مجبور نمود  
 بر اطاعت خلق می فرمود بجهت آنکه می بیند که نتوانند از  
 اقتضای آن خارج شوند و خلاف آن در نزد ما بالحقس  
 و العیان مشاهده است چنانچه گذشت پس  
 معلوم شد که مراد از عبادت در آیه شریفه عبادت  
 اختیاریه است و لازمه عبادت اختیاریه آن است که  
 کلاً بر یک جهت و یک اقتضا مخلوق شده باشند تا معلوم  
 شود که کیفیت که با اختیار عبادت میکنند و کی انحراف  
 میورزد پس هرگاه معلوم شد تساوی  
 خلقت نفوس و ارواح مخلوقات عالم امکان در یک  
 خلقت پس اولاً خداوند متعال بذل

و محسوس بود بر کل ایشان بر وجه لغاف تا بشناسند خالق خود  
 با آثار صنایع و ظهور بدایع و آثار معرفت خود را چنان بر  
 ایشان تکمیل و آشکار نمود که هیچکس را مجال انکار نماند در  
 اذعان بوجود خالق چنانچه مقتضای نیاز از آن در بیان  
 جواب از اشکال اخبار طینت در مقصد سیم گذشت  
 پس مخلوقات را در معرض تکالیف مقصوده از وجود  
 ایشان در آورد و سلسله و مراتب قبول تکالیف را بر  
 ایشان میسوط فرمود و ظهور قابلیت ذرات  
 موجودات را بر اختیارات خود ایشان موقوف و  
 موکول نمود پس اول سیکه با پر دایره قبول  
 جمیع تکالیف الهی نهاد و عمل بر مقتضای کل اوامر و  
 نواهی حضرت سبحانی و جهت همت کماشت و تحمل  
 همه مصائب و بلاهای عالم ناسوتی را در رضای معبود  
 خود بجان و دل قبول نمود ذات بایرکات سرور کائنات  
 و خلاصه موجودات بود که قبول جمیع این مراتب بر

صدق و حقیقت نمود و بعد از آن اقتدا فرمود بان نور  
 مبارک و جمیع این مراتب نفس نفیس سرور اولیا  
 علی مرتضی و یازده نفس پاک اولاد ان امیر مه  
 پس خداوند متعال این بزرگواران را جمیع نفوس و  
 ارواح برتری داد و سروری بخشید و مقدران  
 و پیروان ایشان را باوج سعادت رسانید پس بقبول  
 ایشان بار همه تکالیف را و تجید و تقدیس ایشان خداوند  
 مجید را سایر ارواح انبیاء و اولیا نیز قبول بار تکلیف نمود  
 تقدیس و تجید نمود و بمقام اعلی و اسنا رسیدند و  
 جمیع صنوف ملائکه تقدیس و تجید ایشان تقدیس و تجید  
 نمودند و مرتبه بلند یافتند پس ایشان باعث ارشاد جمیع  
 سابقین و ملائکه مقربین گردیدند و اگر قبول تقدیس  
 و تجید این انوار نبود و این تسلیم و ارشاد از ایشان بطهر  
 نیامده بود هیچ روحی پی بحقیقت هیچ نفسی صاحب  
 معرفت نمیکردید و از این جهت جمیع مخلوقات



و موجودات مرتبه سروری یافتند و علت غائی  
و باعث ایجاد جمیع ایشان گردیدند چه که عبادت و معرفتیکه  
منظور نظر حضرت رب العزت بود و از خلقت ممکنات  
از ایشان متمشی شد و هر کس عارف و عابد شد از طریق ایشان  
پی بطریقه معرفت و عبادت برد و چون همه این استعداد  
و قابلیت در این ارواح طیبه در عالم الهمی مکنون بود پس  
ماده وجود و از جهت این ارواح گسترانیده شد و سایر موجودات  
عالم امکانی لطیفیل این ارواح نعمت وجود یافتند  
نظیر آنکه هرگاه سلطان بزرگی را دعوت فرماید و خان نعمت  
گستراند طفیلیان بسیار نیز از آن خان کامیاب می شوند  
پس خان نعمت وجود او لا اله الا ذات از جهت روح  
حضرت خاتم و امیر اکرم دیار دهر زندان امام مکرم  
موجود گردید و هر کس غیر ایشان است نعمت وجود  
نسبت با او بالغیر و بالتبع است چنانچه اخبار  
بسیارنا طوق بان است که عنقریب بعض از آن در معرض

بیان خواهد آمد و همچنین سایر نفیوضات و مناصب  
 و درجات عالیات هر کس از انبیاء و اولیاء که  
 دست یاب کردید اگر چه از حسن اختیار و شایسته  
 ذات این نفوس ابرار صورت پذیرفته ولی اصلاً  
 و بالذات از آن مصداق نفیوضات و اسباب وجود جمیع  
 کائنات مأخوذ شده است پس نبوت  
 و رسالت خاتم انبیاء اصل جمیع نبوتها و رسالتها است  
 و همچنین ولایت و امامت آن سرور که باطن نبوت و  
 رسالت است و عین امامت و ولایت او صماء  
 آن حضرت است اصل جمیع ولایتها و امامتها  
 پس هر یک از انبیاء چه اولو العزم و چه غیر اولو العزم  
 و همچنین اولیاء و خلفاء ایشان باین مناصب و مراتب  
 سرشار نشده اند مگر بطیفیل این انوار پس هیچ  
 کس از ایشان نمی تواند هم سری و برابری نماید باین  
 بزرگواران حاصل آنکه مقام مراتب مناصب

ایشان مثل وجودشان صیقل و مجهول بالذات است  
 و مقام و مراتب دیگران و مناصب ایشان مقام فرع  
 و مجهول بالعرض و بالقبح است و شکی نیست در افضلیت  
 مقام اصل نسبت بمقام فرع و از جهة تتمیم این  
 مقصد مطلبی نظر آید که بیان آن استحکامی در بیان عقاید  
 مؤمنین بظهور می انجامد و رفع اشکالی بر آن مترتب میگردد  
 و آن این است که بیان شد که خداوند عالمیان نظر ممکنات  
 عالم امکان انداخته ذات پیمبر آخر الزمان را شایسته خلقت  
 وجود یافت و از جمیع ممکنات او را باین نعمت  
 عطا و اخست و علت غائی کل موجودات خست  
 پس سؤال می شود که شکی نیست که ذات پیمبر آخر الزمان  
 و مثل این ذات از جمله ممکنات است و قدرت خالق  
 متعال نسبت بجمیع ممکنات علی السواء است  
 پس جمیع این ذات را بوحده خلقت و سایر ذوات  
 از جمله ممکنات این ذات را محروم فرمودن از این نعمت

محتاج بر حج است و مرتج معلوم نیست و ممکن است  
 جواب از این سوال و اشکال باینکه مرتج در این مقام مشیت  
 و اراده خالق است چه اراده خالق اگر محتاج بر حج دیگر  
 باشد پس خالق مرید علی الاطلاق نخواهد بود  
 و محتاج خواهد بود و اراده خود بر حج دیگر و حال آنکه احتیاج  
 بر خالق محال است و مرید علی الاطلاق است  
 و این جواب اگر چه صحیح و متین است ولی قضا  
 لطیف و حکمت خلاق علیم است که ذوات ممکنات را  
 تخصیص خلقت و ایجا و فرماید و ذوات ممکنات عالی را  
 در سبیل امکان و اگذار نماید و اقتضای آن ذوات خلقت  
 یک ذات فرماید پس جواب شافی از این  
 اشکال آن است که این معین است که اثر قدرت  
 خداوند متعال بر ذوات ممکنات بقدر و ایجاب است  
 یعنی هر ممکن را که بخواهد بر عرصه وجود آورده و باراده و مشیت  
 بر وجه ایجاب موجود می فرماید و اما در رفع آن

عبد در آن افعال فاعل مختار است و از اختیار عبد صادر  
می شود و هر چند خالق متعال عبد را فاعل مختار فرموده است  
در آن افعال پس آن افعال از اثر قدرت خالق  
نیست بلکه مستند به قدرت خود عبد است پس  
همچنانکه خالق علی الاطلاق قادر است بر ایجاب جمیع ممکنات  
همچنین عبد نیز بحیل خالق خود قادر است بر جمیع افعال ممکنه  
در تحت قدرت خود از افعال خیر و شر پس آنچه از افعال که  
از عبد صادر میشود و خدای متعال جزائمی از جهه او مقرر فرموده  
اگر خیر است خیر و اگر شر است شر پس گاه هست  
عبد صادر می شود با اختیار خود اعمالیکه باعتبار آن اعمال  
محبوب بارگاه حضرت ذی الجلال میگرد و مثل پیغمبر آخر الزمان  
شدن و محبوب خالق لایزال گردیدن از اثر قدرت الهی  
نیست بلکه نتیجه اختیارات و افعال قبولیه خود آن ذات  
حقیقت آگاه است پس در این مقام میگوییم  
که خداوند متعال متشکیک مشیت او تعلق گرفت که ارواح

پیغمبر  
آخر الزمان  
پس  
صح

ممکنات را ایجاد فرماید و بخواهد همه جمیع احوال ممکنات و بعلم خود  
 مطلع شد بر جمیع ذوات امکانیه ایشان از حیث قبول  
 و اختیار آنها در عالم امر و ارواح و از حیث ایقاع فعل مقتضیات  
 قبولشان در عالم خلق و جسمان پس آن ذوات که چنانکه  
 خود را تابع رضای معبود گردانند و از طریق مرضی معبود  
 نوزر و مقتضیات نفس بشریه را در جنب او امر و نواهی  
 خالق خلع و مضحمل فرماید که اگر کیت عالم از بلایا  
 و محن و مصایب و فتن توجیه بذات او نماید در راه و  
 رضای خالق خود هیچ گسستی و تر زل در ارکان عبودیت  
 او پیدا نشود و بالکل از خود بگذرد و فواعتی را  
 کرد و اگر عموماً هر پا داده شود و حرمان کل مشتهیات  
 نفس بشریه بر او حتم گردد و آن تکالیف را در رضای معبود  
 خود بجان حامل و آن حرمان را بعین خوشنودی قابل شود  
 حاصل خلقی که از حیث قبول و اختیار و عمل بر جمیع  
 مرضی حضرت پروردگار محبوب بارگاه خالق گردد

و تکالیف  
 و هر در مقام  
 امر و نهی بر  
 او حمل شود  
 صحیح

جل شانه کرد و مختصر دید بذات نیکو صفات خاتم النبیا  
 و بعد از آن ذات بذوات انسانی شریعت و اوصیای  
 طریقت آنحضرت یعنی امیر و جهان و یار و ده  
 فرزندان برگزیده خالق مثنان لهذا اولاً و بالذات  
 توجه را وی قبل از خلقت کل موجودات بایجاد این انوار  
 نمود و ایشان را حامل علوم خود گردانیده باعث ایجاد  
 کل کائنات و معکم کل موجودات فرمود پس شاید  
 این مقام بلند و مناصب ارجمند که از خداوند جل و علا  
 شامل این ارواح طیبه گردید از قیل قبول و اختیار است  
 خود این حضرات بظهور پیوسته اند انکه از اثر قدرت خالق  
 بی زوال بوقوع انجامید پس اگر مثل این ذوات در ممکنات  
 عالم اسکان ممکن پذیر بود البته خالق متعال بکار  
 آن نیز جود می فرمود و خلق عالم ایجاب را از همچنین  
 منقضی محروم نمی نمود بی اگر خداوند متعال نخواهد با اثر قدرت  
 مختصر ایجابی مثل همین خاتم خلق و سر بیدار هیچ چیز مانع قدرت

ادنیست و هیچ چیز در مجرای قدرت الله محال نیست ولی  
 اقتضای آن خلقت بر وجه مقرر و جبر خواهد بود و طاعت  
 و عبادت در این موضوع نیز طاعت و عبادت جبریه خواهد  
 بود و بیان شد که عبادت جبریه محط نظر و مقصود خالق متعالی  
 نیست و نبوده پس واضح شد که خاتم انبیاء و ائمه  
 بهی افضل جمیع مخلوقات اند بفضلیت استحقاقی ذاتی  
 و اخبار بسیار نیز دلالت میکند بر این فضیلت که  
 جمله آن اخبار است روایت صدوق علیه الرحمه که بسناد خود  
 از عبدالصالح بن هردی از حضرت علی بن موسی الرضا  
 و آن حضرت از آباء خود واحد بعد واحد تا علی بن  
 ابی طالب علیه السلام پس آن حضرت فرمودند

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما خلق الله خلقاً  
 افضل مني ولا اكرم عليّ مني قال عليّ عليه السلام  
 فقلت يا رسول الله افانت افضل ام جبرئيل فقال يا  
 علي ان الله تبارك وتعالى فضل انبياء المرسلين



علی ملائکة المقرین وفضلک علی جمیع النبیین و المرسلین  
 و الفضل بعدی لک یا علی و لئلا تم بعدک فان الملائکة  
 من خدامنا و خدام محبنا یا علی الذین یملون العرش و  
 من حوله یسبحون بحمد ربهم و یتغفرون للذین امنوا بالانبياء  
 یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند خلق نکرده است  
 خداوند متعال حسیقه را افضل از من و نه هم کرم تر بر او از  
 من پس حضرت امیر المؤمنین فرمودند که عرض  
 کردم یا رسول الله آیا تو افضل هستی یا جبرئیل پس حضرت  
 رسول فرمودند یا علی خداوند تبارک و تعالی تقضیل داده است  
 انبیاء مرسل خود را بر ملائکة مققرین و تقضیل داده است مرا  
 بر جمیع انبیاء و مرسلین و فضل بعد از من این برای توست یا علی و از  
 برای انکه بعد از تو پس بدستیکه ملائکة از خدام ما و خدام محبتین  
 مانند یا علی کسانی از ملائکة که بر میدارند عرش را و گاهی  
 حول عرشند تسبیح و تحمید میکنند پروردگار خود را و استغفار  
 و طلب آمرزش میکنند از برای کسانی که ایمان آورده اند و الانبیاء

یا علی لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حوی ولا الجنة ولا النار  
ولا السماء ولا الارض فکیف لا نكون افضل من الملائكة وقد  
سبقناهم الى معرفته ربنا وسیحبه وتهلید و تقدیره لان  
اول ما خلق الله عز وجل ارواحنا فانطقنا بتوحیده و تحمید  
ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا نوروا واحدا استغفروا

امرنا فاستجنا لتعلم الملائكة انما خلق مخلوقون وانه مقرر  
عن صفاتنا فاستجحت الملائكة تبييننا ونزمت عن صفاتنا  
فلما شاهدوا عظم شاننا اهلنا لتعلم الملائكة ان لا اله الا الله  
وانا عبيد ولسنا بالهة يجب ان نعبد معه او و نه فقالوا  
لا اله الا الله الى آخر الحديث حضرت رسول

فرمودند یا علی اگر نبودیم ما خلق میکرد خداوند متعال  
آدم را و نه حواری و نه جنت و نه نار را و نه آسمان و نه زمین  
پس چگونه نباشیم افضل از ملائکه و حال آنکه سبقت گرفتیم  
ایشان را بسوی معرفت پروردگار وسیحبه و تهلیل و تقدیر  
خالق متعال از جهت آنکه اول چیزی که خلق فرمود خداوند

عز و جل از روح ما بود پس گویا فرمود ما را بتوحید  
و تمجید خود پس خلق کرد ملائکه را پس چونکه مشاهده  
کردند از روح ما را نور واحد بزرگ شمرند امر ما را  
پس تسبیح کردندیم حضرت رب العزت را از جهت آنکه بداند  
ملائکه که ما مخلوق هستیم و خالق متعال منزّه است از صفات  
ما پس تسبیح کردند ملائکه تسبیح ما و تنزیه کردند بر  
شان ما را تهلیل کردندیم خداوند را از جهت آنکه بداند ملائکه آنکه  
خدائی نیست بجز معبود برحق و ما عبيد و بندگان اویم  
و نیستیم الهه مثل آنکه واجب شود که عبادت کرده شویم  
با او و مرتبه بعد از او پس ملائکه تهلیل نمودند خداوند  
متعال را و آواز با بلا اله الا الله بلند نمودند و حدیث طولیت  
و اکثابهمین قدر شد و از جمله آن اخبار روایت  
جابر بن یزید جعفی است که گفت قال

ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام کان الله ولا  
شیء غیره لا معلوم ولا مجهول فاول ما ابتداء من خلق

۷  
خداوند الهه  
ما پس عبادت  
کردند  
صح

خلقه ان خلق محمداً وخلقنا اهل البيت معه من نور عظيمة  
 فاوقفنا اظلة خضر اعين يديه ولا سماء ولا ارض ولا  
 سكان ولا ليل ولا نهار ولا شمس ولا قمر ففضل نورنا من نور  
 ربنا كشعاع الشمس من الشمس الى ان قال ثم خلق الله آدم  
 من اديم الارض ونفخ فيه من روحه ثم اخرج ذريته من صلبه  
 فاخذ عليهم الميثاق له بالربوبية وللمحمد بالنبوة وعلينا بالولاية  
 اقرهم من اقره محمد بنهم من مجد قلنا اول من اقر  
 بذلك ثم قال للمحمد وعزتي وجلالي وعلو شأني لو لاك ولو لا  
 علي وعترتكما الهادون المهديون الراشدون خلقت  
 الجنة ولا النار ولا المكان ولا الارض ولا السماء  
 ولا الملائكة ولا خلقتا يعبدني ثم قال ابو جعفر فحين  
 اقل خلق الله واول خلق عبد الله وسجده ومن  
 سبب خلق الخلق وسبب استحقاقهم وعبادتهم من الملائكة  
 والاوسيين فنبأ عرف الله ونبأ وحده الله ونبأ عبد الله  
 ونبأ اكرم الله من اكرم من جميع خلقه ونبأ اناب الله

من اثاب وعاقب من عاقب الی آخر الحدیث ترجمہ حدیث  
 آنکہ جابر بن یزید جعفی کہ راوی حدیث است گفت کہ حضرت  
 ابی جعفر امام محمد باقر علیہ السلام فرمودند کہ بود خداوند  
 متعال و نبود با او هیچ شیئی نہ معلوم و نہ مجهول پس  
 اول چیزیکہ کہ خلق کرد این بود کہ خلق کرد محمد را خلق  
 ما اہلبیت را با او از نور عظمت خود پس متوقف  
 کرد ما را در اطلّہ حضرت اورش پس روی خود و حال آنکہ نہ آسمان  
 بود و نہ زمین و نہ مکانی و نہ شب و نہ روزی و نہ افق  
 و نہ ما ہے پس فضل نور را نسبت بنور پرور کار ما  
 مثل شمع شمس است نسبت شمس تا آنیکہ فرمودند  
 پس خلق فرمود خداوند متعال آدم را از خاک خالص  
 زمین و دمید در او از روح خود پس پرور  
 آورد و زنیہ او را از صلب او پس گرفت بر ایشان  
 میثاق را از برای خود بر توبتہ و از برای محمد بنو تہ و از  
 برای علی بولایت استدار کرد از خلق ہر کس کہ اقرار کرد و کلام

کرد هر کس که انکار کرد پس با اول کسی بودیم که اقرار  
 کردیم بر بوبیته و آنچه ما موردیم بآن پس خالق متعال فرمود  
 از برای محمد که قسم بعزت و جلال خودم و علو شان خودم که اگر  
 مقصود وجود تو و علی و عترت شما که ما وین و مهدیین و راشدین  
 هستید نبود خلق نمیکردم جنت را و نه هم نار را و نه مکان و  
 نه زمین و نه آسمان را و نه ملائکه را و نه خلقی که عبادت کنند  
 پس حضرت فرمودند که ما اول خلقی هستیم که ابتدا فرمود  
 خداوند متعال در خلقت آن خلق و اول خلقی هستیم  
 که عبادت کردند خدا را و تسبیح کردند او را و ما  
 سبب خلقت خلقیم و سبب تسبیح و عبادت ایشانیم  
 خدای متعال را چه از ملائکه و چه از آدمیین پس بیا  
 شناخته شده است خدای متعال و بما تو حید کرده  
 شده است با عبادت کرده شده است و سبب اکرام کرده است  
 خداوند متعال هر کس که اکرام کرده است از جمیع خلق  
 خودش و سبب ثواب داده است هر کس

که ثواب داده است و عقاب فرموده است هر کس را  
 که عقاب فرموده است تا آخر حدیث و حدیث طویل است  
 و از جمله آن اخبار حدیث طویلی است و فضیلت ائمه اطهار  
 که ابن بابویه در کتاب النصوص علی الائمه الاثنی عشر  
 شده است و سید باشم بحرانی اعلام الله مقامه در غایت المرام  
 بتمامه ذکر فرموده است و در آن روایت است که حضرت  
 رسول بعد از بیان برخی از کیفیت معراج فرمودند

فاوحی الله الی یا محمد انی اطلعت علی الارض الطلائع فاخترتک  
 منها و جعلتک نبیا ثم اطلعت ثانیاً فاخترت منها علیها  
 فجعلتک وصیک و وارث علمک و الامام من بعدک و  
 اخرج من اصلاکم الذریة الطاهرة و الائمه المعصومین  
 خزان علم فی فلولکم ما خلقت الدنیا و لا الآخرة و لا الجنة  
 و لا النار یا محمد ان تراهم قلت نعم یا رب فمؤید  
 یا محمد ارفع راسک فرغت راسی و اذنا بانوار علی و الحسن  
 و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن

جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی  
 و الحجة و الحجۃ نیلا لاء کانه کوب در می فطنت یارب من  
 بهتولاء و من هذا قال یا محمد هم الائمة من بعدک و المظهر  
 من صلبک و هذا الحجۃ الذی یملأ الارض قسطا و عدلا و  
 یشتفی صدور قوم مؤمنین الی آخر الحدیث ترجمه آنکه حضرت  
 رسول فرمودند که پس وحی فرستاد حضرت رب العزة  
 بسوی من که ای محمد اطلاع یستم بر زمین بیک اطلاع یافتنی  
 پس اختیار کردم ترا از زمین و تدار دادم ترا بنی  
 پس اطلاع یستم ثانیاً پس اختیار کردم از زمین علی را پس  
 کردانیدم او را و صیغه تو و وارث علم تو و امام از بعد  
 تو و پیرون خواهم آورد از اصلا ب شما و رتبه طاهره و  
 ائمة معصومین را که خواهند بود خزان علم من پس  
 اگر نبودید شما خلق مننیک کردم دنیا را و نه آخرت را و نه  
 بهشت و نه جهنم را یا محمد آیا دوست داری که بهیچ  
 ایشانرا کفتم بی ای پروردگار من پس نداشتم که ای



محمد بلند کن راس خود را پس بلند کردم راس خود را پس در این  
 هنگام مشاهده کردم انوار علی را و حسن و حسین و سایر ائمه  
 از اولاد آن حضرت را با حضرت حجه علیه السلام و حجه در میان  
 ایشان روشنی میداد که گویا کوی بود در می پس گفتم  
 یا رب کیست این جماعت و کیست این پس خالق متعال فرمود  
 یا محمد ایشان امان هستند از بعد تو و مطهر و ن هستند از  
 صلب تو و این حجه است که پرمیکند زمین را از حیث  
 قسط و عدل و شفای بخششینه های مؤمنین را و حدیث  
 طویل است و گفتا بقدر حاجت شد پس هر یک از این خبا  
 ثته صریح است و مطلوب یعنی فضیلت ائمه اطهار بر غیر این  
 سابق و الا تبار و از جمله اخباریکه دلالت بر مطلوب میکند  
 روایت عبداللہ بن ولید است در بصائر الدرجات  
 قال قال لی ابو عبد اللہ ای شیئی یقول الشیعة فی عیسی و موسی  
 و امیر المؤمنین قلت یقولون ان عیسی و موسی افضل من امیر  
 المؤمنین قال فقال انیر عمون ان امیر المؤمنین قد علم علما

که گفته است  
 بسیار روشن  
 که نفوذ کند در  
 ظلمت و ظلمت را  
 بر دارد و پیش  
 بسو کور از پیش  
 سفیدی و صفای  
 منه

رسول الله قلت نعم ولكن لا يقدمون على اولى الغرم من الرسل  
 احدا قال ابو عبد الله فما صممت بكتاب الله قال قلت في  
 اى موضع اخا صهم قال قال الله تعالى لموسى وكنيتنا  
 له فى الاواح من كل شئ علمنا انه لم يكتب لموسى كل شئ  
 وقال الله تبارك وتعالى لعيسى ولا يبين لكم بعض الذى تختلفون  
 فيه وقال الله تعالى لمحمد وجئناك شهيدا على هؤلاء وازلنا  
 عليك الكتاب تبينا لكل شئ  
 بن وليد گفت حضرت ابى عبد الله من سرمود که چه چیز  
 میگویند شیعه در عیسی و موسی و امیر المؤمنین گفتیم میگویند  
 که عیسی و موسی افضلند از امیر المؤمنین پس حضرت  
 فرمودند که آیا گمان میکنند انیکه امیر المؤمنین تحقیق  
 میدانست آنچه را که میدانست رسول خدا گفتیم بلى اینرا قائلند  
 ولى مقدم نمیدارند بر او لو الغرم از رسل احدی را حضرت  
 ابى عبد الله فرمودند فما صممت بكتاب الله را بكتا الله  
 عبد الله بن وليد گفت بحضرت عرض کردم که کدام موضع

از کتاب الله فخاصمه کنم با ایشان حضرت فرمودند خداوند  
 متعال می فرماید از برای موسی <sup>ع</sup> و کتبه الله فی الاکوار  
 من کل شیء یعنی نوشتیم از برای موسی در الواح که  
 آن زبرجده بود از هشت از هر شیئی نوشتیم که نوشته نشد  
 از برای موسی هر شیئی یعنی اگر جمیع اشیاء نوشته شده بود بدون  
 من بعضی ذکر می شد و حال آنکه باین ذکر شده است که افاده  
 بعض می کند و فرموده است خداوند متعال از برای عیسی  
 و لایین لکم بعض الذی تکلفون فیهِ یعنی حضرت عیسی  
 علی نبینا وعلیه السلام بقوم خود فرمودند که آدم شمارا  
 از جهت آنکه بیان کنم از برای شما بعض چیزائی را که اختلاف  
 نموده اید در آن ولی از برای محمد صلی الله علیه و آله فرموده است  
 و جئناک بشیرا علی هؤلاء و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً  
 لکل شیء یعنی آوردیم تو را از جهت آنکه باشی شاید  
 برایشان یعنی بر امتان و نازل کردیم بر تو کتاب یعنی  
 قرآن را در حالتیکه آن قرآن بیان کننده است هر

مع  
 بقیة  
 نیت  
 موعظه تفصیلا  
 لکل شیء فزنا  
 و امر توکلت باخذ  
 بهن خاصا ساریکم  
 دار الفاسقین  
 حاشیه  
 منه

صد آیه  
 و یوم نبوت  
 فی کل امه شیه  
 علیهم من انفسهم  
 و جئناک  
 الی آخر  
 حاشیه  
 منه

مقصود امام علیه السلام آنکه تفاضل و بلندی مراتب نسبتاً  
 و اولیاً بر یکدیگر بعلم است چنانچه این معیار مسیوران در کتاب  
 مخلوقات اشرف نیز جاری است پس از دو آیه شریفه  
 وارده در حکایت حضرت موسی و عیسی ظاهر است که علم  
 کل اشیاء عطا کرده نشد بایشان از جهت دلالت من تبعیض در  
 آیه اولی و تصریح بعضی در آیه ثانیه ولی در آیه متعلقه بحضرت  
 خاتم النبیا صلی الله علیه و آله تصریح شده است باعطاء  
 علم کل اشیاء بآن حضرت پس دلیل است که آن  
 حضرت افضلند از حضرت موسی و عیسی که از پیغمبران اولی  
 الغرم اند پس حضرت امیر نیز از ایشان افضلند چه  
 آن حضرت حامل علم پیغمبر اند و هر علم که از جانب خالق متعالی  
 پیغمبر اکرم افاضه می شد از حکم خالق به توسط آن بزرگوار  
 بآن حضرت نیز افاضه می شد چنانچه اخبار در این باب  
 بسیار است و بنود علمی که خاتم النبیا عالم بان علم  
 باشند و حضرت امیر علیه السلام تعلیم نفرمایند و اثبات

الفضلیت آنحضرت از سایر پیغمبران بعدم قول بفضل است  
 خواهد شد مثل اثبات فضلیت سایر ائمه هدی علیهم السلام  
 و از جمله اخبار و آله بر مقصود روایت حسین بن علوان است  
 مذکور در بصائر الدرجات مروی از ابی عبد الله قال ان الله  
 خلق اولی العزم من الرسل و فضلهم بالعلم و اورشنا علمهم و فضلهم  
 فضلنا علیهم و علمهم و علم رسول الله ما لم یعلموا و علمنا علم  
 الرسول و علمهم یعنی حضرت ابی عبد الله علیه السلام  
 فرمودند که بدرستی که خداوند متعال خلق نمود و اولو العزم  
 از رسل را و تفضیل داد ایشان را بعلوم و علم ایشان و فضل ایشان را  
 بوارثت بما عنایت فرمود و تفضیل داد ما را بر ایشان و علم  
 ایشان و عالم بود رسول خدا جلومی که ایشان عالم نبودند  
 بآن علوم و عالمسیم ما علم رسول را و علم ایشان را و از این  
 صنف اخبار و آله بر مزید علم حضرت خاتم انبیا صلی الله  
 علیه و آله از سایر انبیاء و عالم بودن ائمه کچیم آنچه عالم بود  
 رسول خدا در کتب اخبار کثرت و شیوع وارد است

که محل انکار نیست پس از اینجمله نیز ثابت شد فضیلت

ائمه اطهار بر بسیاری والاخبار و از جمله اخبار صحیح

در این باب روایت اسمعیل بن شعیب است از علی بن

اسمعیل از بعضی رجال خود که بتوسط ایشان روایت میکنند این

روایت نیز در بصائر الدرجات است راوی گفت که قال

ابو عبد الله لرجل من قسطنطين الثماد و قد عاون النضر الاعظم قال

له الرجل اني سمعت هذا ابن رسول الله فقال علم النبي باشر

اوجى الله الى محمد فجله محمد عند علي فقال له الرجل فقال اعلم او

بعض الانبياء فنظر ابو عبد الله الى بعض صحابه فقال

ان الله يفتح سامع من يشاء اقول ان رسول الله جعل ذلك

كله عند علي فيقول علي اعلم او بعض الانبياء يعني خسر

ابن عبد الله سر مودند بروی که شما مص می کنید و می

ثما در این معنی می کنید در مقام تشکی آیهائی را که بدون ماده است

و منبوع و مجزائی در او نیست که بطریق او فی ارفع تشکی

نماید و و امیکند ازید نظر عظم را پس آن مرد و من

نکته  
پس از این  
چند بعینه  
چند حساس  
و طاعت  
عاشق  
معه

نکته  
التماد  
هو الی الاصل  
الذی لا مادة  
له و الكلام  
مجموع  
عاشق

کرده و قصد فرموده اید باین مثل باین رسول الله<sup>ص</sup>  
 پس حضرت فرمودند که علم بسیار اخذ اوند متعال تمام  
 وحی فرستاد بسوی محمد<sup>ص</sup> پس قرار داد کل را و محمد<sup>ص</sup> در نزد علی<sup>ع</sup>  
 پس آن مرد عرض نمود که پس آیا علی<sup>ع</sup> اعلم است یا بعض  
 انبیا پس نظر فرمود حضرت ابی عبد الله<sup>ع</sup> بسوی بعض صحاب  
 خود پس فرمود بدرستی که خداوند میکشاید راه های کوشها  
 هر کس را که بخواهد میگویم که رسول خدا قرار داد جمیع این علوم را  
 نزد علی<sup>ع</sup> باز سپرد که علی<sup>ع</sup> اعلم است یا بعض انبیا این  
 استبعاد از امام از جهت آن بود که وستی که بیان شد که علم  
 جمیع انبیا نزد حضرت امیر آمد پس لازمه آن آن خواهد شد  
 که حضرت امیر از همه انبیا اعلم خواهند بود چه که نزدیک  
 یک از افراد انبیا علم جمیع انبیا نبوده است و اخبار  
 در این معنی بسیار است که اگر بقتضیل آنها پرداخته شود  
 خارج از وضع این وجیزه خواهد بود و بعض از اخبار وارد  
 در مقام اگر چه اختصاص بحضرت امیر دارد ولی در عموم

استدلال تمام است چه که در سایر ائمه علیهم السلام  
بعد م قول بفضل تمام خواهد شد بجهت آنکه هیچ کس کنسیت  
از اهل حق که قائل با فضیلت حضرت امیر باشد از سایر انبیا  
وقائل با فضیلت سایر ائمه علیهم السلام نباشد و هر کس است  
و آیاننا الی صراط مستقیم تم ما هو مقصودی من الکلمات

مستغنیاً بالله حامداً له شاکراً علی نعمائه فی

یوم السابع من رمضان المبارك

من سنة ثلاثمائة واثنتين

بعد الالف من الهجرة

النبویة علیه وعلی

الاله آلاف الشفاء

والتحیة

الیهین

العلین

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الجعاب

در مطبع غفران واقع فیته نواب فی الملک قوم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و بعد این جواب از سوال و تشکیک است که فهمیدن آن  
از جهت مترشدین طریق هدایت و لیلی است ظاهر و با  
بهر پس الحاق کتاب انوار الابصار کردید که مؤمنین از آن  
نیز مستفیع کردند <sup>شخصه</sup> از اهل عرفان در

اورا فیکه از تحریر عرفانی خود گذرانیده است سوال از مرتبه  
معراج خاتم النبیا روح العالمین فراه نموده که آیا عروج  
بمعراج در مرتبه نبوت آن حضرت واقع شده است  
یا در مرتبه ولایت آن سرور و بر هر یک از تقدیرین اشکال  
و ایرادی وارد آورده است ضرور شد که اولاً عبارات  
اول نقل نمایم و بعد در رفع اشکال آن پیر و ازم بعبارات

او  
که متعلقه باین  
مقام است  
بعین عبارت

صح

سحله که هر عامی بفهمد تا آنکه باعث تشکیک و وسوسه عوام  
 نگردد و خود سائل نیز اگر سؤال بر وجه حاجت کرده است  
 براه راست و طریق مستقیم هدایت یابد و عبارات سائل  
 اینست خدمت صاحبان افئدة منسیره  
 رحمت سؤال میدهد که آیا معراج رسول روح من فی الابداع  
 فذاه در مقام نبوت آن حضرت بوده یا در رتبه ولایت  
 آن سرور هرگاه مندرجیند در مرتبه نبوت این  
 شرف حاصل فرمود پس بعید چیرا که غرض از نبوت  
 ظهور آن حضرت است در عالم اجسام و اعراض در ناسوت  
 و خلق مرتبه انباء و رسالت و پیغام بری با الالبش نک  
 و صفات حییه با شتر اک حیوانیت در کمال دلو و ثقات  
 هیولای متحرکه عرضیه ارضیه را دریافت عالم  
 لاهوت و شرف نقای ذات افترس و وصول بآن  
 مقام سنا لا یکن و محال چیرا که با الالبش نک و صفات  
 حییه عرضیه صعو و یا مقارنه یا مقابله غیر ممکن چه جای آنکه مکا

وزمان و حال بر آن ساحت اقدس تقریر پذیرد با آنکه

غیر تقریر مکانی اجسام و صفت را مجال محال

و هرگاه فرمایند که در مقام ولایت تشریف معراج حاصل نمیشود

چکه ولایت در مقام علو و اخذ از حق مربوط بنور و جوهر صریح

منظور داشته چنانچه در کلام ملک منان و احادیث

شواهد بر این مدعا مسلم است اما محول مستکملین و منقویین

که دار و مدار شریعت و دین مبتنی بر کف اقدار ایشان است

روا و جایز ندانسته اند تفوق و تشریف ولایت بر نبوت

پس از آنکه نبوت را که تفوق و علو بر ولایت دارد

تمکن عروج نباشد ولایت که ظل آن مرتبه و در

و توفیق چه گونه صدق ادراک این مرتبه بر او نمایم

اصلاً به هیچ قاعده درست نیاید تا با اینجاء عبارت

این سائل مستشکل بود و بعد از این بهم سطور می چند و تقریر

این اشکال در خمیر تحریر در آورده است که مرجع آن نیز به بیان

بیان و اشکال مذکور است که جوابیکه از این اشکال داده

شود از آن نیز کافیت و سؤالات دیگر نیز کرده است که  
 قابل تعرض بیان و جواب نیست و در بحث و رد آن تقویت  
 زمان و تنسیع بیان است پس میگوئیم و بالله  
 التوفیق که قول سائل که ایامعراج رسول در مقام نبوت آنحضرت  
 واقع شده است یا در مرتبه ولایت آن سرور جواب آن نیز که  
 واقع شده و این قول که علما که دار و مدار شریعت و دین متینند  
 جایز ندانستند حقوق ولایت را بر نبوت قوی است بی  
 اصل بلکه تحقیق آن است که ولایت باطن نبوت است  
 و باطن اشرف است از ظاهر چه که نبوت از نباء است و نباء  
 مقام اخبار است از خالق پس مقام آن مقام ظاهر  
 و مقام قول است و ولایت از اولویت است یعنی  
 اولی به تصرف در امور است از خود است و این مقام مقام  
 باطن و مقام فعل است و اشرفیت و تفوق مقام باطن و  
 مقام فعل بر مقام ظاهر و مقام قول باین و ظاهر است که  
 در آن خفائی نیست تفصیل این تحقیق در رساله انوار الالبصار

در مرتبه ولایت  
 ان سرور  
 صح

بیان شده است و ولایت دو ولایت است

یکو ولایت التبت که دایره دار نبوت است یعنی وسعت دایره  
 آن بقدر وسعت دایره نبوت است یعنی بر هر کس که  
 نبوت نبی ماثبت و دایر است ولایت نیز بر آنست  
 چرا که این ولایت ولایت حفظ و اصلاح است و رد نفوس  
 ناقصه است بسوی کمال بقدر استعداد ذاتی و قوه فاعله  
 معلوم است که اثر تصرف این ولایت مقصور است بر  
 دایره عالم ناسوت کما انکه اثر نبوت نیز مقصور است بر  
 همین عالم چه که این عالم عالم نقص است و محتاج است  
 بولی و نبی که باعث یار نبوت مستعد کند ایشانرا از جهت  
 متاثر شدن با ثمر فوز و فلاح و باعتبار ولایت داخل نماید  
 ایشانرا در مراتب سدا و صلاح و آنا عالم لاهوت و ملکوت  
 که عالم کمال است و هیچ جهت نقضی در آن عالم متصور نیست  
 محتاج بولی و نبی نیست و اخبار و اصلاح در آن عالم غیر  
 صورت پذیر است پس واضح شد که در مرتبه و

۱۸۵  
مقام این ولایت و نبوت که نشاء اسکال سائل شده است  
عروج بعالم ملکوت نفرمودند و ولایت دوم آن است  
که در پیرامون مخلوق نبوده و منحصر در صادر اول و اکمل و هنر و اول  
یعنی ذات خاتم انبیاء روح العالمین فدا شده است و سبب  
جعل این ولایت از جهت آن منظم رحمت آن است که پس از آنکه  
مشیت خالق کردگار بر آن قرار گرفت که مخلوق را خلق فرماید  
که آثار قدرت خود را بر ایشان ظاهر نماید و ایشان را بخود و  
بخشش خود بنواز داند و آنکه او را بشناسند و عبادت او پرورند  
پس الوهیت او ظاهر و سلطنت او آشکار و هویدا کرد و پس  
بعلم خود او احاطه جمیع ذرات عالم امکان فرمود پس جمیع ذرات علوی  
استعداد و قابلیت ذاتی در علم او ناقص و از جهت استفاضه  
فیض بر وجه تاضل غیب قابل ندند مگر ذرات کمر عم آن سید عالم  
که از جمیع جهات بدرجه کمال قابل اقتباس و توفیوضات ناقص است  
حضرت ذوالجلال آمد پس آن ذات اصمائه و باله است  
مورد توجه خالق متعال شد و مخلوق اول عالم امکان گردید

و دهور در مجوز طاعت و عبودیت حضرت رب العزت حیات  
 فرموده تا با قضی مرتبه تقرب و اعلا درجه ترفع منظور نظم ملکات  
 الملکات کردید پس قادر متعال از پر تو این نور عالم امکان را  
 خلق فرمود و این نور مکرم را واسطه و بانی و علت غائی جمیع  
 مخلوقات نمود و او را بر جمیع ماسوا ولایت بخشید و  
 جمیع عوالم را در تحت ولایت و فرمان روائی او قائم گردانید  
 چنانچه هیچ فیضی از مبدأ فیاض هیچ مخلوقی نرسید مگر بقبول  
 ولایت او و هیچ کس مردود از فیوضات رب و دود نکند دیده  
 مگر با بکار ولایت او عرش عرش کردید و با علایج عرش  
 رسید بسبب قبول ولایت آن حضرت و عرش عرش کردید با  
 تمکین ولایت آن سرور عالم ملکوت بقبول این ولایت  
 مبدأ و مرجع ظهور انوار ابرار کردید عالم ناسوت بعنایت  
 همین قبول مطرح جهام متبرکه که سابقین و مهبط نفوس و ذوات  
 عالم اسرار کردید حاصل هیچ ملکی از تحت ولایت آنحضرت  
 خارج نیست چه از عوالم اعلا و چه از عوالم ادنی و نسبت کل عوالم

بانی

در اصطلاح

عجم بمعنی

باعث است

و عبارت از امر

علت غائی

است

حاشیه

در مقام ولایت او بالسواست پس خاتم النبیا و مقام  
 این ولایت شرف افزائی عالم ملکوت گردیدند اینست  
 که جبرئیل امین که بحسب ظاهر واسطه بین نبی برحق و خلاق مطلق  
 بود در این سیر تصور ورزید و در عروج زاید از مقام خود بایست  
 بزرگوار معتذر گردید و حضرت او را گذشت شد و معراج فرمود  
 و از این جهت است که بحسب واقع عند العقل والنقل در این  
 سیر معراج عالم بالا و ملا اعلیٰ بشرف قدوم العالی مقام  
 و مشرف گردید و پسیزی بر شرف آن بزرگوار نیفرود و چه  
 سیر آن بزرگوار در عالم ولایت خود بوده و از تحت ولایت  
 خود در این سیر خارج نکر دیدند و شیم این بیان با اولیٰ نقل  
 این است که می بینیم در این عالم دانی و سلطنت جاری  
 که نشاء انتراع عالم باقی و سلطنت حقیقی است که تا شخص  
 در نزد سلطان بمقتضای عبودیت و تکمیل خدمت مستحق  
 مقام اعلیٰ نکرده و شایسته مرتبه حکومت و ولایت نشود  
 شرف مناصب عالیه و خطابات علیّه منسب گردد و هر قدر



مقام تقریب ترقی کند بموضع اعلیٰ و خطاب اسنا منتهی و  
 سرافراز میگرد و تا بمقامیکه شخص اول ریاست و مملکت  
 آن سلطان میگرد و دو ولایت کلیه بر همه اهل آن مملکت پیدا  
 میکند پس بعد از وصول باین مقام و حدوث این  
 ولایت کلیه پس هر قدر در آن مملکت سیر کند شرفی از برای  
 او حاصل نمیشود مگر اثر و ولایت او بر جمیع اعلیٰ و ادانی و کثرت  
 مقام تقریب او بحضرت سلطانی بزرگ آن مملکت برآید  
 ثابت می شود پس معراج آن بزرگوار یک حکمت است آن هم آنست  
 که اثر تقریب کلیه و ولایت مطلقه آن سرور بر کل عوالم مملکت  
 و ناسوت ظاهر و هوید گردد و هر چند بر شرف آن بزرگوار  
 چیزی نیافزاید و اینکه سائل در تحریر خود افاده کرده است  
 که هیولای مشرک که عرصه ارضیه را دریافت عالم لاهوت  
 و شرف ذات او شرف وصول بآن مقام اسنا لا ممکن و  
 محال الی آخر افعال از قلت استعداد و قوه علمی و فکری و عدم  
 معرفت بذات و هیولای مقدس بنویس است

و ندانسته است که نهی و ای متبرکه آن بزرگوار نیز از جنس عالم  
اعلا و علیین بوده است کانه خلقت منوره نبوی رقیاس  
بر خلقت خود و سایر با نس ننوده و عروج بآن مکان است  
محال دانسته سبحان الله با آنکه هیچ چیز و مجرای قدرت  
آله محال نیست و الا قید در قدرت قدیر علی الاطلاق لازم  
می آید و حال آنکه اجماع جمیع اهل و بیان هست که قدرت ذات  
حقیقی علی الاطلاق است و مع ذالک عجب است از این  
عبارت که میگوید و شرف لقای ذات اقدس و وصول  
بآن مقام است اما ممکن در محال معلوم می شود که محل  
مقینی از برای ذات اقدس آله تعالی الله عن ذالک معین  
نموده و محال دانسته است که ذات مقدس نبوی بشرف  
لقای آن ذات اقدس در آن مکان با ترکیب و الایش نکت  
و صفات ارضی و حیوانی مشرف گردد و نفوذ بالله چنانچه از اهل  
حق مکان و جهت بر آن ذات مقدس رواند انسته و نمیدارد  
ولا مکان ولا محل میدانند بی سوء فکر و اقتضای ربهم

عبد  
دلیل  
بر آنکه هر چه  
خلقت آن  
بزرگوار از عالم  
اعلا و علیین  
است اخبار  
طیفت است  
که بعضی از آن  
در مقصد چهارم  
از کتاب انوار الاله  
بصیرا گذشت  
و این اخبار را بهر  
تواتر از صحابه  
صحت دارد  
شده است  
در کتب معتبره  
علماء مثل اصول  
کافی و بصائر  
و کتب مجلسی  
و انوار نعمانیه  
جزایری طاب ثراه  
و غیر این را کتب  
معتبره

باسانید  
حدوده ذکر شده  
شکلی که  
سازند  
مقام در آن  
شکلی که  
ست بلکه  
شان بر این  
معتقد جانند  
حاشیه  
منه

۱۹۰  
ناقصه خود و اغماض عین از آیات و اخبار شخص را این تناسل  
می اندازد حاصل تحقیق در این مقام آن است که نسبت  
ذات اقدس اله به جمیع عوالم از حیث احاطه بالسویه است و از  
حیث جنسیت و شخصیت و مقارنه و مقابله و غیر آن از صفات  
ذوات امکانی نسبت به جمیع ممکنات چه پیمبر آخر الزمان و چه  
آن منزله و مبری بوده و هست کان الله و لم یکن  
معه شیئی و الا ان کما کان نهایت آن است که چون عالم  
اعلا مظهر رحمت نامنه و قدرت کامله اله است جل جلاله و  
اقتضای آن بقای دائمی است و فنا بر آن مترتب نمی شود  
و امکان آسایش بندگان خاص و مقربین با اختصاص قرار  
فرموده است و عبادات خانه ملائک و ساکنین ملائک اعلا  
مقرر داشته و جنات نعیم در آن ابداع فرموده و  
عرش و کرسی در آن مصنوع شده و نسبت آنرا بآیات  
افقش خود داده است مثل کعبه و مساجد و زمین البته اختصاصا  
به عالم ناسوت که محل فنا و عیناست پیدا کرده و الا کل عوالم چه

۷  
بیت -  
صحیح



بسم الله الرحمن الرحيم

بر خیمه مؤمنین صد اقامت آئین پوشیده میا و که چون رساله انوار الابرار  
 و رساله المحقق با و جامع مطالبی بود که قدری از ائمه مبسوط اهل هند و  
 و کن بعید بود و بجهت آنکه کمتر جمیع مطالب حقیقه و فنییه و فضایل خاتم انبیاء  
 و آل آن سرور کوشش زد و مؤمنین این ملک شده است پس  
 ممکن بود که راه زمان طریق حق و خل در مطالب آن نمایند و مؤمنین را  
 در ورطه حیرانی و اشتباه اندازند لهذا بعضی از اهل ایمان رساله را  
 بنظر انور علمای ارض افدس عتبات عالیات کثرت الله امثالهم  
 که مدار وین میبین در کف ایشان است رسانیده پس آن بزرگوار  
 هم تصدیق بر حقیقه و صحت آن نموده و در اول رساله را تمجید و تعظیم  
 مع دستخط و مهر شریف خود و درین فرمودند چنانچه بر همان صورت  
 اصل نیز بخط حجاب بکلی طبع و رآمد و ان الله جمیع المؤمنین الی صراط مستقیم

بنایح و دوازدهم پیغ الاول

معلوم باد که بعضی از مؤمنین خواستش نمودند که تقریظات علما مدظلمهم در استخراج  
کتاب بخط واضح بالترجمه فارسی و هندی تحریر شود که هر کس از مطالعۀ آن بهره  
شود لہذا در اینجا نیز با ترجمتین در معرض تحریر در آمد

صورت تقریظات علمای اعلام بر سر آله انوار الابصار این است کہ ذکر شود  
صورت تقریظ سرکار اعلم العلما حجة الاسلام مجتہد العصر والزمان نایب الامام  
جناب شهاب میرزا محمد حسن شیرازی ۛ متع اللہ السالین ببقائه

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

کسی کہ پیروی کند کلام را پس متابعت میکند بهترین قول را  
جو لو کہ سنتی بین کلام کو پس پیروی کردی این بهترین را پس کلام

أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَدُونَ وَهَذَا أَحْسَنُ الْقَوْلِ

این کسان هدایت یافته گانند داین انوار الابصار بهترین قولهاست  
وہی لو کہ ہدایت یافتہ ہیں اور یہ یعنی گانوار الابصار جبرہہ پیروی کردی جائز

فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ وَأَخْبَرُ الْكَلَامِ فَيَحْكُمُ بِأَسْمَاءِ

پس پیروی است متابعت او و حق ترین کلام است پس حکم می کند  
پس پیروی می دوی او کے اور حق ترین کلام ہی پس حکم ہی سنا او حکم می دوی

فَإِنَّهُ تَأْلِيفٌ بَارِعٌ وَجَمْعٌ رَاجِعٌ وَكِتَابٌ

پس این کتاب آئینہ است فاین بر تالیفات و جمعی است لہذا بر تالیف و تالیف  
پس حکم می دوی کہ تالیف بر تالیفات و جمعی است لہذا بر تالیف و تالیف

بسم الله الرحمن الرحيم

لنا

نے



وَبِاللّٰهِ التَّوْفِيقُ وَمِنْهُ الْهُدَايَةُ إِلَى سَوَاءِ الْبَيْتِ

وہی خداست توفیق وازاوست ہدایت بسوی راہ راست  
اور ساتھ اللہ کے ہے توفیق اور اوست ہے ہدایت طرف راہ راست

### الاحقر محمد حسین الحسنی

صورت تقریظ سرکار شریعت مدارجۃ الانام مجتہد العصر والقرآن چناب  
صورت تقریظ سرکار شریعت مدارجۃ خلق مجتہد عصر و زمان چناب

مستطاب قاضی حبيب اللہ رشتہ مدظلہ العالی برانوار ابصار حسین تقریظ

مستطاب آغا میرزا حبيب اللہ رشتہ ہمیشہ رکھے اللہ سایہ بلند او کا اور پر کتاب  
سرکار میرزا است کہ گذشت کہ این بزرگوار ہسم همان را اختیار فرمود

انوار الابصار کے ہی تقریظ سرکار میرزا ہے کہ گذری یہ بزرگوار ہی او ہی کو اختیار فرما کر  
در ذیل آن این عبارت تحریر فرمودہ اند و بہر شریعت مزین فرمودہ اند  
ذیل میں اس کے یہ عبارت تحریر فرمائے میں اور ہر شریعتی اپنی مزین فرمائیں

الاقل الاواء حبيب الله جيلاني

صورت تقریظ سرکار شریعت مدارجۃ الفقهاء والمجتہدین رئیس الاسلام  
جناب فاضل شریعی دامت ظلہ العالی برانوار الابصار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هَذَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالحَقِّ وَالْحَقُّ اَخُو النِّبِيِّ

این انوار الابصار کتابیت کہ نطق میکند بحق و حق سزاوارتر است اینکه متنازع  
یہ انوار الابصار ہے کتاب ہے کہ گویا ہے ساتھ راست کے اور راستہ لاین ہی اس کی کہ پیر



لَا زَالَ مُؤَلِّفُهُ مُوَفَّقًا لِلصَّوَابِ مُؤَيَّدًا

ہمیشہ موفق باد مصنف این کتاب از برای صواب و ہمیشہ یاری کردہ باد  
ہمیشہ ہوئے مصنف و سکا تو مینق دیا گیا و اسطی صواب کی و ہمیشہ قوت دیا گیا ہو سکا

فَصْلُ الْخُطَابِ حَزْرَةُ الْأَحْقَرِ الْجَائِي

بفصل خطاب یعنی جدا کردن حق از باطل جائے دستخط

و فصل خطاب کے یعنی جدا کر نہیں جھٹکے باطل سے

مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الشَّارِبِي

صورت تقریظ سترگ شریعت مدار حمزة العلماء العظام و زبدة الفقهاء و

المجتهدین الکرام جناب حضرت صاحب حجة الاسلام آقا میرزا ابوالقاسم طه بادشاہ

نظارہ عالی بر افکار الایضار و علوی تقریظ سرکار میرزا و صدیق بر تقریظ  
ان برزگوار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِعِزِّ مَا سَجَّاهُ السَّيِّدُ السَّنْدُ الْعَلَامَةُ وَالْحَبْرُ

عز و جمیل است آنچه نوشته است اور آقا شیخ شہید و عالم بزرگ

نویسند و وہ جلو لکھا ہے سید سند علامتہ اور حبر

الْمُعْتَمَدُ الْفَهَامَةُ غَوَتْ الْإِسْلَامُ وَغِيَاثُ

اعتماد کرد شدہ بسیار با فہم معین اسلام پناہ

معتمد فہامہ مدوکار اسلام اور پناہ

الْأَنَامُ الْمَوْلَى الْمُؤْتَمَنُ حَضْرَةُ الْحَاجُّ مِيرزا

خلق صاحب اختیار بالانت حضرت حاج میرزا

انام آقای امین جناب حاج میرزا

مُحَمَّدُ حَسَنُ الْعَلَامَةِ الشَّيْرَازِيِّ مَتَّعَ اللَّهُ

محمد حسن علامہ شیرازی خیر و بر خوارند

محمد حسن علامہ شیرازی نفع دیوی اللہ

الْمُسْلِمِينَ بِفَيْضٍ وَجُودٍ لَا يَمْنَعُهُ وَجُودُهُ

مسلمین را بفیض وجود این علامہ بین وجود خود یعنی خود بخود

مسلمین کو او کی فیض وجود سے ساتھ اپنی احسان اور بخشش کے

فِي هَذَا مِشْرِ الْكِتَابِ الْمُسْتَطَابِ لِذَلِكَ الْجَمِيلِ

این بزرگوارانچہ نوشتہ است در حاشیہ این کتاب ستیاب نوار الابصار کہ تصنیف این کتاب

حاشیہ میں اس کتاب ستیاب کے جو تصنیف ہے انجاء ملی یعنی مصنف اس کتاب

الْأَفْضَلُ الْخَرُوسُ عَنِ الْأَوْصَافِ

یعنی مصنف این کتاب کہ صاحب فضل است بر غیر خود کہ محتاج نیست در معرفت اوصاف

جو افضل اور ستیغہ ہیں اوصاف سے وہ کیا ہے جسکو لکھا ہے جناب

تَقْرِيطُ صَدْرٍ مِنْ أَهْلِهِ وَصَادَفَ

این تقریط سرکار میرزا تقریطی است کہ صادر شدہ است از اہل خود و مقارن شدہ

مردوح نے ایسے تقریط ہے کہ صادر ہوئی ہے او کے اہل سے اور اپنی

مَحَلَّةٌ فِي ذَلِكَ الْبَابِ وَتَمْدِيحُ مَقْرُونٌ

محل خود را در این باب یعنی انجہ در کتاب بیان شدہ است و مدحی است مقرون

جگہ پائی ہے اس باب میں اور تعریف ہے مقرون

بِالصِّدْقِ وَالصَّوَابِ عَمْرِي عَنْ وَصْمَةٍ

بصدق و صواب خالی است از عیب

براسته و صواب خالی ہے عیب

السَّكِّ وَالْإِرْتِيَابِ فَطَوْبِي لَهْمَا وَحَسَنُ

ثبات و گمان پس طیب حاصل باد از برای علامہ شیرازی و مصنف کتاب

ثبات اور یگانگی سے پس طیب حاصل ہوئے اوندو کو معرط و مصنف کتاب

مَا بِي وَلِعَمْرِي إِنَّ الصِّفْتَ الْعَلَامَةَ

و عاقبت خبر و قسم بیان خودم اینکه مصنفت کہ علامہ است در علم

اور آخرت کی نبی اور قسم کیا ماہومین اپنی جاہلی تحقیق کہ مصنف علامہ

وَالْمُؤَلِّفَ الْفَهَامَةَ لَقَدْ أَحْسَنَ وَاجَادَ

و مؤلف کتاب کہ فہامہ است ہر اپنے خوب بیان کردہ است و طریق

اور مؤلف فہامہ نے ہر اپنے نہایت خوب بیان کیا ہے

وَنِعْمَ مَا أَقَادَ فِي تَفْصِيحِ الْمَرَاتِبِ وَالْمَقَامِ

نیکی پیویدہ است و خوب افادہ کردہ است در تفصیح مراتب و مقام

اور جوہر است کی ہے اور خوب ہے وہ جو اس مصنف فایزہ دیا ہے تحقیق مراتب و

وَتَوْضِيحِ الْمَطَالِبِ وَالْمَرَامِ فَيَلْتَبَغِي لِمَنْ

و توضیح مطالب و مقاصد پس ہر اور راست از برای

مقام بین اور روشن کرنے مطالب اور مرام بین پس جو ہے اوس

يَسَّكَ مَسَلَكَ الرَّشَادِ وَيُنْهَجُ مَسْجِدَ

سکہ برو بردہ بر راہ رشد و جو گشت کند بر راہ

تحقق کو جو چلے راہ ہدایت پر اور قدم سے کہ راستہ

السَّادِ اِنَّ يَتْلُوهُ بِالْقَبُولِ وَالْاِيتَاعِ

صلح اینکه اخذ کند این کتاب بقبول و متابعت

راستی پر یہ امر کہ یوں سے اس کتاب کو ساتھ قبول اور متابعت اور

وَالْاِيتَاعِ نَسْأَلُ اللّٰهَ اَنْ يَشْكُرَ

و القبول و سوال میکنم از خداوند کہ جزای نیکت دهد سعی اورا  
پتیروی کے سوال کرتے ہیں ہم خدا سے اس امر کا کہ مصنف کے اس سعی کے عیون

سَعْيِهِ وَسَكَدَ فِي حِلِّ الْعَوِيصَاتِ

و با صواب کند در حل مطالب مشککہ

اوسے جزای نیکت دیوی اور با صواب رکھے کہوں نے بین مشکلات کے

رَأْيُهُ فَإِنَّهُ لَطِيفٌ رَّوْفٌ وَعَلَى عِبَادِهِ

رای اور پس ہر سیکہ خداوند لطیف روف ناست و پر بندگان خود

رای اوس کے پس بحقیقت شک و ہی خدا کرم کرنوالا اور روف ہے اور

مِنْ فَضْلِهِ عَطَوْتُ فَطَوُّنِي لِلْمَوْلَى

از فضل خود بخش مہربان است پس عیش کو ارا حاصل باد از برای مولا کتا

اپنے بندوں پر اپنے فضل سے مہربان ہے پس عیش طیب حاصل ہووے و عظمی

وَمَا الْفَحْمَةُ خَلْفَ الْاِمَامِ الْحَاجِدِ

و از ختم تالیف او نوشتہ است این تقریظ را ولد امام جہاد کسنندہ و فرزند

مولا اس کتاب کے اور واسطی اوس کے جواو سنے تالیف کیا ہے لکھا ہے اس تقریظ کو

وَسَلِيلُ الْعَلَامَةِ الرَّاهِدِ خَلْفَ آيَةِ اللّٰهِ

علامہ جہاد و کرنوالے نے اور فرزند علامہ زاہد نے خلف آیت اللہ

ولد امام جہاد و کرنوالے نے اور فرزند علامہ زاہد نے خلف آیت اللہ معرو

# المدعو بحر العلوم الطبّا طباى أبو القاسم

خوانده شده بحر العلوم طبّا طبّا شى أبو القاسم

مروفت بحر العلوم طبّا طبّا شى أبو القاسم

## الحسين الحسيني الطبّا طباى

حسّ الحسيني طبّا طبّا شى

حسّ حسيني طبّا طبّا شى

بسمه تعالى چون مصنف کتاب انوار الابصار رساله نوشتند در جواب

مسئله استبداد شاعر حسين عظيم ابادى سوال کرده بود آن مسائل

از جناب ایشان و آن رساله شده بود بر رساله شاعر پس

بعضى از مؤمنين آن رساله را نيز بنظر علمای اعلام رسانيدند پس

این بزرگواران تقریظ و تمهید بر آن رساله مرقوم فرمودند و

بهر سزایست مزین فرمودند پس مناسب شد که آن تقریظ

و تمهید در معرض تکریر داید

صورت تقریظ و تمهید سرکار شریف عیسی دارمچیتى العظم

حجة الاسلام جناب مستطاب میرزا ابو القاسم طباى طبّا شى

مد ظله العالی بر رساله شاعر

## بسم الله جامع العلماء وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ

بنام خداوندی که فرار دهند است علمای وارثان

ساتر نام اوس خدا که جو کرینو است عالمگو وارث انبیاء

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُفْضِلِ أَدْنَاهُمْ كُلِّ دِمَاءٍ الشَّهِيدِ

و حمد از برای خدایکے تفضیل دہندہ است یا ہے ادوات ایشان از بخون مایہ  
اور حمد ہے واسطی ایسے خدا کے جو تھنیلت دینی والا ہے سپاہی علم کو اور بخون

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الرُّسُلِ

درخت و درود بر اشرف پیغمبران  
اور صلوٰۃ و سلام نازل ہوئے اشرف پیغمبروں کے

وَسَيِّدِ الْأَصْفِيَاءِ مُحَمَّدٍ الْمَبْعُوثِ إِلَى كَافَّةِ

دستید برگزیدہ شدہ کان محمد کہ بر انجختہ شدہ است لمبوی ہر  
اور دستید برگزیدہ و نیک محمد پر جو ہدایت کرینگے لے بھیجے گئے طرف حق

أَهْلِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَعَلَى إِلِهِ الْغَرَامِيَيْنِ

اہل زمین و آسمان و ہر آل او کہ سفید رویان  
ال زمین و اہل آسمان کے اور افضیال پر جو سفید رو اور باریک

الْأَقْبِيَاءِ الَّذِينَ صَبَرُوا فِي الْمَشَاقِّ وَ

د صاحبان برکت و ہر ہمیز کاریند کہ صبر کردند در سوار و مشقت  
ادیم ہر ہمیز کار بہن جہنوں نے صبر کیا مشقون بہن اور اوٹھایا

تَحْتَاوُجُوهَ الْأَذَى مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالْحَسَدِ

و تحمّل شدند اذیت ہارا از اہل سرکش و حسد  
میں طرے کے اذیتوں کو صاحبان بغاوت و حسد

وَالشَّقَاقِ وَالنِّفَاقِ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى عَدُوِّ

و شقاق و نفاق و لعنت خداوند بر دشمنان ایشان  
و عداوت و نفاق سے اور لعنت خدا کے ہوئی او کی دشمنوں پر

الْمُطَرِّدِينَ عَنْ رَحْمَةِ اللَّهِ الْخَلَاقِ وَبَعْدُ

کہ برزد و سدا اند از رحمت خداوند خلاق و بعد  
جو دور کے ہوسلا بین رحمت خداوند خلاق سے اور بعد

فَعَبَّرَ حَتَّى عَلَى كُلِّ قَرِيبٍ وَبَعِيدٍ وَمَنْ

پس غفنے نمازد بر ہر نزدیک و دور و کسیکہ فراداد کوشش را  
حد و نفی کے پس پشیدہ فریج ہر نزدیک و دور اور اوس

الْقَلْبِ السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ أَنْ جَنَابَ الْعَالَمِ

و حاضر و دارو عالمہ جناب عالم  
حضور پر حسنے کان لگا کر دل سے شنایا ہوا امر کہ تحقیق کر جناب عالم

الْعَامِلِ وَالْفَقِيهِ الْكَامِلِ وَالْمُجْتَهِدِ الْبَاقِ

عالم فقیہ کامل و مجتہد کثیر الخیر  
عالم اور فقیہ کامل اور مجتہد نیکو کار

الْمُهَذَّبِ الْبَاقِ ذِي الْفَضْلِ الْجَلِيِّ

مظہر الاخلاق بآل کسبہ صاحب فضل ظاہر  
بالتذیب سے روشن فضل

حَضْرَتِ الْمُؤَلَوِيِّ الْجَاحِ شَيْخِ مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ

حضرت مولوی جاح شیخ محمد علی

حَضْرَتِ الْمُؤَلَوِيِّ الْجَاحِ شَيْخِ مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ

حضرت مولوی جاح شیخ محمد علی

الْمُحَرَّرِ اسْمَانِي دَامَ كَلَامُهُ وَزَيْدُ بَيْنِ الْأَعْلَامِ

نور اسمانی دائم باد بلند او و زیاد باد در میان علمائے  
نور اسمانی ہمیشہ ہوئے بلند ہی او کی اور زیادہ ہوئی علمای

نور اسمانی  
مقدس

سَنَاءُ مِمَّنْ لَا تَحْقِقُ مَرَاتِبُهُ الشَّامِيَّةُ وَمَقَامَاتُهُ

ارتفاع مرتبہ اور ازکسانی است کہ تحقیق نسبت مراتب مرتفعہ او و مقامات

ارتفاع او نہ کا اولو کون میں سے ہیں کہ جنکی نہیں جیسے ان مراتب بلند اور مقامات

الْعَالِيَةِ فِي الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَالْإِجْتِهَادِ وَالْفَضْلِ

عالیہ او در علم و عمل و اجتہاد و فضل

عالی علم اور عمل اور اجتہاد اور فضل

وَالْوَرَعِ وَالسَّدَادِ عَلَى اخْلَافِ الْمُصَنِّفِينَ

و ورع و صواب در قول و عمل پر یکس از مصنفین از

اور تقوی اور راستی قول اور عمل پر یکسی شخص پر مصنفین سے

مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالرَّشَادِ وَآيَمُ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّ

اہل علم و صلاح و قسم بخدای تعالیٰ انکہ

علم و راستی والوں سے اور قسم ہے اللہ تعالیٰ کی

جَلَالَةُ قَدَرِهِ أَجْلَى مِنْ أَنْ تَبِينُ وَتُظْهِرُ

جلالت قدر او ظاہر تر است از انکہ بیان شود و ظاہر کرد

جستجو کردگی جلالت قدر روشن زاد ہے اس باب سے کہ بیان و ظاہر

وَبِنَالَةِ شَانِهِ أَظْهَرُ مِنْ أَنْ تُشْرَحَ وَتُذَكَّرَ

و بجا تر شان او ظاہر تر است از انکہ شرح شود و ذکر کرد

کیجا دے اور بزرگے شان او کی زیادہ کہلے ہوئے ہے اس امر سے کہ شرح

كَيْفَ وَجَنَابُهُ دَامَ ظِلُّهُ مِنْ أَسَاطِينِ الْعُلَمَاءِ

کیکونہ و حال انکہ جناب او دام ظلہ از اساطین علما

لیجاوی اور ذلزمین ایسے ایسا کیونکر نہو حالانکہ وہ جناب ہمیشہ او نکا سایہ ترا ہے

اساتین علما سے



الْأَعْلَامُ وَأَجْلَاءُ الْفَضْلَاءِ الْعِظَامُ وَالْعَجَبُ

اعلامند و از بزرگان فضلاء عظامند و عجب  
اعلام اور بزرگان فضلاء عظام ہیں سہلین اور بڑا

كُلُّ الْعَجَبِ خِفَاءٌ مَرَاتِبُ ذَلِكَ الْعَلَامِ السَّامِ

کل عجب است پوشیدہ کے مراتب این علام بلند  
عجب ہے چھپے سے مرتبوں اس علام بلند

الْمَقَامُ عَلَى بَعْضِ الْخَوَاصِ وَالْعَوَامِ مَعَ قَوْمٍ

مقام بر بعض خواص و عوام با قریب الشان  
مقام کے بعض خاص و عام لوگوں پر با قریب الشان

مِنْ حَضْرَتِهِ وَإِذَا سَأَلَهُمْ فَقَيْنَ مُصَاحِبَتِهِ

از حضرت او و ادراک ایشان فیض مصاحبتہ اورا  
آنجناب سے اور ادراک فیضان صحبت آنحضرت کے تا ایک

كَتَبَ إِلَى أَمْرِهِمْ إِلَى اخْتِيَارِ مِثْلِ جَنَابِهِ

تا انکہ کشیدہ است امر ایشان بسوی آزمائش مثل جناب او  
رجوع ہو سے وہ طرف امتحان لینے ان جہت سے ساتھ جواب

بِاجْوِبَةٍ تِلْكَ الْمَسَائِلِ وَدَفَعَ تِلْكَ الْمَوْهُبَاتِ

بجواب ہامے این مسائل و دفع این توہمات  
طلب کرنے ان مسائل امی مسائل نثار یہ کے اور بدلائل دفع کران

بِالدَّلِيلِ وَلَعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْجَنَابَ الْمَكْرُومَ

بدلائل و یگان خودم قسم اینکہ جناب کے عزیز محتاج است دروغ  
توہمات کے اور قسم ہے مجھ اپنی عمر کے تحقیق کہ یہ جناب مستغنی

عَنِ الْاَوْصَافِ مِمَّنْ عَلاَقَةُ امْرَاةٍ وَلَعَالَى شَيْءٍ

در معرفت باوصاف از کسی نیست که عاقلست قدر او بلند است نشان از  
الصفات اودن لوگون بین می بین که چنان قدر عالی ہی اورشان بلند ہی

عَنِ التَّعَرُّضِ لِشَاهِدَاتِ الْبَيَانِ فَضْلًا

از اینست که متعرض شود از برای جواب این مسائل به بیان بزمیان چه جاست  
ان چه سائل کے جواب دینے سے زیادہ ہے چه جاست

عَنِ تَرْقِيهِهَا وَتَرْسِيمِهَا بِذَلِكَ الْعُنوانِ

نوشتن آن احوال و تحریر آن باین عنوان و شاید عجیب یعنی  
لکھنا اور تحریر فرمانا باین عنوان اور شاید وہ جناب

لَعَلَّه زَيْدٌ فَضْلُهُ اخْطَرْتُ مِنْ اَلْوَجُوهِ

مصنف زید فضلہ مضطر شد و است بعض از وجوه  
او کا فضل زیادہ ہوئی مجبور ہوئی ہوں بعض وجوہ سے

إِلَى التَّعَرُّضِ لِلْجَوَابِ كَمَا أَشَارَ إِلَيْهِ فِي

بسوی متعرض شدن از برای جواب همچنانکہ اشارہ کردہ است بسوی این  
طرف لکنے جواب کے جیسا کہ او ہوں نے اسکی طرف اشارہ کیا ہے

أَوَّلِ الْكِتَابِ فَكَانَ أَجْرُهُ إِتِشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى

در اول کتاب پس عیب شد اجراء اتشاء اللہ  
اول کتاب میں ای سائل اشارہ میں پس ہوئے اجراء کا اتشاء اللہ

عَلَى اللَّهِ اَلْوَقَّابُ وَكَيْفَ كَانَ فَكُلَّمَا لَتَنَتْهُ

بر خدا سے و با ب و کیف کان پس ایچہ نوشتہ است  
اللہ و با ب پر اور ضبط رح ہو ہو پس وہ سب بگو لکھا ہے اور لکنے

فِيهِ ذَلِكَ الْمَوْقِفُ لِلثَّوَابِ فَهُوَ مَقْرُونٌ

مصنف در این رساله ثواب را از جوارها ان صنف کرده المؤمنین داده شده است

این مسائل شماریدین اوس صواب کی الوضیق دی کئی نے پس وہ ہے

بِالصَّحَّةِ وَالصِّدْقِ وَالصَّوَابِ فَطَوْبَى

از برای او اب پس ان جواب ہا مقرون است بصحہ وصدق و صواب پس

مقرون بصحت و راستی و صواب پس علیین

لَهُ وَحَسَنُ مَا بِوَلَمَنْ صَدَقَهُ وَتَبِعَهُ

عیش طیب باد از برای او و سب کوئی مرجع دار برای سبکہ

طیب ہوئی واسطے اوس مصنف کے اور سبکہ افریقے اور واسطے اوس

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْأَطْيَابِ بِحَمْدِ وَاللَّهِ الْأَخْيَرِ

لصديقين کند اور متابعت کند اور المؤمنین اطیاب بحق محمد وال محمد کہ انبیاء

سحق کے جو اوس حسن اب کے لصدقین اور پیروی کرے بالینہ ترین

الْإِتِّجَابِ حُرَّ بِأَمْلَاءٍ مِنَ الْخَاطِئِ خَلْفِ

و تخفیف با بند لوستہ شدہ است با ملأ از خطیہ

مؤمنین سے بحق محمد والہ الاخیر الا ارجاب لکھا کہ یہہ مذکور ساتھ املا

الْجَاهِدِ وَسَكِيلِ الْعَلَامَةِ الزَّاهِدِ حَسْبِ

جہاد کنندہ و ولد علامتہ زاهد صاحب

خاطیہ خلف جہاد کرینوالے اور ولد علامتہ زاهد صاحب کتاب

الرَّيَاضِ وَخَلْفَ آيَةِ اللَّهِ بِحَرْ الْعُلُومِ الطَّيِّبِ

کتاب ریاض یعنی شرح کبر ولد آیتہ اللہ اقا سید محمد بحر العلوم طباطبا

ریاض یعنی شرح کبر اور پیٹے آیتہ اللہ بحر العلوم طباطبا کے

طباطبائی ابوالقاسم الحسینی الحسینی الطباطبائی

ابوالقاسم حسینی طباطبائی

صورت تقریظ سرکار فضل العلماء والمجتهدین حجة الامام جناب

شرعیات مدار فاضل شرایبانی مدظلہ العالی برسالہ نثار

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا المجموع ع اللطيف والمؤلف المنيف

این مجموع لطیف یعنی فاضل غیر سہل الفہم وجمع شدہ مرلف

یہہ مجموعہ لطیف اور مؤلف بلند قدر مشکل ہے

مشتمل علی تحقیقات فائقة وتدقیقات

بلند منزل است بر تحقیقات فائقة ہر تحقیق وتدقیقات

ایہ تحقیقات فائقة اور تدقیقات عمدگی سے لکھی ہیں

رائقة و نکات خفیہ و لطائف بہیہ

خالص ابرار و نکات خفیہ بر غیر صاحب استعداد و لطائف کائنات

اور نکات بارگشتہ اور لطائف روشن اور فضیلتوں کا ظاہر ہر کون

وفضائل جليلة واثبات مؤلفہ علو

الوجہ اور زندہ است و فضائل ظاہر و ہر انداز شہادت مہر بران

دینے ہیں ایہ مولف کے علوی رتبہ اور زیادتی فضیلت

برای تصنیف از او تالیف

رتبہ اور فضیلت اس پر کہ وہ صاحب اوتاد دین سے

وَالْبَالِغِينَ مِنَ الْاجْتِهَادِ إِلَى أَقْصَى مَا

و از کسانیکه رسیده است از مقام اجتهاد بسوی اقصی چیز است از  
اور پس چنانکه گویند از این اجتهاد که اوس انتهای درجه پر جوهر و مقصود

يُرَادُ وَلَعَمْرِي إِنَّهُ قَدْ أَجَادَ فِيهَا أَفَادَ

مقام اجتهاد که اراده میشود و هر آینه قسم بجان خودم که این مولف و نویسنده  
هوتا که در قسم و محکم است این عمر که تحقیق که کتاب نه

وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

بیان کرده است در اینجا بیان کرده است و آنچه ذکر فضل خداوند است  
حققت بین اوس امر بین جو او بدون نه بیان کیا که او رسد خدا

حُرَّةُ الْإِحْقَرِ الْحَافِي مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّرَافِي

که میدهد و او را هر کس بخواد نوشته این تاریخ و تقریظ را  
فضل و یتا که خدا بکس بجا باشد که بکس است

تَمَّتْ أَيْنَ تَقْرِيطَاتٍ دَر حَاشِيَةِ

دو کتاب بخط و مهر این بزرگواران

در نزفجه صنف موجود است هر کس بخواد بزرگواران

تاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۰۸۰

تقریظ  
جودت  
که

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين \* والصلوة على محمد وآله الطاهرين وبعد  
چنین گوید بنده ایثم فانی محمد علی الطیبی الخراسانی که این رسالت است  
در اثبات نبوت خاصه یعنی نبوت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و  
— بدلیل عقل صرف بجهت آنکه گفتگوی ما در این رساله متوجه جمیع  
ادیان است از نصاری و یهود و مجوس و بت پرست و غیر آن  
از کسانی که قائلند بوجود صانع متعال و واضح است که دلیل  
نقل وانی در الزام ایشان نیست \* و این نوع استدلال که در  
این رساله شده است از موهوباتی است که واهب علی الاطلاق  
این فقیر را بآن تخصیص فرموده است و منت گذاشته است  
وله الحمد \* و هیچ کس از علمای اسلام که ثناء الله امثالهم  
در کتب خود از این طریق استدلال نفرموده اند و این طریق است  
که هر کس با بصر باشد از هر دین و آئین و در مقام بجا ج و تقصیب

نباشد و تحقیق کند در فهم آن علم و جزم بحقیقت دین اسلام پیدا نخواهد  
 کرد \* \* \* و در واقع این رساله حجتی است مطلق و سیاهی است  
 قاطع بر جمیع ادیان و مذاهب و بهمین مناسبت نامیدم او را  
 بالسیف القاطع والبرهان الساطع \* \* \* و چون اثبات نبوت  
 خواسته موقوف بر اثبات نبوت عامه است \* پس در مقام  
 اثبات آن بطور اختصار میگوئیم \* که چون ملاحظه کردیم  
 این عالم کسیر که نزد ما مشاهد است و مشتمل است بر هزاران  
 مخلوقات مختلفه متنوعه و انواع متنوعات متفرقه متشده که  
 کل آنها بروجه حکمت آفریده شده است و در کمال تعان و آگاهی  
 خلق گردیده که اعداد آنها لا تعد ولا تحصى است که اگر بنخواهیم \*  
 بیکتصی اخلقی از این مخلوقات و اجزاء بدنی یا غیر بدنی آنها \*  
 کنیم بنخواهیم توانست \* آسمانی خلق فرموده است  
 مشتمل بر نجوم که بآن اضواء نور و منوخلط است فرماید و در آن شمس و  
 ابداع نموده که شب و روز از آن احداث فرماید \* پس در  
 خلق فرموده مشتمل بر عناصر اربعه از جهت آرامگاه مخلوقات خود در آن

بهر ارجحتم لطیفتر قرار داده تا انسان و غیر آن از مخلوقات بتوانند  
 اثر استنشاق نمایند تا باعث انقباض و انبساط آلات  
 تنفس ایشان گردد و حیات بر آن مترتب گردد و مانع از انقلاب  
 و تحولات ارجائی بجائی نگردد و زکی مناسب آلات نظریه بآن  
 عنایت فرموده که منافعی دیدن نباشد + آب را خلق فرمود  
 نه بطافت بهر آنکه امکان تصرف در آن محال شود و نه بکثافت  
 ارض که از صلاحیت انتفاع لازمیة آن خارج شود و آنرا صالح الارض  
 فرموده که جمیع لوازم حیات بر او مترتب گردد + زمین را  
 سخت و صلب مقرر فرموده که باعث امکان سکونت خلق گردد  
 و انواع اشجار و ثمرات در او از جهت منافع مخلوق مسکون گردد +  
 آتش را در کمال حرقت ابداع فرموده که رفع اکثر احتیاج خود را را  
 نموده بمبرامات خود فایض گردند + هر مخلوقی را اجزاء بدنیه  
 و صوریه او را بنحوی مخلوق نموده و هر چه جزو او را در محل خودش قرار داد  
 که هیچ حکیم بدیهی نتواند در آن نقصی و نقصی پیدا نماید +  
 انسان را که اشرف مخلوقاتست خلق فرمود و کل با محتاج او را از



عوالم ظاهریه و باطنیه و اجزاء بدنیه و صورتیه بر پنج اتم و کمال باو  
 عنایت فرموده و در هر جزئی از اجزاء هر مخلوقی بی نهایت آثار  
 قدرت و آثار حکمت ابداع نموده پس البته عقل با اقتضا میکند که همچنین  
 کبیر مثل بر این قدر مصنوعات و مبدعات محکم متفقه بروج حکمت  
 خود بخود پیدا نشده است و خالق و صانع دار و حکیم و مدبر و  
 مرید و مختار و بی نیاز از جمیع مخلوقات در کمال قدرت و کمال حکمت  
 و هیچ جهت نقضی در او نیست و هیچ امری لغو و بی فایده از او صادر  
 نمی شود و نشده است چه که هر اثر و دلیل بر مؤثر است و هر صنع  
 و دلیل بر صانع \* و چون مصنوعات او بروج حکمت است  
 البته دلیل تام است بر آنکه آن صانع هم حکیم است و هم مدبر \*  
 و پس از اینکه این همه مصنوعات که تعداد آن از حد امکان  
 خارج است بطور آفریده است البته آن صانع حکیم در کمال قدرت  
 و توانائی است و مرید است و مختار و بی نیاز \* پس بعد  
 علم بوجود همچنین صانع مدبر حکیم و ناچون نظر نماییم در این مخلوقات  
 این عالم ناسوت می بینیم از انسان بهیچ مخلوقی اشرف و اکرم خلق

شده است که صاحب عقل و تدبیر و هوش و قوه ناطقه باشد و قابل  
 این باشد که خدای خود را بشناسد و عبادت او نماید و می بینیم  
 که این انسان از هر شیئی از این مصنوعات این عالم اشفع حاصل میکند و  
 هر چند بواسطه و وسایط باشد و هیچ مخلوقی در خلقت و جهت اشفع  
 خود محتاج باین نیست پس خواهیم دانست که خلقت این عالم بالوانم  
 آن از جهت این مخلوق اشرف خلق شده است و متصرف این مخلوق و ادا  
 شده است و پس عقل البته محال می بیند که این همه مصنوعات  
 و مخلوقات از جهت وجود این نوع از مخلوق خلق شود و هیچ غرض از خلقت این  
 مخلوق مقصود نباشد چه که خلقت هر شیئی را در این عالم فهمیدیم که از جهت  
 این وجود اشرف است و پس البته عقل حکم میکند که همچنین  
 صانع حکیم قادر بر دانا باید مقصودی از خلقت این مخلوق نیز داشته  
 باشد تا آنکه این همه مصنوعات لغو و عبث لازم نیاید و چون از برای  
 افراد انسان را این بآن مقصود نیست از جهت عدم استعداد فعلی هر  
 چند بحسب قوه همه مراتب استعداد در وجود انسان مضموم و مکنون  
 شده است و پس البته این خالق و صانع باید شخص را

خلقت

که قابل مخاطبه با حضرت او باشد از جنس ایشان که باعتبار قابلیت و  
 استعداد فعلی قابل مخاطبه او باشد و باعتبار جنسیت و نتیجه مناسبت  
 ابلاغ باین مخلوق باشد ارسال نماید تا اینکه جهات تکمیلی که باعث  
 ترقیات این نوع است که بآن ترقیات بتدریج قابل مخاطبه و  
 با مالک الملک کردند و بلا واسطه استفاضه فیض از مبدی قیاض  
 نمایند و سرچند در نشاء دیگر باشد بایشان برساند و ایشان را  
 از وادی جهالت براند و بمقصودات خود عالم فرماید و  
 همچنین شخصی تعبیر از او شده است به نبی و رسول و در فارسی  
 پیغمبر و چون مرتبه نبی و رسول مرتبه ایست بلند منصبی است  
 از جمله آنچه که خلافت و نیابت است از جانب سلطان حقیقی  
 و ریاست الهیه است بر کل خلق الله باید با دلیل و برائی باشد که  
 آن دلیل و برهان و عنایت و مکن نباشد تا آنکه بآن برهان مدعا  
 خود را ثابت نماید و غیر هم نتواند ادعای مرتبه او نماید و امر  
 بر خلق مشتبه سازد پس تا این قدر که او را نبوة مطلقه  
 میگویند از روی محتمل ثابت است و هر کس انکار نماید الله از

عدا و عتلا و اولوالالباب خارج است و گفتگوی مابا او نیست  
و چون که این دنیا را خداوند متعال از جهت خلو و خلق نکرده است و  
مبلغ معینی که از عمر گذشت باید بمقبره صلی و داور همیشه کی خود رجوع نماید  
پسین بعد از بی حجتی ظاهر و مجسره با هر در میان است باشد که  
حافظین شریعت او و خلفای طریقه او باین حجت و مجسره حفظ دین  
نمایند و حجت بر همه کس قائم فرمایند و آدین او باندک وقتی محل انکاء  
و پایمال شبهات اغیار و اشرا خواهد گردید و آن مقصود خدائی  
عاطل و باطل خواهد شد و ضرور است که این حجت در میان ایشان  
باشد تا زمانی که بخواجه خالق متعال باز پیغمبری را ارسال فرماید یا  
همین طور امر بنیاست بگذرانند و پس ذی شعوری نمی تواند انکار  
این مراتب نماید پس سپیده این سیانات تا این مقام این  
می شود که مالک الملک حکیم علیم قادر بر هر شیئی متصف بجمع صفات  
کمال موجود است و از مقتضیات حکمت و سایر این صفات  
آن است که این خلق را عجب خلق نکرده باشد و مقصودی از  
وجود ایشان داشته باشد که لفع آن نماید بخود بندگان باشد

از جهت عدم احتیاج او و آن مقصود را باید بنویسند شخص کاملی که قابلیت  
رسالت از جانب او داشته باشد بخلق برساند و آن رسول باید صاحب  
معجزه باشد که پیغمبری خود را بآن معجزه اثبات نماید و آن معجزه  
حجت او باشد بر خلق تا امت او پیغمبری او و باید در هر زمان تار و زقیان  
یا پیغمبر یا نبی و حجت آن پیغمبر موجود باشد از جهت ارشاد خلق و نبی  
شود زمانی که حجت در میان خلق نباشد و هر امتی که در میان ایشان  
حجت خدائی باشد پیغمبران امت برحق است و نبی و رسول  
وقت است و آن امت بر منہاج شریعت حقه اند و هر امت که قهراً  
و اذعان داشته باشد بعدم وجود حجت در میان خود  
+  
آن امت بر باطل است و هر چند پیغمبر او برحق بوده است  
از جهت آنکه ذاب حجت از هر دین دلالت بر منسوخ شدن  
آن دین میکند چنانچه در پیغمبران سابق ما دایمکه شریعت ایشان  
منسوخ نشده بود و اب و حافظین شریعت بودند صاحب  
معجزات و کرامات و خرق عادات که هر کس منخواست متدین  
بآن دین شود ایشان باعث ارشاد او می شدند و جهت الیه را عباد

بر او ثابت می فرمودند و این جاری بود تا زمانی که پیغمبر دیگر معجوت  
 میشد آن وقت آن حجت و نیابت از آن امت منقطع می شد و آن  
 حافظین شریعت منقرض میشدند و حجت اعجازی برید از رسول تازه ظهور جا  
 می شد پس ثبوت حقیقه هر دین موقوف بر وجود حجت است و عدم خود  
 حجت دلالت بر عدم حقیقه آن دین میکند و هر چند اصل آن دین هم حق  
 بوده ولی دلالت میکند که آن دین منسوخ شده است و حق بحسب وقت و  
 بآن دینی است که حجت در میان ایشان موجود است پس از این مقدمه  
 معلوم شد که در هر زمان حجت خدائی واجب و لازم است که در میان  
 خلق باشد که اگر نباشد خلاف حکمت خلاق عظیم و عقل صریح است ۴  
 پس مثل شمس در وسط السماء واضح میشود و حقیقه دین اسلام و بطلان و  
 نسخ سایر ادیان بنوعیکه محل انکار نبی ماند و هر کس ادنی شعوری داشته  
 باشد انکار این مطلب نبی تواند کرد و تقریر آن بطور ایفاء این است  
 که در این زمان جمیع ادیان از کتابی و عمید کتابی معین و محصور است  
 و هر چند مذاهب و سبک و رخت این ادیان است غیر معدود و مخصوص  
 و کثکوی ما الآن با ادیان است و در کم شهری است از سواد اعظم

از عیسوی و موسوی و مجوس و مسلمان و غیر این از سیر ادیان نباشد  
که پس از تجسس و تحقیق از حجت در دین ایشان محل مشقت و تکلیف گردد  
که هرگاه از اهل جمیع ادیان بپرسیم که الان حجتی که اثبات دین خود را بان  
توانید نمود که معجزه پیمبر شما باشد و کسی دیگر از خلق نتواند بمثل آن بیاید  
آیا در میان شما هست خواه پسیم شنید اقرار خود ایشان را که همچنین حجتی  
و معجزه در میان ما نیست و هر یک از ایشان تمسکشان ببقایانی است  
که مفید فایده از حجت غیر اهل دین ایشان نیست ولی اگر از دین اسلام  
سؤال کنند و از اهل آن حجت طلب نمایند باز بلند خواهند گفت  
که حجت خدائی الا آن در میان ما حاضر و موجود است و آن قرآن  
مجید است که بر وجه اعجاز و حجت بر پیغمبر از جانب خلاق متعال  
نازل شده است و تالیف و تنسیق او بر وجهی شده است که رز  
عهده بشر نیست که اتیان بمثل آن یا قطع نظر از خصوصیات فصاحت  
و بلاغت و ملاحضاتی که در آن ابداع شده است که اهل لسان بر آن  
مطلقند و مجربند می دهند و تنسیق آن بر وجهی است که از زمان حضرت  
رسول تا این زمان که از هزار و سیصد سال متجاوز است آن قدر کتب

عربی تصنیف و تالیف شده است که اگر در شهری بریزند آن شهر از آن  
 کتب پر میشود و هر کس هم خواسته است که تالیف کتاب خود بر  
 وجهی نماید که مشابه بقرآن باشد و با وجود این ممکن نشده است و در  
 تضاعیف کتب مصنفه مصنفین یک آیه که ذکر میشود از جهت شایسته  
 و اقتباس یا غیر آن ظاهر و هویدا است که این آیه جز این کتاب نیست  
 و از هیچ نسیق این کتاب خارج است و تالیف و نسیق این اطواق  
 بشریرون است حاصل آنکه الان هیچکس از اهل دیان  
 او عانی کند که حجت فعلی در دین ما موجود است و معجزه پیغمبر حاضر  
 غیر از دین اسلام که همه مخلوق این کره ارض و ساکنین روی  
 زمین میکنند که دین مانع همه ادیان است و حجت خدائی که  
 معجزه پیغمبر است در میان ما موجود است و آن قرآن شریف  
 است که مؤلف از بیست و نه حرف است که همه خلق با آن تکلم می  
 کنند و مع ذلک هیچ کس نمی تواند بیاورد مثل آن از جهت آنکه ورود  
 آن از جانب مالک الملک بر وجه اعجاز و تحدی و حجت شده است  
 بخلاف کتب سایر ادیان که غرض الهی از ورود آن کتب اثبات



نبوت صاحب آن دین نبوده است حاصل مستدلالی که  
 در این مقام مقصود است آن است که عقل مستقل است که در هر زمان  
 الایوم القیام باید دین حق که بر همه عالم واجب باشد رجوع بآن دین نماید  
 بر سرار باشد با حجتی که بآن حجت بنی و حافظین دین آن نبی اثبات آن نبی  
 نمایند و محال است که دین حق خالی از حجت باشد از جهت آنکه اگر خالی از  
 حجت باشد شیاطین جن و انس دین نامی تازه و مذاهب بی اندازه استماع  
 خواهند نمود بطوریکه اگر شخص بخواهد در صد و مجاهده دین براید محال خواهد  
 شد که دین حق بجهت او منکشف شود و نزد او دین حق از باطل متمایز گردد  
 شد و در این وقت هیچ حجت از برای خالق بر خلق در روز قیامت  
 باقی نخواهد ماند که چرامتدین بدین حق نشدند و براه باطل می نمودید و  
 می بقای حجت از برای خالق بر خلق با بودن خلق

مكلف بتكاليف از این برهان بصحت پیوست که هر دین که خدا  
 حجت خدائی است بنوعیکه کسی نتواند اتیان مثل آن حجت کند آن دین حجت  
 و واجب است بر همه خلق که متدین شوند بآن دین و هر دین که دارای نبی  
 حجت نیست البته آن دین بر باطل است و هر چند در اول حق بوده است

شرح  
 بداهت از  
 عقل باطل  
 پس  
 چه

بدلیل ذهاب حجت از آن دین و ثبوت آن حجت در غیر آن دین و  
ثبوت سایر حجج دایمه که حافظ دین نبی است در هر زمان از جهت نالی آن  
زمان از سه طریق متمم می شود -  
طریق اول آن است

که شخص خود صاحب قوه باشد از علم متعلق بآن حجت که او را کم نماید  
بسبب آن علم آن حجت را بر وجه صحت و بر وجه صدور آن من الله بطوریکه  
شکی از برای او باقی نماند و محل اطمینان او گردد که این حجت حجت خداست  
و این دین دین حق است مثل سحره زمان حضرت موسی که بمجر و اژدها  
شدن عصی نمیداند که این از جنس سحر نیست و منجزه است لهذا  
ایمان آوردند بآن حضرت و مثل اعراب زمان حضرت رسول  
از فصحاء و بلغاء و همچنین غیر زمان آن حضرت که غالب ایشان که  
خالی از غرض نفسانی بودند بمحبت و استماع و دیدن قرآن ایمان  
می آوردند و علم معانی و بیان و بدیع شاهد بر اعجاز آن تدوین  
نمودند -  
طریق دوم آن است که ثابت شود

این حجت دایمه از حجج دیگر از معجزات صادره از نبی مثل رد  
شمس و شش مژده حیات اموات و بطق آوردن جهادات مثل

حصات و بنگ در آوردن حیوانات صامت و بفرمان آوردن  
 نباتات مثل اشجار و غیره چنانچه کل اینها برید و پنبه واقع شده  
 پس هر کس سبب این محسرات بپوشاید ایمان آورد  
 بان معجزه الهی تصدیق یابد و محبت هم خواهد آورد و مطمئن خواهد شد  
 بصحت این محبت چه در زمان خود آن بنی و چه در زمان بعد از آن  
 متذکرین بدین او که این محسرات از برای ایشان ثابت شده  
 باشد بر این نقلیه علییه مثل تو اتر و غیر آن که مفید علم باشد  
 و این دو قسم از ثبوت در این زمان از برای غنیسرا اهل اسلام از  
 مخلوق بطور عموم یا متعذر است یا متعذر منظر و نظر ما هم این دو قسم  
 نیست و آن قسمیکه منظور نظر است و از ملهمات غیبیه است  
 و سیف قاطع و برهان ساطع است بر جمیع ذوی الالباب این  
 عالم را صاحبان ادیان اگر کتابی غنیسرا کتابی از بت پرست  
 و غنیسرا و اشیات دین اسلام میکنند بطور واضح که هیچ  
 تشکیک باقی نمی ماند  
 این طریق هم است و آن  
 این است که پس از آنکه بیان شد که در هر زمان دین حق بطوریکه

آن دین ناخ میسج اویان سابق بوده باشد که پهنیران دین را  
 تغییر میسکینند و پهنیر او لوالعزم آن دین منحصر است در یک دین  
 چنانچه در ازمنه سلف هم همین طور بوده است و پهنیر او لوالعزم  
 همیشه یک پهنیر بوده است پس حجت اعجازیه هم منحصر خواهد بود  
 بهمان یک پهنیر و ممکن نیست که این حجت در غیر دین حق هم موجود  
 باشد بهمان تقریری که بیان شد که اگر همچنین باشد حق از باطل ممتاز  
 نخواهد شد و موجب اذلال خلق و رفع حجت خدای خواهد گردید پس  
 شخصی عاری و جاہل بحقیقه اویان در این زمان از جمیع متمسکین  
 و مستحکمین بر دین سؤال نماید که آیا حجتی از جانب خداوند شما بر  
 صحت دین شما بطوریکه همه کس حاضر باشد از آوردن بمثل آن حجت  
 در میان شما هست یا نیست پس هرگاه جمیع اهالی اویان  
 اعتراف کنند که این حجت در میان ما موجود نیست و یک دین  
 که آن دین اسلام است اقرار و اعتراف نماید بوجود آن حجت پس  
 البته این اعتراف اول از اویان دلالت میکند بر بطلان همه آن ادیان  
 و این اعتراف ثانی بوجود حجت دلالت میکند بر صحه و حقیقه دین اسلام

و همین دو اعتراف در نفی و اثبات کافی است برای مجابین  
 در دین حق در صحت و حقیقه آن و بطلان آن و ضرورتیست که تقیث  
 از اهمیت حقیقت آن حجه نمایند چه که عمده مقصود از تقیث حصول  
 علم بحجت است و این علم از همین دو اعتراف حاصل میشود و مثل  
 این مطلب در این مقام آن است که سلطانی هرگاه بر ابالی یکی  
 از بلاد واقع در تحت حکم او اعلام دهد که من نایب و حاکمی بر شما می فرم  
 که صاحب فرمانی باشد از جانب من که بختم من و مرقوم  
 بدستخط من باشد پس ده نفر بیاید بسوی آن ببرد و همه دعا  
 کنند که ما نایب و حاکم سلطانیم پس مردم از آن ده نفر شوال  
 کنند که فرمان د دستخط سلطان بر وجه مرقوم در نزد شما هست  
 یا نیست پس ده نفر آخرت کنند که فرمان سلطان در نزد ما نیست  
 و یا آخرت کنند که هست ولی بر وجه مذکور نیست و یک نفر آخرت  
 کند که فرمان سلطان در نزد من هست بر وجهی که سلطان فرمود  
 البته بعضی همین دو آخرت از طرفین آن کسی که عارف است باعلام  
 سلطان علم حرم حاصل میکنند که آن یک نفر حق است

و صادق است در ادعای خود و دیگران بر باطلند و ضرورت نیست  
 برای او که طلب منشور و سنن سلطان نماید و از روی آن فرمان  
 علم حاصل کند چه اگر او هم محتمل الخطا شود و کذب سلطان لازم می آید  
 و فرض این است که کذب بر این سلطان محال است و این بیان  
 بیانی است که محل خدشه و ایراد نیست و باین کردیم که عقل قاطع  
 که رسول باطن است از جانب حق و شکی در وجوب متابعت حکم  
 او نیست حکم قطعی دارد که در هر زمان رسولان حجت و معجزه آن رسول  
 باید موجود باشد تا حجت خداوند بمقتضای حکمت او بر خلق تمام باشد  
 اما رسول ارجمته آنکه احکام خدائی را بخلق برساند همان تقریریکه که نشت  
 و اما حجت ارجمته آنکه نواب و حافظین شریعت او حفظ نمایند بآن حجت  
 دین او را و هدایت نمایند هر کس را که اراده دین حق داشته باشد  
 و در مجاهده دین حق بر آید تا زمانی که ناسخ آن دین برسد از جانب حق  
 یا منتهی شود عرض الهی از حجت بقیام قیامت پس در این زمان  
 یعنی سیصد و هشتاد و هجری نبوی نیز از روی این  
 بر آن محال است که نه پیمبری باشد در میان خلق و نه حجت و بر آن

پنجمی که دلالت کند بر صحت دین آن پنجمه اما پنجمه  
 که پس با قرار کل دیان در این زمان موجود نیست پس منحصر شد و چون  
 وجود حجت و برهان بطور اعجاز که در امکان بشر نباشد آوردن مثل  
 آن و این محال است که این زمان مثل سایر ازمان از همچنین حجت و  
 برهان خالی باشد چنانچه او که عقیده بر محال بودن آن در معرض بیان آمد  
 پس بر ما لازم است که تفحص کنیم از این حجت اعجازیه که در کدامین  
 موجود است تا آنکه حکم بصحت و حقیقه آن دین نماییم پس از  
 همه اهل و علمای ادیان از عیسوی و موسوی و مجوسی و زشتی و غیر آن  
 سؤال کردیم که همچنین حجت و برهان که بطور اعجاز اثبات حقیقه دین  
 شما کند در میان شما هست یا نیست کلاً اذعان و اقرار نمودند  
 که همچنین حجتی در میان ما نیست و بکس ادعای همچنین حجت و برهان  
 نه نمود مگر دین اسلام که دوستیکه از ایشان سؤال از همچنین حجت  
 نماییم با و از بلند میگویند که این حجت بطریق اکمل و اوفی  
 در میان ما موجود است و آن قرآن مجید و فرمان حمید است که  
 خالق متعال معجزه پنجمه را محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله قرار داده است

و خالق متعال در آن اخبار فرموده است باین آیه شریفه که

قُلْ لِّمَن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون

بمثله و لو کان بعضهم لبعض خصیة یعنی بگوای محمد که اگر جن و

انس جمع شوند که بیاورند بمثل و شبیه این قرآن نخواهند توانست

و هر چند بعضی ایشان یاری کنند با او در بعضی را و در جای دیگر

و فرموده است و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا

فاأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقیین

یعنی اگر شما در شک دارید چیزیکه نازل کرده ایم بر بنده خود یعنی قرآن

پس بیاورید سوره را مثل او و بخوانید حاضرین عصر خود را از غیر

خدا یعنی یاری کنند شما را در آوردن مثل آن اگر راست میگویند

و در جای دیگر می فرماید ام یقولون افترأه قل فاأتوا بسورة

من مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقیین

یعنی آیا میگویند کفار که پیغمبر از خود اقرار کرده است قرآن را بگو

ای پیغمبر که پس شما هم بیاورید کیسوره را مثل قرآن و بخوانید از جهة

یاری خود هر کس را که بتوانید از غیر خدا اگر راست میگویند و این اخبار



خالق متعال قبل از هزار و سیصد سال فرموده است در وقتیکه کل  
عالم مدعی او بودند مخصوص معاشر عرب که قوم او بودند و معاند او بودند  
و همگی ایشان اهل لسان فصاحت و بلاغت بودند کسی نتوانست یکسوره  
معارضه با او نماید همچنین تا این زمان هیچکس نتوانسته است یکسوره بلکه چندین سطر  
بمثل آن آیتان بناید پس این قهار و عتارف الشان بحجه و برهان اعجازیه آیه و عتارف  
سایر ادیان بعد از وجود این حجه در نزد ایشان با عدم جواز خلوص و هیچ زان از حجه بدلیل  
عقل قاطع کلمی است ساطع و بر اینست قاطع بر حقیقت حق اسلام و بطلان و نیستی  
بوند سایر ادیان و همین دو عتارف کافی است در این مقام ضرورت تحصیل قوه  
عربی و لسان عرب که بسبب آن مطلع شوند بر سرار اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت  
آن اگر چه تحصیل این قوه کمال است از جهت نفس که بسبب آن مرتبه طینیه انفس تکمیل  
میشود و این هم از جمله الطواف حلیه آیه است کمال تکمیل حجه خدایی است که هیچ  
یک از ادیان او تعامی بر بیان فعلی بر نداهند و این خود می کنند و لو بالاداء بکتاب  
پس تکلیف مجاهد زیاد شود و ضرور شود جد و جهد و تقشیر در حقیقت آن بر بیان  
نیز و غیرتین بر اینین بایر این بلکه مدعی وجود برهان منحصرتست بر این اسلام با و  
و لازم بودن برهان از برای دین حق در کل انان و الحمد لله علی ذلک و بالانان

و کل من یأبى فی الله  
لی سواء الطریق و قد  
انفتحت من لست و یزید  
الحکم الصغیر فی الله  
لنما و نما  
الکف من الله  
و یزید من الله



AUTHOR \_\_\_\_\_  
TITLE الوارث الاصل في مراتب النبي المختار عليه السلام

TITLE النوار الاصباح في درر التلويح المنجية للاطهار

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

